



۱۴۲۸۳
۵۰۳



۵۰۳
۱۴۲۸۳

اشعار و اسباج و فحش و لغو

احكام

مجموعه رساله

علی شاه شجاری محمد بن محمد
ملقب به اختیار

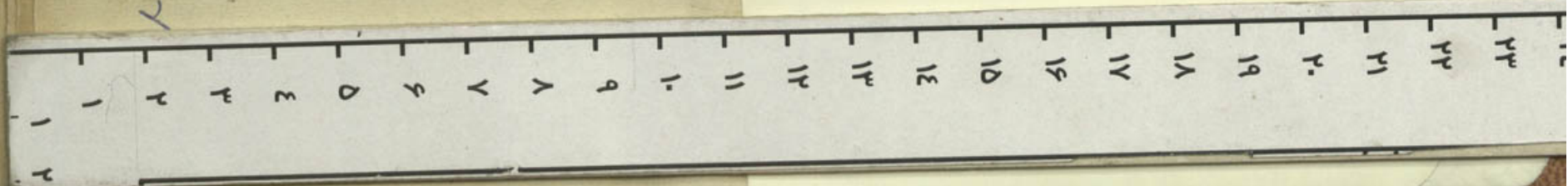
کتابخانه باقر ترقی
شماره ۱۱۴
۹

۵۰۳
۱۴۲۸۳

۶۸۶۶۴

۱۵۰۵

۱۵۰۵





اگر کسی سوال کند که در وقت میانه قیام
 و انقاع و اصناف جوهر کوم که ایشان
 ۹ مانند که متغیر میشود بدانی و بعضی مایه
 فقط با اهرضی فقط که متغیر میشود بدانی و بعضی
 ۱۰ و اقسام سکونته میماند و این اسم و لغت و
 ۱۱ که متغیر شود بدانی فقط و اقسام
 ۱۲ میگویند مثلاً اهرضی و نصیب
 و جوهر که متغیر میشود بدانی فقط
 ۱۳ و اقسام سکونته

محمد و ثنا آفرید کاری را که فلاك دواير و نجوم سوار بر يافزید و شکر و سپ
واجب الوجودی را که عناصر و ارکان وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات
مزاها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیک بود آدمی را داد و برف عقل و نظایر
و مکرم گردانید تا بقایق علوم راه برد و بد قایق آشیا رسید و در رود و تحیات
بر رسید ابتدا محمد صطفی و اولاد و شیعیان و بعد از او و اولاد و مسلم تسلیم آید
اما بعد چنین گوید که بیند این سواد عیلتاه بر **الخوارزمی المشهور**
بعلای الخاری حرمه الله عن النوايب الزمان که چون انعام و ایادی و اکرام خداوند
خواج صاحب معظم دستور و الت العرب و البحر افتخار ایران ملا ذهلایان علی العلماء
والفضلاء معزی القربا و الضعفاء مشر الدینا و الدین زین الاسلام و المسلمین عده
الملوک و السلاطین محمد بن صدر السعید بدر الدین مبارک شاه اطال الله
فی الدارين بقاء و ادام فی الرفعة علای در حق این فقیر غریب بسیار شد و معذور
زادگان که گوهران کان و خزان آسمانند بدر الدین مبارک شاه و سیف الدین احمد شاه
اطال الله بقاءها اشارت شده بود بتحصیل این علم شریف دقیق چون از حساب

در اعلام انجمن استماع
و اعلام

و حل هند و حل زج الخافق فان کشتد مجمل اصول این احکام که حکیم
کوشیا ریسو بیت در بحث آوردند و چند نوبت فرو خواندند و اتفاق کردند
نویا مجموعی باشد از احکام شرح و مفصل از هر چیزی آنچه ضروری باشد
و عی و موافق باشد و چون آنچه در خواست کردیم با تمام رسید و مقبول
خاندنم را بفرستاد که اگر چه ملالت خاطر عیانت رسید بود و زنج
مزاج نهایت پوسته و ضعف و پیری قوی کشت اما شفقت پدر فرزند و بر
زنج برد و تربیت صبح و شام و موافقت مشور و ایام بند با حسن ادب و لطف
ایشان جمع شد و نکلاشت که این درخواست بر زمین افتد التماس را اجابت
کرده بشد و تربیت روزگار خود شمرده آمد و حقوق خدمت و عزت داشت
ایشان را بدین استقبال نموده آمد و این مختصر تالیف داده شد الله ولی الاجابة
فصل هیچ شک نیست که هستی هم موجودات از وجها الوجود است
لذاته و وجود هر چیزی را بسبب آفریده است که آن سبب چون موجود کرد دان
چون ظاهر گردد و نه فک هست کرده و چندین هزار کواکب در میان فلاك نشاند
و از آنکه هست کواکب را بر هفت سیر داده و باقی را بر هفتم ثابت گردانیده و چهار
عنصر مختلف بدیده آورده و بر فلك قمر و اجرام علوی را مرتبه آگاهان داده و اجسام
سفل را بجزئیات اعمات نشانده و موالید ثلثه را در وجود آورده از بیان ایشان
چون فرزندی که از تنبان مذکر و مؤنث بزاید و حکمت انبیا و آدمی را در دالان
موجودات بر کشید و مکرم گردانید و بسعادت های معانی و قوت های نفسانی تعینات

سید ویر

بوجبه موجودات و حرکات و از منزه کواکب را علت و سبب ساخته
 تا درین عالم بهر طریقه العین چندین هزارگون و فساد بدیدار که هیچ یک از آنها
 پس پادشاه بحق او بیت و افلاک و انجم نصیب کردگان و مدبران
 عزت او و کارگران بقدرت و علم و ارادت و تعالی و تقدس پیر
 در آدمی ز ادبش انرا نکرند که در دیگر حیوانات و باز در شیخی
 تر بود که فیض فضل الهی در حق وی غالب تر بود و از نیست که احکام بحقی
 بر شرفیان راست و ظاهر تر بود **فصل شریک صاحب احکام** که زیر نباشد
 صاحب احکام را از معلوم کردن صفات و مزاج و کواکب و تقریبی کردن
 میان قوتها و ضعفها در صورت طالع و حالات و کواکب را مثال اینها را علم
 طبیعی یا خبر بودن که احکام نتیجه این بوده است و کثرت تجربه و قوت الهی
 یابد که باشد و جلیلموس میگوید که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان
 کان و یقین باشد پس اگر کان از میان برخیزد یقین حقیقت علم باشد غلبه ظن
 و شک نیست که بنجم میان رگ زده و زخم خورده دشوار فرق تواند کرد بلکه نتواند
 و میان رده و خفته همچنین و اگر کسی گوید که میتوان کرد انکس از حقیقت این صنعت
 خبر ندارد پس ثابت بود که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن شامل صدق و کذب بود
 پس نباید بر چیزی حکم قطعی کردن و مفروض است که دانستن حقیقت کلیات
 احکام ممکن نیست و جزئیات را نبات نباشد چون این مقدمه معلوم
 گشت و قی که بنجم طالع مولودی حکم خواهد کرد باید که نسب و اقلیم

فایده دست نوشته

و بلاد مولود و احوال دین و دولت و اعتبار کند و صفات پادشاه و
 هم چنین **اما** اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و ناحیه و شهر و هوا
 نوی توان اصغر و ادله او را نگاه دارد که خاصیت زمین هند و مزاج بکلی مخالف مردم او
 و عصر و مزاج مردم او است و حکم هفت اقلیم و نواحی و بلاد عالم همین است
 خانه طبع و مزاج و فرائض و تسکین و خیر و شر مانند این و چون از اجرام علوی با جسم
 می بیند هر جنس و هر شخص بقدر استعداد خود قبول کند و مناسبت شود
 بدان اتماما اگر مانعی نباشد چنانکه اقبال بر همه کوهها براید و بتابد اما در کوه
 بدجستان لعل شود و در دیگر کوهها نوره و کج و حکم نباتی و شخص همین است پس **پرده**
 واجب کند چنانکه گفته شده است که اگر کواکب انجا ظاهر تر بود که استعداد
 وی قوی تر و غالب تر باشد **اما** اهل مولود را از ان سبب نگاه دارند که
 پیر پادشاه هر چند بدطالع بود سعادت او پیش از عجز باسبان باشد و زنی
 اقلیم و بلاد را از ان اعتبار کنند که دلیل سرها در شهرهای گرم و سردان اثر کنند
 که در شهرهای سرد و صورت بجان خطایی همان نباشد که در صورت
 مردم هند و روم و اسوال پادشاه را از ان نگاه دارند که رعیت بر دین و روش
 پادشاه وقت باشد پس بیاید انست که تفاوت میان احکام سال
 و طالع سبال عالم و مولود انست که ان مجموع خلایق و احوال عالم باز کرد و
 این پیک شخص معین بود پس واجب ان بود که بر صاحب احکام که هر حکم
 خواهد کرد اول دلیل ان طلب دارد چنانکه کیفیت ان گفته شود

و رنگ

انشاء الله تعالى والبتة بریل لیل حکم نکند تا دوسه و یا بیشتر نباشد هر یک چیز را
 مزاج نهد و آنچه از سر علم و اعتقاد گوید و فکر کند و دیانت نگاه دارد و اما در اینجا
 آورد و لطافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و یابی سیرت را باین یاد
 و شفقت و راستی و رحمت پیش کرد و جانب حق را مقدم شمرد تا بداند
 اوصواب و عجز رخورد و وقت و لایق شخص و مناسب زمان و مکمل
 و دشمنی شخصی را که حکم طالع او کند از میان بردارد تا اغلب احکام او را
اما اگر شخصی را سهم الغیب بر درجه طالع افتد یا شتری یا سهم الغیب افتد یا ناظر
 بود و خاصه از خانه های علم یا از ندی یا صاحب بیت سیوم یا نه با او بود یا ناظر بود
 یا حاضر بود و در هفتم بود از طالع یا سعدی یا غیابی باشد خاف که عطار در در بیت و
 سیوم باشد یا نه و بدان سعد ناظر بود احکام آن شخص بیشتر راست آید اگر
 چه درین علم کم بضاعت بود اما آن نادر بود چون این شرایط معلوم گشت بداند
 که این فقر بنای این کتاب بر پنج انجمن نهاده و از اشعار و آثار نهاده
شجره اول در صفات و منسوبیات بروج **شجره دوم** در احکام قرانات و
 دیگر اوصاف **شجره سیوم** در احکام عالم و احوالات **شجره چهارم** در حکم
 مولد **شجره پنجم** در احوال امیرات و اوداد و احوال انجمن و آثار نام
 کردیم که این آثار را و انجمن را بهشتانی و روحانی و عالم الهام ربانی رسیده است
 بسبب عنایت ازلی و ترتیب استادان مشفق و مریدان کیم یسین این فقر بنویس
 بذکر کرم بیدار باد خود را از راه فقر و شکستگی نه از روی پندار و هستی بخندم

گوید

افتد

و کو اگر

را دکان و وسایف تا بعد از این درویش یاد کاری باشند و از الله تعالی توفیق
 خواستیم با مقام این کتاب و الله ولی التوفیق **شجره اول** در صفات و منسوبیات
 بروج و کواکب و انواع اقسام و ارباع عالم از اقالیم سبعین هفت کواکب و
 و غیره کیفیت هر یک و اتفاق افتادن حالات و احوال طالع در هر وقت هفت
 خانه **شجره اول** در صفات و منسوبیات بروج چهارده نموده **شجره دوم** در طول
 و عرض و ارباع عالم و احوال طالع و منسوب بروج و کواکب **شجره سوم**
 در صفات و منسوبیات کواکب و ارباع و دین نه نموده **شجره چهارم** در اقسام بروج
 و کواکب هشت نموده **شجره پنجم** در نظری کواکب چهار نموده **شجره ششم** در مقادیر
 شهادتها و قوتها و ضعفها کواکب هفت نموده **شجره هفتم** در احوال و احوالات
 مختلفه نوزده نموده **شجره اول** در صفات و منسوبیات بروج چهارده نموده
شجره اول در صفات و منسوبیات محل **برج محل** خانه محل است و شرفا قنار
 و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک و بر طبع آتش و بهاریت
 و مذکور و روزی و منقلب و شمالی و بزرگ سرخ و سفید و خوب صورت
 و جعد موی و بشکون و سبک روح و نابار و ساونکاح و دست و پیر و توت
 و میان فرزند از مردم دلیست بر ملوک و امرا و لشکر یان و مبارزان و ارباب
 سلاح و خرابان و صرافان و اگر نحس بود دلیل کند بر در دزدان و لو بانی
 و عیاران و قتمه انگیزان و قضایان و سیلاخان و سلاح سازان و
 سرهنگان و از جواهر دلیلیست بر سر و آهن و کوشور و تاج و بربند

بروج

زاکا

و از جایها بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام مسکوران و اهنگران و مطنخها
و اغل کوسفندان و سلاخ خانها و از خویها دلیلیست بر فراق روی و معاشرت
و تحک و تازه روی و گستاخ و دیوی و تیر خشی و کینه داری و حاضر حوا
و میان آوازی و از دواب دلیلیست بر کوسفندان و برنجی و برز و از آن
باشند و شاخ دارد و از نباتها دلیلیست بر فلفل و از جینی و زنی
و کبابه و مانند آن و از شرها دلیلیست بر بال و فارس و از برای چنگ
و طبرستان و از اعضا دلیلیست بر سر و روی و کوشکهای اندام و از برای
بر در چشم و در سر و سرخ باد و کوری و کنگی و کف روی و برج همی است و نم
او از **شمه دوم** در صفات و منسوبیات **ثور برج** **ثور** خانه زهره است و شرف
ماه و وبال برج و غزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و بهار است و مونس
و شنی و شمالي و ثابت بر نک سفیدی روشن و نکاح دوست و تیر شهوت
از مردم دلت بر دم و کم فرزند بزرگ چشم و موی و مکرز ادکان و وکیلان و عاملان و انبارگان
و چون بر حال بود **برج** و خاقانان عقیقه و مطربان و خدمتکاران اهل طرب و مردم احق و از
نباتها بر آن شیرین بود و مغز میوه ها و سبزه ها و آنچه نرسد و از جایها بر آن
و بیستانها و تیره زارها و بهر جا که در وی دواب دارند و بکوه نزدیک باشند
و کجها و از شرها دلیلیست بر دشتی و بصره و همدان و سواق و عرب و
اسکندریه و فرغانه و هراة و از خویها دلیلیست بر حق و کاه و مکر و تفت
و غر و غفلت و نامضبوطی و از دواب دلیلیست بر کاه و میش و نخیران

از مردم دلت بر دم
و چون بر حال بود
برما در آن مطربان

و انبارها

کاه و میش

کوچی دلیلیست بر کبوتر فاخته و بیل و از جایها بر طوق و جبال و کردن نبد و از اعضا
بر کردن و سر و موی و از خویها بر دکل و آنچه بر اطراف کردن حادث شود
نویس است و میان او از **شمه سوم** در صفات و منسوبیات **جوز برج**
عطار است و شرف راس و وبال شیری و جیوط ذنب و حضیض
هوه و مزاج گرم و تر است بر طبع باد بهار است و مذکور و روزی و
خان طبع
و دود و جسدین و مغز و بر نک سفیدی که بر زردی زنده و خوب صورت
است و میان نکاح و میان فرزندان و در بار سالی متوسط و از مردم دلیلیست
بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دیوان و تجار و عال
و تصرفان و شعر و اندام و اهل دیوان و چون بد حال بود دلیلیست بر
طاران و کبسه بران و شاعران و هذیان کلاه کسانی که در کارها تعطیل کنند
و از نباتها بر درختان عالی میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوه ها آنچه
مغز دارد و آنچه اندرون او را بخورند و از انواع دار و ها و از جایها دلیلیست
بر کوه ها و غارها و منظرها و باد کوه ها و خانه های بازی کران و دیوان خانها
و مکتبها و مواضع طبر و از شرها بر بصر و تیره وکیلان و هوغان و امرا
و کرمان و از خویها بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و برز که جستن
و تیر خاوری و اینچنین با مردم و از حیوانات دلیلیست بر جانوران تیز و روح
خانگی و قمری و آنچه با مردم انس دارد و از اعضا بازوها و دستها و انگشتان
و از چهار پاها علما و تهی روی و دستها و زحمت از بارهای زشت بردست و

و از مرغان

اقاب

و شرفا

و سنده

و حکمت

دوی و برج انسی است و بلند او از **عشره چهارم** در صفات و منسوبات
 سلطان **برج سرطان** خانه قهر است و شش شری و هبوط مرغ و وبال از حل و نجات
 سرد و تر بر طبع آب و تابستانی و سفت و شنی و منقلب و کافی و شمای
 زرد و بسیار فرزند و نکاح دوست و نایار سا و از مردم دلیست
 و نایبان و ایران و کشتی با نان و ملاحان و غرضان و شراب
 بد حال بود دلیل کند بر کرمانه تابان و سقایان و قناع کاوان و
 دلیست بر دریاها و آب کیها و رودها و خورها و انجمنها و ساحلها
 و سقایان و از شهرها دلیل است بر ارمینیه صغری و بحرین و مشرق
 خراسان و مرو و بلخ و از نباتات بر انچه از میان آب بر آید چون قصب
 و مانند آن و از جواهر بر مروارید و مرجان و مهرها و نایا و از خوینها
 دلیست بر بی ثباتی و دیانت و کم عقلی و از اعضا بر سینه و پستان و شش
 و روده و از بیماریها دلیست بر کفهر روی و ریختن موی و سستی اعضا
 و درج پیوند و از حیوانات بر انچه در آب بود چون خرچنگ و ماهی
 ریزه و خرندهکان زمین که برین مثال باشند و برج کنکست و بی اواز
عشره پنجم در صفات و منسوبات **برج اسد** خانه افتاب است
 و وبال از حل و اوج مرغ و عجاج کرم و خشک است بر طبع آتش و
 تابستانی و مذکور و روزی و شمالی و مشرقی و ثابت و بزرگ مرغ و روشن
 و نکاح دوست و نیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیست بر ملوک

از مردم دلتا در برص

چون دره بر مادر

و ا

و سقید

و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران
 و درم زمان و اگر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مبطی و روی کرم و مرغ کلاه
 نو و خویها بر کبر و کردن کشتی و بزرگ باشتی و نیز خشتی و کینه داری و طلب جاه و منصب
 و عجز و اهر دلیست بر لعل و یاقوت و زمره ها و از جامه ها دلیست بر تخته های
 خانه و قصرهای عالی و سراهای مقدس و دار الضرب و کوه های با جواهر و گاهها
 در شهرها و از شهرها دلیل کند بر اطراف مشرق و بلاد ترک چین و سمرقند و
 نگران و طوس و سمنان و بیت المقدس و از جانوران بر پلنگ و شیر و یوز
 شکاری و کرک و انچه درنده بود و از وحش و از نباتات دلیست بر خرمن
 و انچه بر شری بود و از اعضا بر پشت و معده و پهلوها و خیمه ها و از بیماریها در
 معده و در چشم و کوزی پشت و کندی دهان و برج سبع است و میانه او از
عشره ششم در صفات و منسوبات **برج سنبله** خانه و شرف
 عطار و وبال شری و هبوط زهره و عجاج سرد و خشک است و طبع خال
 دارد و تابستانی و شمالی و زرد و جسدین و بر نکندم کون و خوب صورت و
 کم نکاح و کم فرزند و کونید عقیم است و در پارسائی میانه و از مردم دلیل
 است بر روز را و احباب دیوان و دبیران و مردمان کافی و نایبان و عوالات
 و حکما و فضلا و ارباب عقل و حکمت و اهل تمیز و چون بد حال بود دلیل کند
 بر وکیلان و دلاکان و قصابان و تاجران و بیاعان و در اصل بر مردم میانه
 حال دلیست و از خویها بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن

دور و مرصقات

و اوج

و سوت

کتاب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و قوه حفظ و از بنیاد دلیل است
 برکنند و جو و باقی و مانده و آنچه تخم دارد و سرو و از جواهر بر درم و دینار و جواهر
 نقش و ملون و از حیوانات بر کبوتر و طوطی و دراج و کجشک و از جایها در
 بر سرهای عالی و در جوان خانها و تپها و کاروان سراها و کتاب خانها و انبارها
 و زمینها و مرغ و باز و ارها و مقام برده و فروختن و از شهرها دلیل است
 افروخته و اطراف فرات و کوفه و موصل و صنعا و بعضی از شام و بعضی از روم
 اعضا که گاه و میباید شکم و جگرهای درون و از بیماریها دلیل است بر علتها و شکر و میا
 و ریختن موی و کفتری کردن و کم عقلی و آنچه در مویها حادث شود و بر جانی
 و بلند و از است **شماره هفتم** در صفات و منسوبیات میزان **برج میزان** خانه
 زهره است و شرف و فعل و وبال **برج** و هبوط افتاب و مجرای کرم و تیر بر طبع
 باد و یو ماچی و منقلب و مغرب و مذکور و روزی و بزرگ سفیدی که بکنند
 کون زند و خوب صورت و شیرین زبان و بسیار نکاح و تیر شهوت و بسیار
 فرزند و یار سا و از مردم دلیل است بر بیسیان و اکابر و صاحبهای و اهل
 خرد و ادب و شریف و خوش بوی و مطایبه کننده و طریقه و دست و باطلی و
 راست کار و راست دل و درست قول و اگر بد حال بود دلیل کند بر معربان و
 در قضای و قیادت کننده کان و از خوبها دلیل است بر منفردی و سخاوت
 و ترسندگی و امانت گذاری و راست طبع و دوستی کننده و عاقل و کم صبری
 و از جایها دلیل کند بر تاغیانها و کوشکها و یا کاخانها و منظرها و مقامهای

از مردم دلیل
 و چون بدجا
 بر ما در او
 و انبیا

باز هفت

باز هفت و تماشاگاهها و آسیاها و کوههای میوه دار و مجلس خانها و از
 میوه ها دلیل است بر آنچه از لذت باشند شیرین و خوش خوار و از جواهر دلیل است
 بر آنچه از وی زینت کند و کم و کبیه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد
 و کسب و کار و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و
 دلیل است بر هزار دستان و چاکول و قهری و کبوتر و مرغ خانگی و فاخته
 در راه و جهای و از اندامها بر سرین و زیران و نشسته گاه و رحم و شانه
 و از بیماریها و ورمهای بادفتی و زرد کشیدن روی و کجی در بینی و برج
 انسی است و بلند و از **شماره هشتم** در صفات و منسوبیات عقرب
برج عقرب خانه مرغ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مجرای
 سرد و تر بر طبع آب و تیر ماچی و ثابت و جنوبی و مونت و شبنم است و بزرگ
 سرخی که بسوی زند و باشد که اشغوب و کم نکاح و بسیار فرزند و یا بارها
 و از مردم دلیل است بر اولشکر کشان و مبارزان و شجاعان و سیاهپان و
 سرهنگان و کشتی داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر مکاران و حیل
 کران و ساحران و غریب خوانان و پسران راست شنونده و خادمان سفید
 پوست و دست کاران و جراحان و مجربان و دزدان و دشت بانان
 و آب کشان و صیادان و خادمان کرمابه و جاه کنان که بر خود مرغ
 و انش دهند و وجود خود را رنج دارند و احمق و کاهل و از خوبها دلیل است
 بر خدایت و مکر و دروغ گفتن و حیل ساختن و ترس روی و کینه داری

و مخشان
 و کسان

و از جایها دلیل کند بر کزهای او بچاهها کند و چشمها و اینها و الکیها
 و باد کیک جزیرها و سیاست گاه زندان و قمارخانه و در خانه و خوراک
 خانه و از شهرها دلیل است بر بلاد مجاز و دشت محراب و بمن و خزر و
 وامل و ساری و نهاوند و تبریز و از بنا نهادن دلیلست بر قصبها و در
 که بر لب رودخانه است و ادویه های سهل و از آلات دلیلست بر
 و عصا و سیخ و قس علی هذا و از جانوران بر حیوانات ابی و حور و
 و از دها و خزینگان و ماران ابی و از اندامها دلیلست بر ذکر و خصیه
 و فرج و مقعد و مثانه و میان ران و از بیماریها بر سستی و ضعیف و زخم
 و فساد آمدن و اجناس بول و جراحات و آب ریختن از چشم و دهان
 و لکنت زبان و کوری و کوری و کلی و بینی و برج کنگست و بی اواز و بعضی
 گفته اند سبعی است **ثمره** در صفات و منسوبات قوس
برج قوس خانه ششربیت و شرف ذنب و هبوط راس و وبال و طارد
 و اوج زحل و در وقت تصنیف این رساله خانه حنیض شمس و ده ایتا
 درین وقت بجدی افتاده و حنیض زهره و بمنزاج کرم و خشکت
 بر طبع آتش و شرقی و مذکر و روزی و جنوبی و ذ و جسدین و پیرماهی
 و یار سابی میانه بزرگ سفید که بعسل کوفی زند با کافوری و کم نکاح
 و از مردم دلیلست بر اعه قضاه و نهاد و روزا و احصا بصفه و اگر بد حال بود
 بر نایان قاضی و زرگران و مسکوران و فلسگران و بيطاران و دوا

دکم فرزند

داران و ریاضت دهندگان ستور و بیامان برده و ستور و در اصل بر مردم میانه
 حال و از خود دلیل کند بر تعصب کردن در کارها و خادی سجد و صومعه
 نویسی و از جواهر دلیل کند بر نثر و نقره و برج و قلعه و چیزهای مرکب
 و عرق و دلیلست بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرو و دانه کور و انجیر
 خانه طبع و دواب دلیل کند بر اسب و دراز کوشش و شتران و مرکب
 چون ناقه و حیوانات و از شهرها دلیلست بر کوهستان و غرق و نیور و
 و اصفهان و بغداد و نیشابور و جرجان و از جایها دلیل کند بر دراز
 الضرب و دار القضا و مسجد و صوامع و جایگاه اسبب و برده و روشن
 و حمامها و از اعضا دلیلست بر رانها و رگها و عصبها و از بیماریها دلیل
 کند افتادن از دواب و زخم خوردن از چهار پایان و هر بیماری که
 متنفر نبود و نفع اول و انشی است و آخر بهی و برج با و از است **ثمره**
دهم در صفات و منسوبات جدی **برج جدی** خانه زحل و شرف
 برج و وبال و هبوط شری و بمنزاج سرد و خشک بر طبع خال و و خونی
 است و زمستانی و منقلب و مونس و شی و بزرگ سیاه و روشن و نکاح
 دوست و پسر شهوت و بسیار فرزند و از مردم دلیلست بر قلعه داران
 و رئیسان و لشکر داران و امرا و مشایخ طریقت و اهل صحا و حبال
 و دهانتین و خاندانهای قدیم و اگر بد حال بود دلیل کند بر کله بانان و
 صیادان و کیم و مرد دروان و بزرگزان و بندهاگان و خادمان سیاه و خا

و در سه

در دمان پیر

بنیان و کلکان و کورکنان و مجاوران تربتها و از خوبها دلیست بر دوزانند
و دروغ گفتن و طعنه و فراموشی و نخل و اساک و حیلت کری و دازاری و کم هفتی
و از شهرها دلیست برهند مکران و شرقی روم و اهواز و از جایها
قلعهها و حصنها و کوههای خشک و سنگستانها با خارها و
و زمینها خشک و باخوف و تاریک و مسکنهای مسکینان
و سیاستخانهها و زندان و سنگخانههای خراب و کهن و از بناها
دلیست براخی حیوانات خورد و انواع درختان میوه و خشک و انواع
زهرها و از جواهر دلیست بر سرب و مقناطیس و سنگ خاره و کرم و نوره
و شوره و از حیوانات دلیست بر کوسه و بزرگ و کوهی و کاه و کوهی و خر
کوش و شغال و بوزینه و موش و از حشرات زمین آنچه میباشند
و قوی و از اعضا دلیست بر زانو و عصبهای پای و پیوند کاههای زانو و از
بیماریها دلیست بر کنگی و کوری و لنگی و پستی و زشتی صورت و برج می
است و ضعیف و از و بعضی گویند سبعی است **ثمره یازدهم**
در صفات و منسوبات **دلو برج دلو** خانه زحل است و وبال
اقتاب و خضیض و برج و مزاج گرم و تر است بر طبع باد و زمستانی و
ثابت و مغربی و مذکور روزی و بر نیک غسل کون که بسیار هیند و کم
نکاح بود و اندک فرزندان و از مردم دلیست بر مملکت قدیم و حکامان
و رئیسان و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کایها

دوسه

و سنگان و عقلا و اصحاب رصدها کواکب و اگر بد حال بود دلیل کند بر
عنایت خوانان و طلسم سازان و انسون کران و فال گوینان و تریب
نویس و انان که بری در جام بلور و آب بدیدارند و آب کشان بر او
و عطر و از و نمره و نشان در اصل بر مردم فرومایه و از خوبها و رسیدن
خانه طبع و بار یکی نظر در سنگ و صوری و از شهرها دلیست بر
دوم و حوالی او و قزوین و بادیه عرب و حجاز و غزنین و اطراف فارس
و چیزی از کبکات و از جایها دلیست بر حصارها و کوشکهای و کورخانهها
بلند و کدوها و آسیاها که از باد کنند و باد خانهها و انجای که رصدها کواکب
کنند و مقامهای فقر و منارها و خانقاه و زاویه درویشان و پیشرها
و درختستانها و اشیان میغان و کشتیهای و از حیوانات دلیست
بر سنجاب و سمور و روباه و کلان و لعلق و جغد و عقاب و بوم و خاد و
ستوران و بار کشت و از جواهرها دلیست بر سفالین و طلا و دوا و پیرایه که بر مردم
کنند و از اندامها بر ساقهای پای و استخوان ساق و عصبهای و افری
ماسند و از بیماریها دلیست بر کنگی و عیبه از افتادن از بلندها و از
دوا و در چاه بوی اندام و هر عمل که از فکر بدیداید و برج انشی است
و بلند و از **ثمره دوازدهم** در صفات و منسوبات **حوت برج**
حوت خانه شمس است و شرف زهره و وبال و همیوط و خضیض عطارد و
مزاج سرد و تر است بر طبع آب و جنوط است و مونس و شبی است و زمستانی

بیمیز
عزیز و بعضی

و فراستک

و زو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و نیز شهوت و در بار ساقی مان
 و از مردم دلیلیست بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل اوج و صوفیان
 و وزیران و اگر بد حال بود دلیل کند بر غوصان و ملاحان و کشتی بانان
 کیوان و مردم زهد فروش و منافق و عز و زور و سالوس و ازجای
 بر مردم سها و باطما و خرابهای عالی و مسجد ها و سرچاها و
 که در دبا بود و جزیره های و ساحلهای معور و صیدگاهها و مساجد و صومعه
 و از شهرها دلیلیست بر سخنان و طبیبستان و مازندران و بخارا و درهای
 عین و شام و مشرق و زمین هند را از خودیها دلیلیست بر تازه روی و خوش
 خوی و سخاوت و نطفه و عفت و سخاوت و دلبری و از بنا نهاد دلیلیست بر
 دقت و تقصیر و سبب و شقتا و میوه های شیرین و الو و از حیوانات دلیل
 کند بر مرغ ای و ماهی بزرگ و فیل و گاوان و از جواهر دلیلیست بر صدف و
 دانه های بزرگ و عقیق و مرجان و از اعضا دلیلیست بر سرهای بای و کعب
 و از بیمارها دلیلیست بر قفس و بسیار خفتن پاها و اختلاجات و سستی
 دو عضو یا با و بر هیچ کنکست و بی او از و بعضی گفته اند سبی است
 غره سیر دهم در کیفیات درجات بروج در هر برجی ازین بروج
 درجاتی باشند که انرا بعضی نوره و منصبه خوانند و بعضی را نظم و آداب گویند
 و بعضی را عمه و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را سعد و بعضی
 نحس خوانند و انرا که باتفاق نحس داشته اند انهارا بار گفته اند اهل

بر
 پیلیم

بابل و از ان جاهها خواستند در صفات شمس بسیاری گفته اند پس ما آنچه باتفاق
 سعد پیدا کردیم و آنچه در روی خلاف بسیار بود بکنناشتیم اما درجات سعد
 نویست نوزدهم و از سیم و هفتم و از پانزدهم و سیوم و از اول و سیوم و
 و عیون و از سیم و هفتم و هفتم و از دوم و دوازدهم و پانزدهم
 خانه طبع و پنجم و بیست و یکم و بیست و دوم و از دوازدهم و بیستم و از
 سیزدهم و بیستم و بیست و سیوم و از دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم
 و بیست و هشتم و از هفتم و شانزدهم و هفتم و بیستم و از دوازدهم
 و بیستم و بیست و هفتم پس یکی ازین درجات که درجه طالع افتد یا درجه عاشر
 یا موضع نیر بود از دویست یا موضع سیم السعادة یا صاحب طالع یا موضع سستی
 بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها و عظیم برسد از طبیعت ان برج بآن دلیل و یکی
 ازین سعادتها که بعضی را باب و اصحاب احکام از ان غافلند اینست اما درجات
 نحس که انرا ابا رکفته اند در حمل پنج است و با بر کک و در نورشش است
 و کک که در درجه پنج است و کک که در درجه شش است و در سرطان شش است
 و کک که در درجه هفت است و کک که در درجه هشت است و در سنبله شش است
 و کک که در درجه نه است و کک که در درجه ده است و در عقرب شش است
 و کک که در درجه یازدهم است و کک که در درجه بیست است و در جدی هشت است
 و کک که در درجه بیست و یک است و کک که در درجه بیست و دو است و در حوت شش است
 و کک که در درجه بیست و سه است و کک که در درجه بیست و چهار است و در حمل شش است

مرصع

باب پنجمی ازین درجات درجه طالع بامر کز قاضی بوضع ماه یا افتاب یا سهم
السعادة یا موضع دیگر افتاد بمولد هیچ سعادت نرسد و توقع حضرت
بود هر چند دلیل قوی بود بر عکس آنکه در درجه سعادت گفته
نشاید که قمر دین درجات بود یا درجه طالع ازین درجات
الغرض **ثمة چهاردهم** در صفات و منسوبیات بروج بط
اول محل تا آخر سنبله بروج شمالند و انرا عالی خوانند از آنکه روز افزون
بود از شب چون افتاب درین بروج بود و از اول میزان تا آخر صحرای
بود و انرا منصفه خوانند از آنکه شب افزون بود بروج **است** از اول جدی
تا آخر جوزا استقیم الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس
معوج الطلوع اند و از مطالع **است** بروجها استی دلیل اند بر معادن و
کرما و بروجها خاک دلیل اند بر نباتات و سرها و بروجها بادی برادی و دیگر حیوانا
و رفق باها و بروجهای دلیلند بر حیوانات ای و ابها و بارندگی **است** بروج استی
دلیلند بر مردم عالی همت و پاک روی و کردن کش و با تکبر **است** بروج خاکی
دلیلند بر مردم غافل و احمق و دون همت و دروغ کوی **است** بروج بادی دلیلند
بر مردم شریف و عاقل و عزیز و عالم **است** بروج آبی دلیلند بر مردم خسیس
و کاهل و تعطیل کننده در کارها **است** بروج که بر صورت ادی اند بروجها
بادیند و سنبله و نیمه اول قوس **است** بروج باعین محل و سرطان و عقرب و
جدی **است** بروج خوب صورت محل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت

و بروج رشت صورت
نور است و جو را و قوس
و جدی

مقوله
است بروج بریده اندام که انرا سخته خوانند محل است و ثور و اسد و حوت **است**
بروج دو آب که انرا بهی خوانند محل است و ثور و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی و الله
توینست **ثمة دوم** در طول و عرض و ارباع عالم و اوقات طالع و منسوب بروج
و عرض **ثمة اول** در طول و ارباع **طول** عالم باصطلاح بخان و مقدار آن
است تا اقصی مغرب و آن یکصد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک
خاندنست
بسمند و خدا و بقول یونانیان از جزایر خالانت و بقول متاخران از ساحل عراق
قیانوس که انرا بحر مغرب خوانند و مابین این حدودده درجه است راست **است**
عرض عالم از خط استوا است تا قطب شمال و آن نود درجه بود **است** ازین نود
درجه شصت و شش درجه و نیم معمر است **است** مواضعی که طول آن نود درجه
بود که نصف طول عالم است و عرض اوسی و سه درجه که نصف معمره است انجا را
اوسط آبادی خوانند و طول قبه کونیند اما مواضعی که طول او پیش از نود درجه و
عرض او پیش از سی و سه درجه بود این مواضع را ربعی شرقی شمالی خوانند و
نسبیت بمنته استی و شهرهای معروف او بلاد مشرق و ترکستان و فرغانه و
وشاش و خجند و خوارزم و بلخ و دشت قجاق و روس و ارمنیه صغری
و اما مواضعی که طول او پیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه ان موضع
را ربع شرقی جنوبی خوانند و او نسبیت بمنته خاکی و شهرهای معروف او
بلاد هند است از افق شرق جزایر بحر هندی و سند و مکران و بعضی از
خراسان و کرمان و فارس و عرب و عمان و یمن و بادیه عرب **است** مواضعی که

و عرض

ساحل

معتبر

طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن ربع جنوبی شرقی خوانند و او منسوبست بمنته بادی و شهرهای معروف او از جزیرهای سیاهانته از حبشه و زنگبار و کناره دریای مغرب و مصر و شام و هر شهر که از این ربع خوانند اما مواضع که طول او کمتر از خود درجه و عرض او بیشتر از ربع آنرا مغربی خوانند و آن منسوبست بمنته بادی و شهرهای معروف آنرا بط و افریج و صقالیه و رومیه کبری است **ثمود** در دشتین او نازک و در دشتین طالع و رابع و سابع و عاشر او نادر طالع گفته اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل گویند و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زایل خوانند و یازدهم را از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گفته اند پس چهار او نادر بود و چهار مایل او نادر و ازین چهار که ساقط اند در مایل گویند و آن دوم و هشتم است و دور از مایل او نادر و آن ششم و دوازدهم است و این چهار از آن ساقط گفته اند که بطالع ناظر نیستند **ثوره سوم** در نسبت طالع باریع او و فصول عمر مولود **نسبت طالع** مشرق است و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دلیست بر آن نیاجت که میان شرق و شمال است و آنرا ربع مذکور خوانند و مایل دلیست بر عمر مولود بر عهد صبی اما از درجه عاشر تا غارب دلیست بر نیاجتی که میان شمال و مغرب است و این را ربع مونس خوانند و او دلیست بر عمر مولود بر عهد جوانی اما از درجه رابع دلیست بر آن نیاجت که میان مغرب و جنوب است و آن ربع را مذکور

نویسنده

سابع ماه

و مایل

و مایل خوانند و او دلیست از عمر جوان و کهنیت اما درجه رابع تا درجه طالع دلیست بر آن نیاجت که میان جنوب و شرق است و او را ربع مونس و زایل خوانند و نسبت از عمری مولود در ایام پیری اما بر طالع مذکور است و ثانی مونس و عاشر و هم چنین دوازده خانه طالع اگر چه در اصل ربع مونس افتاده باشند خانه طالع در نسبت ارباع عالم بروج و کواکب مطلع محل و میزان در منصف اربع بروج و شمس و زحل منسوبست و مغرب هر دو میزان و قمر و مریخ منسوبست اما آنچه مابین مطلع مغرب است از طرف شمال برطان و مشرق منسوبست و مغرب و مطلع است از طرف جنوب جدی زهره و عطارد مشارکت با هر یک از آن در آن جهت اما قول متقدمان است که برج سرطان و مشتری دلیل عراق و مریخ اند و برج میزان و زحل دلیل رومند و برج عقرب و زهره دلیل عربند و برج جدی و عطارد دلیل هندند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اند و حوت و زهره دلیل ماوراءالنهر اند و حمل و اقرب دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شامند و قوس و مشتری دلیل عراق عرب اند و زهره و میزان دلیل خوارزم اند و سنبله و عطارد دلیل خطاند و دلو و زحل یا بلند و ثور و مریخ دلیل دشت قفقاز اما شمس دلیل شرقین و قمر دلیل غربین **ثوره پنجم** در احوال منازل قمر بیت و هشت صورت است قرار در دوازده برج هر یک از چند کواکب که از امتنازل خوانند و نامهای ایشان اینست **سرطان** **بطین** **زریا** **دبران** **هقعه** **هغه** **ذراع** **نثره** **طرفه** **جهه** **زبره** **...**

آنچه مایل

صوفی، غوا، سماک، غفر، زبانان، الکلیل، قلب، شوله، مقام، بله، ذابح، بلع،
 سود، اخبیه، مقدم، موخر، رشا، پس هر هفت ازین منازل و ربعی از ارباع
 فلك البروج اند و بعضی از فضول سال منسوب و بعضی از جهات عالم چنانست که
 اول نسبت به سه برج ربعی دارد و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم به جهت
 مشرق و شمالست بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت به برج
 دارد و شمالی اند و هابط و آن ربع که میان شمال و مغرب بدین هفت منسوبست
 اما هفت سیوم نسبت به برج خریفی دارد و جنوبی اند و هابط و ربعی که میان
 مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم نسبت به برج
 برج ششوی و جنوبی صاعد اند و آن ربعی که میان جنوب و مشرقست بدین هفت
 منسوبست پس نود درجه هر ربعی را از فلك البروج بر هفت منزل تقسیم کرده اند
 و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است اما
 بعضی ازین منازل سعدینند و بعضی نحس اند و بعضی منزه و بعضی مذکور بعضی
 مونت و بعضی کرم و بعضی بر و بعضی سرد و بعضی خشک اما قول بعضی است
 هر هفت که بعضی منسوبند طبع آن فضل دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل
 که در یک درجه افتاده اند طبع آن برج دارند و آن منزل مشترک میان دو برج
 و متمزجست پس اهل یابل و عرب و هند را اختیارات بر منازل قمر نهاده اند
 اما بر حواشی تقویم طلوعات هر منزلی نویسد اند که هر منزلی چون از
 تحت الشعاع آید و صبح در مشرق ظاهر شود علامات طلوع الهی نویسد و درین

نارنج فرع مقدم را در چهاردهم از ارماء روی علامات طلوع کنند بر اول تقویم
 و بعد از وی هر یکی بسیمزد و طلوع شود و در سال کبیس روی نثره را چهارده روز
 نویسد اما آنچه بر چهار انقلاب است شرطین در اول حمل و نثره در اول سرطان
 و غیره را در میان است و ذابح در اول جدی است **نثره ششم** در دلاکت دوازده
 خانه طبع **بیت** طالع دلیست بر تن و جان و آغاز کارها و تدبیر در مصاح و
 آنچه مولود خواهد کرد و طلبیدن و کیفیت و زندگانی و سعادت و شقاوت
 و از اعضا دلیست بر سر و روی مولود **بیت نایف** دلیست بر مال و معاش و باری
 کران و کیفیت هر یک و دخل و خرج و سخا و بخل و خوردن و استامیدن و از اعضا
 دلیست بر کردن و حلقوم و اطراف کردن **بیت ثالث** برادران و خواهران و اقربا
 و از جای بجای و نیکی و بدی خویشان و مهمانی و بحث علوم و امور سخن چیزها
 و کیفیت هر یک از اعضا دلیست بر بازوها و دستها **بیت رابع** دلیل است
 بر پیدان و مادران و املاک و مقام تخم با شبنم و صبیاع و عقار و جایگاه دفع کردن
 مال و دانستن احوال پدران و مادران در قدم فرزندان و عاقبت کارها و
 کیفیت هر یک از اعضا دلیل است بر معده و سینه و پستان **بیت خامس** دلیل است
 بر فرزندان و طوب و هدی و تشریف از بزرگان و هوای دل و بیت المال است
 و خانه اخبار است و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و فی و بدی و بدی و بدی
 و از اعضا دلیست بر نشسته گاه و کرده گاه **بیت سادس** دلیل است
 بر پنهانها و افشاها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامت و احوال بیماری

و شناختن احوال بندها و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها
و کیفیت هر یک از اعضا دلیل است بر شک و نفاق **بیت سابع** دلیل است
بر ازواج و خصمان و شرکا و صدان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصوصیتها
و طفر و خریعت و یافتن و مایافتن و زدی و کم شدن و انجاسا فرخ رفت
و کیفیت احوال هر یک از اعضا دلیل است بر نفاق و سرین و نشستگاه **بیت هامن**
دلیل است بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن
انده و بگیت و دانستن نام و بیت المال از وای و شرکا و کیفیت احوال هر یک از
اعضا دلیل است بر اکت شهوت و مشاغل و مقصد **بیت تاسع** دلیل است بر سزا
دین و مذهب و اعتقاد و طاعات و تحصیل علوم و خواها و تعبیر کردن
و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری
و درویشی و کیفیت هر یک از اعضا دلیل است بر رانهای مولود **بیت عاشر**
بر سلطنت و جاه و رفعت از پادشاه و اکابر و سروری و معروفی و حکومت
مادران در قدم مولود و شغل و عمل و عزل مولود و کیفیت هر یک از اعضا دلیل
بر زانو و پیوند زانو **بیت حادی عشر** دلیل است بر سعادت و رجا و امیدها
و دوستی کردن و بیت المال سلطان است بر روز را و خلفا و پایان و آنچه
از شغل و عمل طلب دارد و احوال عاشقی و دانستن دوستان صادق
و کاذب و کیفیت احوال هر یک از اعضا دلیل است بر ساقای **بیت ثانی**
عشر دلیل است بر دشمنان و شقاوت و قرض دادن و گرفتن و ستوران

و یافتن برادها

و دلیل

و گرفتار شدن و خلاص شدن و غر و تهمت و جور و شناختن یکی و بدی و احوال
دشمنان و کیفیت هر یک از اعضا دلیل است بر ساقای پای و کف پای و کعب پای
شعبه سوم در صفات و منسوبات کواکب هفتگانه و راس و ذنب و غیره
شعبه اول در صفات و منسوبات قمر و زهره و مریخ و مشتری و زحل و اورانوس و
سعد است و منکون مزاج است و مزاج خاص او سرد و تر است و مونس است و شی و
برنگ بگری که بسفیدی زدن باند گذردی و طعم او شور است که بترشی زدن و از
بویها آنچه بترشی مایل است بلفجی است و از حسیها بفرح و ذوق دارد و از اعضا جانب
چپ او راست و معده و شش و بیستان و کردن و پوست نرم و از سننها
طفولیت او راست و از بهارها آنچه از ماده بلغم تولید کند و از مردم دلیل کند
بر روی ممدان و خلفا و ملوک و اداکان و نایبان و حاجیان و بازرگانان و
دسولان و اگر مخفی بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفل
و عوام و کودکان خورده و از صورتها دلیل کند بر روی خوب و چشم شهلا
و ابروی پیوسته و دندانها کشاد و کز دران و شکم درویشی دلیل است بر
برمازان و درایگان و کنیزگان و از خویها دلیل است بر مردم سلیم و اینزنده
و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی از بروج و از
نباها دلیل است بر قصب و کتان و پنبه و خیما دین و از جای نوران بر مرغان
ای و دراج و قری و از معادن دلیل است بر انواع مهرها و دهج و مر و اید
ریزه و نفقه و از جایها بر آبگیرها و شراغها و دریاها و باغها و حوضها

و کف پای

دلیلست بر جنت و زجر و مراد بدانه و سنگ سرمه و چشم و فیروزه و لاجورد
و پیرایه و آنچه سفید بود و از جایها دلیل کند بر سرداها و بستانها و تیره زارها
و سبزه زارها و گلزارها و هر جا که تماشای عشرت کنند و از بیماریها دلیل کند
بر آنچه از مایه بلغم تولد کند و از اندن شهوت حادث شود و بیماری عشق
و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و آنچه بدینها ماند و رخ کرده و بواسیر
و احتباس بول و از حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی و قاخته
و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه او از خوش و صورت خوش داشته
باشند و از اینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای
معروف او زمین جرجان و جرس کلد و عین و چین و کاشغر و فرغانه و ساش
و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و تزد و خوارزم و ادر باجان و از شهر
و روس و عرب و حجاز تا بدریای مغرب **شهر چهارم** در صفات
و منسوبیات افتاب **آفتاب** بزرگ است و بنظر سعادت و محرم
خس و از فلک چهارم تا بدریای کرم و خشک است و گفته اند مذکور
و مذکور و روزی و متوسط است میان علویات و سفلیات و بزرگ
نارنجی است و خشتان و بلغم ناز است و لطیف و از حشرات و حیوانات
و بعضی گفته اند لاسه و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل
و سینه و معده و دهان و چشم راست و از سنان شهاب و از مردم
دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کرمیان و پیشروانی

و آنچه او را از این
سازد

هرقوی و چون بد حال بود دلیل کند بر ریش و معادن و استادان و
دیوان و قبیان و از صورتها دلیل است بر مردم اهل بار و سینه بزرگ و
قوی او از خوب بالا و ستر و از خوبیها دلیلست بر خورد و فهم و ترفع و کبر و
حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت
عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از کوی و خشکی حادث شود و بدلتعلی
دارد و در چشم دلیل است بر آتاکان و از بناها بری و شکر و ترنجبین
و عسل و انار شیرین و انکور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت
و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است بر اسب و
قیمتی و کوسفندان و کوه و اهور و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سونقار و
و زنبور عسل و از جایها دلیل است بر معدنها و قصرها و سرایها و تختگاهها
پادشاهان و از آنها دلیل است بر تاج و کلاه و کمر صفت و جامه های ناز و از
دینها دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستان و اقلیم
چهارم او راست و شهرهای معروف بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشا
و غور و غر جستان و پنج و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند
و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه کرانرا شتر خوانند و همدان و شهر رور
و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب **شهر پنجم** در صفات
و منسوبیات مریخ **مریخ** نحس اصغر است و از فلک پنجم تا بدریای کرم
و خشک است با فراط و مذکور است و روزی و بعضی گفته اند بون و شهاب

در صفا

و از اینها

:-

منه

و سر بزرگ

مع

و بطعم تلخ و تیز است و برنگ سبز و سفید و تیوه و بوی ناخوش دارد و صغری
است و از عناصر آتش فروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و رکهای نا
حبثه و ساقها و گوشتها و اعضا و از مردم دلیل است بر ابرو و سروران
لشکرها و ارباب سلاح و چون محسوس بود دلیل کند بر اهل فتنه و
شریان و دزدان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان و سلافا
و از خوبها دلیل است بر شجاعت و دروغ و خلایق و سبکساری و بدعهدی
و از صورتها دلیل است بر مردم بلند قامت و بالا و بزرگ سر و خرد گوش
و سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده و شکسته دندان و سنهای
سن و قوف و اول کھولیت و از نباتها بر درختان باخار و بقم و عود و سندا
و کدنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زرها و از معادن دلیل است بر شش آتشی
و آهن و مس و از آنها انواع سلاحها و زین و ستام و هر المی که از آهن
سازند و از حیوانات دلیل است بر کوسفند و کورخ و بز و یوز و کرک
شکار کوه و مار افعی و عقرب و خاربشت و از جایها دلیل است بر آتش
کدها و لشکرگاهها و جایها سیاست و مطبخها و بر جای که حیوان کشند
و از جایها دلیل است بر استقاط محل و شکستن اعضا و تنهای پوسته
و جراحها و سوختن ریشها و کش زرد و آنچه بدخ و شوق محتاج
بود و زحمت جگر و بر انداختن خون و هر علت که از گرمی و خشکی
بود و از جامها آنچه در حوب پوشند و از دنیا دین آتش پرستان

و بعضی گفته اند بت پرستی و اقلیم سیوم او راست و شهرهای که یکطرفه و کشمیر
است و لها و ر و قدهار و جبال و الاکان و بعضی از غور و غرین و از بلستان
و کرمان و شیراز و اطراف اصفهان و لرستان و خورستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل **شمال** **ششم** در صفات
و منسوبات مشتری **ششم** سعدا که است و عیاج کرم و تراست بر
طبع حیات و مذکور است و روزی و برنگ سفیدی که بسبب زردی بازرگ
و بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم دلیل است بر پادشاهان عادل
و مردم شریف و انعمه و قضا و دوزار و زاهدان و بازرگانان و توانگران
و مردمان پادشاهان و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون سخن بود
دلیل کند بر زاهدان زرق و فروش و منافق و خوشبختی ستای و کسی
که جهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از چیزها
دلیل کند بر تطف و حلم و زهد و یاریایی و امر معروف و نهی منکر و راستی
و حرص و اصلاح در کارها و از نباتها دلیل کند بر کدو و جو و حب و نخود
و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس
و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه خوردنی باشد و
حلال باشد و طایس و ههای و لخلق و از جایها دلیل است بر پادشاهان
و ساجد و صوامع و منبرها و اعطان و عالمان و مقامهای عالی و معور
و خزانههای پادشاهان و از صورتها دلیل است بر صورتها و شریف و بیاض

و از فلک ششم می باید

و اما نه

و میباید بزرگ و از اندامها دلیست بر خون طبیعی و نقطه مغز و جگر و حلقوم
 و زخم و رگهای جنبنده و از بیماریها دلیست بر آنچه از وی نفرت باشد و اما سهاو
 بادی که رنگ بگردانند از سنهاسن کوهلیت و از حسها حس لمس و از بلسها آنچه
 کبود بود و عالمان دارند و فوطم و جاسه پاکیزه و او بر همه دینها دلیست که از وی
 از روی علم و پاکیزه و عدل و بعضی گفته اند این ترسیلی و اقلیم دوم اوراست
 و شهرهای او مکران و سمنان و طرف خراسان و حدود دریای فارس
 و بحر و عین و طایف و مکه و مدینه و اطراف مغرب زمین **شهر هفتم**
 در صفات و منسوبات زحل **حل** غس کبر است و از فکر هفتم باید و عجز
 سرد و خشکست با فراط و عجز موت و مذکور روزی است و خص بطم ترش
 و زنگ اوسیا هست و بوی او ناخوش و از مردم دلیست بر مردم دیرینه و ارباب
 و خاندان قدیم و مشایخ و مردم قلعه دار و ریشیان و دهاتین و اگر بد حال بود
 دلیل بود بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدور و او کل کاران و
 خسیسان و مردم سودای و گوشه نشینان و بلفی است و از اعضاء دلیست
 بر سبزه و استخوان و روده ها و پوست و پشم و ناخن و بلندی پشت و از
 بیماریها دلیست بر آنچه دراز کش بود چون استسقا و تفرس و سستی اندام
 و کش سینه و بلفها خام و علمهای باطن و آنچه در بوی بدیداید و سبب آن
 سرد و خشک باشد و از حسها حس سمع بظهور گران شده و از خوابها دلیل
 بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسوسه و سر و ستیزه کاری و کاهیل و تقریر و از

گویند

صورتها دلیست بر صورت زشت و بزرگ سر و خرد چشم و پیوسته ابرو
 و فراخ دهان و ستبر لب و سخت او از او از سنهاسن دلیست بر سن بیوی
 و از حیوانات آنچه بار کش بود و سخت کار و قوی و شتر مرغ و عقاب و طاع
 و بوم و جغد و مگس و ملخ و آنچه بر زمین خانه دارد و چو خوش و مار و مانند
 آن جامها دلیست بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستها و خلقا نهاد و از نباتها
 دلیست بر عقاقیر و پنجه ها و دروها قابض و هر چه بدین مانند گهن و کنگه بود
 و از معادن دلیست بر سرب و آهن کار نابرده در دی و سنگهای قیمتی
 و شورستانها و از جامها دلیست بر کوههای خشک و بلند و غارها و غارها
 خراب شاد رستان و کورستان و قلاع و از دینها دلیست بر دین بود
 و اقلیم اول او راست و شهرهای سرانند و اقصای سند و هند و جزایر
 دریای جنوب و چشم و زنگبار و بدای مغرب **است** در پنج اقلیم
 خلاف کرده اند چنانکه صاحب محل آورده است که اقلیم دوم شهر است
 و اقلیم سوم عطار و اقلیم چهارم مشرقی را و اقلیم ششم شمالی را و اقلیم
 هفتم مرج را و در اولی هم خلاف نیست و قول اول را اصح گفته اند
شهر هفتم در دلال سعادت و شقاوت از روی کلیات
شهر دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل
 تغییر حالات و هر که از موالید نشسته خاصه نفس انسان و سهم العادة
 بد و منسوب است و دلیل سعادتها خارج است و چون مال و جاه **شهر**

از

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

دلیل امور در آخرت و اهل غنی و رسیدن موجودات بحال و تمام شدن
 هر وجودی در عالم خانه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوبست و
 سعادت های باطنی چون رای و تدبیر و ازین است که موضوعات شرایع برادر
 شمس و قمر است **اما** زحل دلیل سخت کارهای دنیاوی است از شقاوت
 و نومیدی و فقر تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی کارها و **میرخ** دلیل
 محبت کار دینی است از فسق و فجور و قتل زدی و خیانت و دروغ و هر
 فساد که بسبب شقاوت آخرت باشد **اما** زهره دلیل است بر امور
 دنیاوی و طلب سعادت های عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن
 و زینت و مناجات و توالد و نسل و **مشتری** دلیل امور دینی است و ابتیاه آخر
 و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکدراستی و محبت و صدق
 و ورع و جستن سعادت آخرت **اما** اگر دو غنی مستولی شوند بر
 مولودی و بد حالی بوند دلیل کند بر ظهور فساد و شقاوتها در دنیا و
 آخرت و اگر تنگ حالی بوند صفتهای هر دو غنی بقوت بود اما بفعال نیاید
 و اگر این محسان در خطوط سعدان باشند یا سعدان بدیشان
 نکرند آن صفتهای موجود نشود مگر اندکی و از قوه بفعال نیاید و اگر بر
 بفعال آید که پسندیده نماید و نفاق باشد **اما** اگر دو سعد مستولی
 شوند بر مولودی و بد حالی بوند دلیل بر موجود شدن اندکی
 و از سعادت های دنیاوی و آخری و قناعت کند مولود بدان و اگر تنگ

بصورت بفعال

حال باشند دلیل کند بر تمام شدن سعادت های دنیاوی و آخری **اما**
 اگر سعدان در خطوط محسان باشند یا محسان بدیشان نکرند دلیل
 باشد بر ضعف آن سعادت ها و کم ثباتی در آن و ازجای سعادت باشد شقاوت
 در امور دنیاوی و آخری **اما** عطارد مزاج سعود و غوسر قبول کند و یاری
 دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و آخری و چون او متعلق است
 بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی بود بر موضع او یا از آن کوکب کید و
 ناظر بود یا او در خانه آن کوکب بود و الله اعلم **ثمة** **فهم** در صفا
 و منسوبیات راس و ذنب **راس** کرم و تراست بر مزاج مشتری و سعد
 و زیاده کننده و اهل عقد شمال و جود هر چه خوانند و او دلیل است بر
 پری و جویان و **ذنب** سرد و خشکست بر مزاج زحل و غسل است و کم کننده
 و اهل عقد جنوبی خوانند و او دلیل است بر دیو و عقاریت پس چون
 قمر در عقد راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقه البروج و
 چون در عقد ذنب آید عرض او جنوب بود و این راس و ذنب دو
 موضع است که تقاطع کرده اند مثل و فلک حامل را که بفر منسوبند و عقد
 ذنب در مقابل راس باشد و بعد میان هر دو شش برج است
شعبه چهارم در اقسام بروج بر کوکب هشت **ثمة** **اول** در قسمت
 خانه این دو فازده برج بر هفت کوکب قسمت کرده اند انواع مختلف
 از آن جمله یکی قسمت خانه است چنانکه اقیاب و ماه را هر یک یک خانه است

فلک

پنج دیگر هر یک دو خانه و بنا این قاعده بر آنست که اقناب بادشاه کوکب و
 اسد بادشاه بروج و ثابت است و مزاج و اقناب و اشرف عناصر است
 پس خانه اقناب او شایسته تر است از بروج دیگر و ماه برج سرطان که این تر
 بود از آن جهت که منقلبترین بروج سرطان بود و بر مزاج قمر است پس
 لایق تر بود و از آن بگاه گفته اند که اذ اول اسد تا آخر جدی بر توالی خیر
 اقتابست و از اول ثور تا آخر سرطان خیر ماه و از هر دو چیز او کایت
 نبوی خوانند اما هر یک از خسته خیر را در حیز اقناب یک خانه نصیب نموده است
 و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیز اقنابست و مریخ را جدی
 ماه و برج ماه عقرب از حیز اقنابست و زحل از حیز ماه و زهره را میزان
 از حیز اقنابست و جوزا از حیز اقناب بر توالی افلاک پس گفته اند سبب
 سعادت و خوشی کوکب یکی ازین اقتابست و شکل اقتاب در خانه ای
 ایشان باین دو یار چنانکه دو خانه زحل چون در مقابل هر دو خانه بنویسند
 و نظر مقابل تمام نحس است و کیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس بزرگ
 گویند و چون هر دو خانه مشتری در تثلث هر دو خانه بنویسند
 و نظر تثلث تمام سعادتست پس مشتری را سعد بزرگ گفته اند و چون هر
 خانه مریخ در تریج هر دو خانه بنویسند نیم نحس است پس مریخ را نحس
 اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسد پس هر دو خانه بنویسند
 در نظر تسد پس نیم سعادتست پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر

و ثور از میزان و عطارد را
 سبب از حیز اقنابست

یک از دو خانه عطارد و حیز آن نیز که هست از خانه او ساقط است پس
 او را هم سعدی و خوشی نهاده اند و مخرج خوانند اما گفته اند کوکب که در حیز اقناب
 در قوت و تربیت باشد نادران نصف بود و چون در حیز ماه اید و در قوت
 و تربیت ماه باشد و قول بعضی آنست که سعادت و خوشی سبب قریب و بعد
 فکر هر یک از اقناب و نهاده و اجتنافست که یقین است که اعتدال مزاج قلت
 سعادتست و افراط سبب غم است پس چون فلک مریخ نزدیکتر است با اقناب
 از زحل و در کوی و خسته با افراط است خاصه مریخ ساقط است از اقناب
 پس او را نحس اصغر گفته اند اما فلک زحل و در تین دو کوکب است از اقناب
 مزاج او سرد و خشک که با افراط خاصه در سردی و در تریج اقنابست پس
 او را نحس بزرگ گفته اند اما مشتری در وسط است و وسط با اعتدال
 نزدیکست و به تسد پس اقنابست پس او را سعد بزرگ گفته اند چون این
 کوکب علوی اند سعادت و خوشی ایشان را سبب اقنابست اما علت
 سعادت زهره از قمر است از آن جهت که قمر را اصغر است و نیز از اقناب
 و زهره سعد اصغر است و نیز مشتری و مزاج زهره و موافق قمر و در حد
 از قمر و تسد پس او را سعد اصغر گفته اند اما عطارد چون از قمر
 ساقط است بفلک او را مزاجی منسوب نکرده اند اما سبب سرعت و تقریر
 گفته اند مزاج با در او مخرج است چون دو کوکب سفلی اند حکایت
 ایشان را بقدر متعلق کردند علویان را با اقناب اما گفته اند که در کوکب

کوکب

او پس ادا

چنانکه

بحقیقت هیچ مزاج نباشد چنانکه جوهر بسیط اندکین حالات ایشان غلبه
وجود مزاجها بود و مرکبات اما صداقت و عداوت همت میان کواکب
و سبب ان افتادن شکل خانههاست چنانکه در سعادت و غنیمت گفتیم
باین برین پس هر کواکب که در خانه دیگر افتاده است آن هر دو کواکب که در خانه او
دوازدهم خانه دیگری افتاده است آن هر دو کواکب که شش یکی یک باشند
همک تر بیچ و مقابله همت است و هر کدام کواکب که خانه او در تسدیس
تثلیث دیگری افتاده است دوست یکدیگر باشند چنانکه سنبله
دوازدهم میزان است و ثور و دوازدهم جوزا پس میان عطارد و زهره
دشمنی باشد چنان میان میزان زهره و مریخ دشمنی باشد و میان زهره
و مشتری دوستی باشد و میان زهره و زحل دوستی بود باین مریخ و مشتری
و زهره دوستی و میان یزید و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی بود
و با مریخ دشمنی و با زهره دوستی و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی و یک
سبب دوستی میان دو شخص اینست **شماره دوم** در قسمت خانهها و کواکب
شرف هر کواکب را برچی خانه شرفست بدرجه معین چون کواکب در آن
خانه اید قوت شرف او اندکند چون بدان درجه رسد غایت قوت
بود و چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان قوت بدید اید و
بدریج کمتر شود تا از آن برج بگذرد پس آن قسمت چنانست
که برج سرطان خانه شرف مشتریست و در پانزده درجه محل شرف عس

او دوازدهم خانه

و چون سنبله و عقرب و حمل
با جوزا در تسدیس آید میان
عطارد و مریخ دوستی باشد

است در نوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه
و میزان شرف زحل است در بیست و یک درجه و ثور شرف حمل است
در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه
و سنبله شرف عطارد است در پانزده درجه و جوزا شرف راس است
در سه درجه و قوس شرف دنب است در سه درجه **است** این
قسمت بدان سبب چنان افتاده است که سرطان عالم است و مشتری را
حیات شرف او در برین خانه موافق بود افتاب یا دشتا فلک است در
عاشر سلطان که برین محل است شرف او موافق بود و چون مریخ دلیل
ضدیت است و خصوصیت برج هفتم سرطان که جدی است شرف او
در جبر را بود و زحل دلیل کشت و ذرع و عارتست در میزان که چهارم
اوست شرف او اولی بود **است** از روی دیگر آنست که چون
طالع او و تادیر و ج منقلب اند افتاب و سه کواکب علوی را شرف در
در او تادیر بعد اولی بود **است** و چون خلیفه افتاب است و از مایل
الوند هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن نور است که شرف
او در ثور موافق تر است و چون زهره سودا است دلیل یا کوه
خانه است موافق مزاج او و نه از سرطان شرف او در برین خانه شایسته
بود و چون عطارد دلیل فهم و علم است و سنبله برج انسی و سیوم سرطان
بنابر آنکه برج انسی است و دلیل فهم و عقل و کبریا است و در تسدیس

درین

و عطارد را

ثلاث

هم

چنانکه

و بالاقاب

و تا کوکب در هبوط بود در زمان و نیز باشد و ضعیف و بد حال بخیر هم

و خانه او شرف او پیا و پیا بود و در شرف و در شرف است و در شرف است
 عطارد و مریخ در شرف است و شریف مریخ و مقابل زهره است و زهره
 در شرف است و در شرف است مریخ است پس ازین اوضاع معلوم شد
 که اغلب کوکب ازین خانه ها ناظرند خانه سفلیان به سفلیان
 و علویان به علویان اما از اس چون انرا کوکب است شرف او در خانه ساقط
 بهتر بود و ان جور است و شرفه سب همچنین مریخ و ان قوس است
است هر کوکبی ان خانه است که ان خانه را وبال خوانند یعنی خانه مریخ و
 زحمت و ان برج هفتم بود و از خانه کوکب زحل را سرطان و اسد هر دو
 و بال است که سرطان در برابر جدی است و اسد هفتم دلو و باز خانه
 دلو و بال القاب است و خانه و بال ماه جدی است و خانه و بال مریخ از زحل
 میز است و از عقرب ثور و خانه و بال زهره از میزان حمل و از
 ثور عقرب و شتری را خانه و بال از قوس جوزا و از حوت سنبله است
 و عطارد را خانه و بال از سنبله و حوت و از جوزا قوس است
 پس کوکب تا در و بال بود ضعیف و بد حال بود **است** وضع دیگر
 هبوط است و ان برج هفتم بود ان خانه شرف و درجه هبوط همان
 درجه شرف بود در هفتم چنانکه شرف شتری در سرطان است و طوا
 در جدی و قوس علی هذا **ششم** در قسمت ارباب مثلثات
 این قسمت سه برجی که بر یک طبع اند انرا مثلثه پس مثلثه چهار باشد
 خوانند

بر عدد غنصر و هر مثلثه را سه کوکب داده اند و ان سه کوکب را
 ارباب ان سه برج مثلثه خوانند و اصل این قسمت بر انست که مثلثه
 مذکور ارباب کوکب مذکورند و مثلثه مونت ارباب کوکب مذکور
 چنانکه که در شرف مثلثه انشی که محل اسد و قوس است در طالعهای
 روزی رب اول اقباب و ثالث و ثالث زحل و در طالعهای شش شتری
 را مقدم دارند و اقباب و همان زحل را در شریک و بعضی کسان
 شریکها اعتبار نکرده اند **است** مثلثه بادی در طالعهای روزی
 زحل داده اند و عطارد و شب عطارد را مقدم داشته اند و شریک
 بروز و شب شریک **است** مثلثه خاکی را بطالع طع زوری بزهره
 و قمر داده اند و شب قمر را مقدم داشته اند و شریک هر دو بروز و شب مریخ
 بود **است** مثلثه آبی در طالع روزی بزهره و مریخ داده اند و شب مریخ را مقدم
 داشته اند و در روز و شب شریک بود و در مثلثه آبی شریک کسان زهره را بر مریخ مقدم داشته
 لیکن بجز مقدم داشتن بغیا سز دیگر است پس در مثلثه مذکور اند انشی و بادی و کوکب
 ایشان مذکور و مثلثه مونت اندابی و خاکی و کوکب ایشان مونت **شهر چهارم**
 در قسمت حدود بر حتمه تقسیم **اقسام** حدود و چند نوع است آنچه مستعمل اهل روزگار است
 اینست که در جد و الموده میشود و بطریق غیر این را اعتبار کرده و انرا اهل مصر
 و اصل او چنانست که هر برج را بر حتمه تقسیم کرده اند با قسام مختلف و فلان صید و
 دو درجه است و لکن نصیب او و زاده درجه و آخر بروج حدود و چنان قاده است و ان

مونت

شتری

اما جمیع و بکار داشته اند

قسمت را و چون کسان بترتیب یاد کردند اندر بعد و نموده شون **شمره پنجم** در قسمت
 هفت کوکب این **قسمت** چنانست که بر جبهه بیستم راست کرده اند و هر قسم ده درج
 داده اند بتولی بروج و کوکب آنکه در درجه اول حمل نصیب می بخ است و ده درجه و سه
 نصیب آفتاب و ده درجه آخر نصیب قمر و از نوره اول نصیب عطارد و ده تا فی نصیب قمر و
 آخر نصیب عطارد و این ترتیب تا آخر حوت باز اول می رسد و این قسمت را وجه اهل مصر خوانند
 و حد و حد و وجه کوکب اینست که نموده شد

جدول حد و اهل مصر	جدول وجه اهل
الحمل	مهر
الثور	ثور
الجوزا	جوزا
السرطان	سرطان
الاسد	اسد
السنبلة	سنبلة
الميزان	ميزان
العقرب	عقرب
القوس	قوس
الجدي	جدي
الدلو	دلو
الحوت	حوت

شرف کوکب
 ل ۴ ۳ ۲ ۱
 و ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 د ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶
 ا ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶
 ل ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸
 د ۳ ۲ ۱
 ا ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶
 ل ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸
 د ۳ ۲ ۱
 ا ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

وفا
 زنا
 ویر

شمره ششم در قسمت فرح کوکب این قسمت بطالع متعلق است چنانکه
 بود طالع معین شود افعال معلوم کرد و آن چنانست که چون عطارد کو
 عقل است و منطق فرح و او در طالع بود و قدر چون یسر اصغر است لیل
 حرکت و مصالح فرح این جهانی بود و رتال بود و زهره چون کوکب
 طریست و عشق و طلب توالت و تناسل کند و سعد اصغر است
 و دلیل شرف و فتنه و ساقط اولیتر آنکه فرح او در ششم باشند
 پس یسر اصغر و سعد اصغر را خانه های فرح تحت الارض افتاد
 از طالع **اما** اقتاب که یسر اعظم است و خانه هم دلیل
 سعادت آن جهانی و سفر و فرح او هم باشد و شری که سعد
 اکبر است و دلیل دجا و امید و اصدق فرح او یازدهم باشد و
 زحل که خمس اکبر است و دلیل و سختی فرح او در دوازدهم
 بود و ساقط بود پس یسر اعظم و سعد اعظم و خمس اعظم را از
 جای های فوق الارض افتاد **اما** هر دو یسر در مقابل یکدیگر باشند
 و در تسدیس و تنلیت طالع و هر دو سعد در مقابل یکدیگر باشند
 و در تسدیس و تنلیت طالع هر دو خمس در مقابل یکدیگر افتاد
 و از طالع ساقط **اما** ترج در مقابل فرح باشد چنانکه ترج ثمر
 درهم است و ترج اقتاب در سیوم و بانی برین قیاس **شمره**
هفتم در اثناعشر به بروج و کوکب این علم بطالع

فرح او در یسر و یسر
 چون خمس اصغر است
 و یسر اصغر

بدان کو که اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست با قناب پس اولین از روز
یکشنبه اوراست و ساعت دوم زهره را که تحت فلک اقتابست و ساعت سیم
عطارد را و چهارم قمر و پنجم زحل و ششم مریخ و هفتم باقی را و نهم
زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را اول از شب
دو شنبه ششتری را بود و ساعت دوم مریخ را همین قیاس میکردند تا
دوازدهم از شب دو شنبه عطارد در سید و ساعت اول از روز دوشنبه
بقمر و دوم زحل همین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه
مریخ را بود و شب چهار شنبه زحل را و روز چهار شنبه عطارد را و شب
پنجشنبه اقتاب را و روز شش شنبه او شنبه جمع قمر را و روز شش زهره را و
شنبه مریخ را و روز شش زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم
ازین شب مریخ را و او را باب ساعت از روز یکشنبه اقتاب بود هم چنین بود
ترتیب دوری کنند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع کرده اند چون اسحق
کندی و ابو معشر الخ و دیگر بزرگان استخراج صحیحی از باب ساعات نموده
و در طالعها ابتداء او را از صاحب ساعت بود و هر روزی کارها که بگویند
او منسوبست و هر ساعتی که صاحب او تعلق دارد چنانکه روز یکشنبه
با قناب منسوبست دیدار پادشاه را نیکو بود و آن شغل که مناسب او
بود و حکم شب هر یک از جمیع روز و شب **شعبه پنجم** در نظرها گویند
بعضی بعضی چهار شمره **شمره اول** در کیفیت نظرهای گوایب یا یکدیگر

شش و هفتم
دوازده و یک ساعت
روز یکشنبه و چهار ساعت
و ساعت او شش

اول

ایشان

کنند و مقدار

و تا
زنه
وید

و آن پنج نوعست بهشت قسم **اول** قنابست چون دو کوکب درین برج بدرصد
و دقیقه برابر شوند و آن قران بود **دوم** تسدیس این است **سیوم** ترسیع این
است **چهارم** تثلیث **پنجم** مقابل است وین تثلیث وین تسدیس وین ترسیع
بود دیگر در اسرار است این مبلغ هشت باشند اما اتصال این افت بود که هر
توالی بود چنانکه از طالع به سیم و چهارم و ایسرا بود که از نهم و یازدهم
و اتصال این را بر ایسرا تفاوت است اما قران سعدین سعد است و شش
غسل اما نظری مقابل است که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر اید باشد
و دقیقه برابر شود و حد او صد و هشتاد درجه است یعنی شش برج که
در فلک است پس چون هر یکی در خانه دیگر بود در مقابل این نظر را غرض
و تمام دشمنی خوانند اما نظری ترسیع از برج چهارم کوکبی بود حد او نود
درجه بود که ربع بود و در فلک است و او نیمه مقابل است و او را غرض
نیم دشمنی گفته اند اما تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و حد او صد و بیست
درجه است که ثلث است و در فلک است و هر نیمه که تثلیث از دو برج بود
که برین طبع باشند چون از حمل باشند بقوس یا از قوس باشند بحمل پس
موافقت طبع او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظری تسدیس از
برج سیوم کوکبی و حد او شصت درجه بود که سد بود و در فلک است
و او نیمه حد است پس او را سعد و نیم دوستی گفته اند **شمره دوم**
در انواع اصداکات و او نهایی که کوکب را اتفاق افتد و کیفیت آن

و پنجم

باشد

اصح کواکبه در صورت اتصالات بسیار نوع است و لایق تحصر نیست
 آنچه بیشتر واقع میشود و موثر است دوازده نوع است **اول** بقولیت **دوم**
 ردیت است **سوم** دفع است **چهارم** دفع طبیعت **پنجم** انکار **ششم** نقل
 النور **هفتم** اشکاف **هشتم** بعید الاتصال **نهم** خالی السیر **دهم** و خشی
 السیر **یازدهم** تربیع طبیعی **دوازدهم** دستوریه **است** انظر قبول نیست که کوی
 در خطوط کوی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلث یا حد یا وجه یا
 صاحب آن خط اتصال کند پس صاحب آن خط آن کوی که قبول کند
 در خط خودش او را و این نظر دلیل بود بر ورا شدن حاجات و یافتن
 و امیدها و ثبات حجت از جانب کوی که قبول کنند **است** رد آنست که کوی
 ضعیف شده باشد یا آنکه در و بال یا در هبوط خود بود یا راجع یا محترق و
 مانند این پس نظر کوی را که بدو میوندند و از خود دور کنند قوت
 قبول ندارد مثل شخصی که بر سستی مانده بود بعلتی یا غیر آن شخصی دیگر
 خواهد که با او تندی بر کند و از خود دور کند و حکم این نظر ضعیف نیست
 از برآمدن حاجات و یافتن مراد پیش بر رکان و فرو ماندن در کارها
است دفع قوت که کوی در خط خود باشد یا دیگر او را پند انصاف خط
 او را قوت دهد و اگر هر دو کوی در خط خود باشند هر یک قوت خود
 بدیگر دهند و این غایت دفع قوت بود چنانچه زهره در صورت بود
 و قمر در سرطان پس او دلیل باشد بر دوستی تمام میان دو کس از هر

مرادها

اورا

قوت
زنده
وید

طرف و خواستین محبت و بر آمدن کارها و مرادها بچند و یاری دادن
 در ستان و مردمان در کاری که خواهند **است** دفع طبیعت نیست که کوی
 در خط کوی دیگر بود و آن دیگر در خط این و دیگر را پند پس هر یک
 طبیعت خود بدیگر دهد و بعضی کسان این را دفع قوت نیز خوانند
است این وضع قوت از دفع قوت بود و اثر در رسانیدن سعادت و عافیتها
 و امیدها و در ورا شدن حاجتها و پیش رفتن کارها و معاونت مردم و
 دوستیها و امثال این زیاده از همه اوضاع دیگر است **است** انکار آنست
 که کوی دیگر را پند از خانه و بال یا هبوط او پس آن کوی که از قبول نکند
 چون در و باشد یا هبوط خودش بینند و این خدعه دفع طبیعت است
 و اگر هر دو در و بال یا هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو طرف باشند پس
 احکام اوضاع احکام دفع طبیعت است **است** نقل النور آنست
 که کوی بسک و کوی کران رو را پند و از تمام منصرف نشده باشد و دیگر
 پند پس نور کوی اول به کوی ثانی دهد اگر چه آن هر دو کوی از
 همدیگر ساقط باشند و این بمنابیه اتصال بود میان آن دو کوی
است کوی در محل بود و دیگری در عقب و کوی سبک و روتر از
 هر دو در سرطان یا اسد باشند پس اول آن کوی را پند که در مثل
 باشد و هنوز از منصرف نشده باشند آن کوی را پند که در عقب است
 پس نور کوی اول بدو داده باشد این دلیل بر قوسط کارها

اموری

و رساله میان کسان و مصالح و محابث و امثال این گونه نظرهای نیک و قبول
 باشد و اگر نظر نحس و نامقبول باشد دلیل کند بر دوری و سخن چینی و خصومت
 انداختن میان مردم و مانند این **اما** انگشت است که کوکبی سبک رو خواهد
 که کوکبی گران رو را بپندهنوز بمگر کز سبک باشد کوکبی سبک رو را جمع کرد و از انصاف
 بشکند تمام نشود پیر باشد که کوکب سبک رو را جمع بود خواهد که کوکب گران
 رو بپند مستقیم شود و انصاف تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و بنیما
 از کارها و ترد خاطر و نومیدی از جایگاهی که امید داشته باشد و دلیل
 مراجعت مسافران بود و خلاف افتادن میان مسافران و امثال این **اما**
 بعید الانصاف است که کوکبی در برج ایدان و ایل برج هیچ کوکب دانه پند
 و در آخر پند در آن حال که کوکب ضعیف بود این نظر دلیل تعطیل بود
 در کارها و تعویق و کار را مرنه بفر دانداختن و تعطیل کردن و نقصیر
اما عالی السیر است که در ایل برج کوکبی را پند و به کوکبی دیگر نه پیوندد
 در آن برج و در آن وقت کوکب ضعیف بود و بدتر آن بود که آن کوکب نحس
 بوده باشد و این دلیل بود بر فراق و ورافتادن از کسان و طمع داشتن
 در رعد های و در دروغ و بریدن از مردم **اما** و حشی السیر است
 که کوکبی در برج اید و پیرون رود و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال قریب است
 بود و او نحس باشد درین وقت بدتر آنکه قمر در قوس و حشی السیر بود که از
 برجهای غریب در قوس از هم ضعیف تر است جهت آنکه از جنوب پیرون

و آن

و آن

یا بد و روی بوالی نهد و باز از برجهای غریب بهتر از جویان بود که از شرف
 پیرون یابد و روی بخانه می نهد **اما** رنج عکس این باشد درین دو خانه
 و این حال دلیل بود بر فروماندن کارها و نقصان مال و کسب و پیش آمدن کارها
 مودت و عداوت **اما** تریب طبعی است که عطارد و جوزا بود و کوکبی را
 پند که در چوت باشد و این تریب بقوت چون شلیت بود و این حال شتر بر
 پیو باشد در قوس و حوت **اما** در ستودیت چهار نوع است یکی نیک بعید است
 و یکی نیک ضعیف بعید است که صاحب محل یاد کرده است پس دو نوع دیگر است
 که نزد یکتا است یکی است که صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر طالع
 نوع دیگر است که کوکبی در و تندی باشد و آن و تندی باشد و او باشد
 و کوکبی پند که آن کوکب هم در و تندی باشد و آن خانه یا شرف او باشد
اما دستوریت گار قوت است و دلیل سعادت یا بزرگ و حکم او بر سلطنت
 باشد و حکومت و شهرت و بلند و ثنوی و قدر جاه و کمال سعادت و داخلی
 و خارجی و اقدار علم **مثله سیوم** در انصاف محل این انصاف نظر است
 و او را شایسته خوانند و انصاف طبعی گویند و بجای انصاف نظر نگاه
 دارند اگر چه با هم ناظر نباشد و این انصاف بر سه نوع بود یکی نسبت
 موافقت بمطالع دوم نسبت بدیازی و زو این چنان بود که بعد از گذر
 از نقطه اعتدال برابر اتفاق باشد بجای نظر نشیند **مثال** آنکه کوکبی
 در بیست درجه محل بود و دیگری در ده درجه حوت میان هر دو تندی

بود که این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از محل مساوی است
 بر توالی محل برخلاف توالی حوت پس اگر این هر دو کوکب درین جزو باشند
 بجای تسدیس بنشینند و همچنین اجزا و تود یا مطالع موافق اند بر توالی و
 دل بر خلاف و این تریع بود بجای تنلیت بنشینند و اجزا و جوزا با جدی موافق اند
 بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابل بنشینند و همچنین اجزا و سرطان با قوس
 و اجزا و اسد با عقرب و اجزا و سنبله با میزان و ابتدای این از میزان باشد
 و حکم همین باشد **اما** اجزا را که موافق نه در درازی روز بعد ایشان
 از دو نقطه انقلاب برابر باشند چنانکه اجزا و سرطان بر توالی جوزا برخلاف
 توالی پس اگر کوکبی در بیست و سه سرطان بود و دیگری در ده درجه جوزا
 میان هر دو تسدیس باشد همان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال
 گفته شد جهت آنکه در از ده درجه جوزا همانست که بیست و سه سرطان
 و همچنین اسد را با تود و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دل
 و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی این ابتدا کنند همان حکم باشد
 اینست حقیقت اتصال **والله اعلم** **عشره چهارم** در حدود اتصالات
 و اجرام کوکب و پس اتصالات را بدان حدیست که تا بدان نرسد اتصال
 آغاز نشود و سدی یکواست که تا از آن نگذرد باطل نشود و بنا بر این برای هر
 کوکب است که هر کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پیش و از پس و
 او را انوارین خوانند پس نور جرم اقیاب یا ترده درجه است و نور جرم

دل و در

از پیش

قوت
زنده
بود

این کتاب
در بیان
قوت و ضعف
اجرام
کوکب
است

ماه و از ده درجه و نور جرم ششری و زحل هر یک را از درجه است و نور جرم
 هشت درجه و زهره و عطارد هر یک هفت درجه عقده راس و زنبهر هر یک را
 دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکی رسید
 آغاز اتصال بود چون بعد میان هر دو بنصف الجرمین رسد آغاز اتصال
 قوت بود و چون مگر مگر مگر رسد غایت قوت اتصال بود و چون جرم از
 جرم منفصل شود تمامی اتصال بود **اما** اعتبار نصف جرمین را
 در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد **مثال**
 است که جرم ششری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دواز
 ده جمع کنند بیست و یک باشد نصف هر دو و نیم باشد پس هرگاه
 که میان ماه و ششری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو هم رسد و آن
 آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد قوت بود و چون تکر
 مگر مگر رسد اتصال تمام بود و غایت قوت بود و چون نصف الجرمین
 رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود منصرف
 کشته بود **اما** اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند و چون چهار درجه
 و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول حکم تراست **شعبه**
ششم در مقدار بر شهادتها و قوتها و ضعفها و کوکب هفت غم
ثم اول در شهادتها اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند خط را بر عیم
 کونیند و شاهد کونیند قوت او را در خط خود شهادت خوانند

مربع

ماند آغاز

و شهادت پنج نوعست و هر يك مقدار نموده اند چنانكه گفته اند صاحبخانه
 پنج شهادت است يعني پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادت
 است و صاحب مثلثه را سه شهادت است و صاحب جملاد و شهادت و وجلا
 يك شهادت و درین خلاف هست آنچه حكیم كوشیار آورده است خلاف اینست
اما اگر كوكب در خانه خود بود شهادت او كه پنج است مضاعف شود
 یعنی ده گردد و حكیم صاحب شرف و دیگر شواهد همینست **اما** گفته اند
 كه هر برج كه صاحب وی در وی نبود همچون بدی باشد بی جان و اگر صاحب
 وی در وی باشد جسمی باشد زنده از و هر چه لایق او بود طلب کند حاصل را
 و اگر كوكب غریبه رو بوده باشد و هر چند مقبول قوت و عدد و اگر از ارباب
 حفظ او كوكبی بدو تومر ناظر بود قوی دهد **شماره دوم** در قوتها ذاتی
 كوكب قوتها كوكب در حصر نیاید **اما** آنچه در حساب آورده اند شصت و
 شش نوعست از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میان آنچه از ان مبلغ اثر
 ترست سیزده نوعست قوت ذاتی است كه كوكب در خانه خود بود یا در زمر
 یا در مثلثه یا در حدیاد و وجه خود مستقیم بود و علویان مشرق باشند
 و سفلیان مغرب و كوكب در حین خود بود و كوكب مذکور در برج مذکور
 و مونث در برج مونث و زایده در سیر و صاعد بود در افلاك خود **اما**
 زاید است كه بهست او در شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد
 است كه از نقطه حقیض روی با وج دارد تا بگذرد فلک تدویر و حینرا

قوت

قوت
زنده
وید

عظیم

قوت

كه كوكبی دوزی بروز بالا زمین و كوكبی شبی در شب بالا زمین باشد **اما**
 تصمیم را یکی از قوتها نهاده اند و ضعیف است كه بعد كوكب كمتر از شانزده
 دقیقه باشد و قوی كه مركز او بر كوكب افتاد دسد در احتراق تا این مقدار بگذرد
 از مركز زمین عطارد قوی تر باشد كه بنابه دو شمس بود و این هم در انصاف
 بود كوكب **اما** گفته اند كه قوتها ذاتی كوكب سعادتها دلیل باطنی باشد
 در مولود چون عقل و فهم ادراك و فهم و فراست و کیاست و مانند آن
شماره سوم در قوتها عرضی كوكب قوتها عرضی است كه بسبب طالع
 بدید اید چنانكه طالع اتفاق افتد و كوكب در وند بود او نا طالع از هر قوی
 تر طالع است پس عاشرین سابع و چون كوكب در وند بود قوت وی از
 تقدیر دنیاری بود و در مایل الوند چهار دانگ و در زایل الوند دو دانگ
 پس اگر مایل الوند بود چهار دانگ قوت دارد از هر قوی تر حادی عشر است
 و باز خاس و اگر در زایل الوند و دانگ قوت دارد و از هر قوی تر ناسخ
 است و باز ثالث را مقدار نهاده اند **اما** وجهی دیگر است كه
 كوكب در خطوط سعدان بود یا سعدان بدی ناظر بود بنظرها
 مودت و بودن كوكب در فرج هم قوت عارضی بود و این قوتها
 دلیل سعادتها ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و
 شهرت و مانند این **اما** وقت باشد كه كوكب را هم قوت ذاتی
 بود و هم قوت عارضی و این قوتها دلیل سعادتها ظاهر بود چنانكه

چنانكه طالع
 در وند بود

طالع محل بود و برج جدی که شرف اوست و عاشق است از طالع بقاس دیگرها
 همین است **مشره چهارم** در ضعفهای کواکب چنانکه قوتها در حصر نیاید
 ضعفها نیز در حصر نیاید **اما** آنچه در حساب آمده است بخانه نوع گفته اند
 و آنچه از انجلیست ظاهر تر است همچون نوع است و انجلیست که گوید در
 وبال خود یا در همبوط یا راجع یا حرق یا تحت الشعاع و هر دو نیز در کسوف
 و خسوف باشند یا در عقده دهن و بودن قدر در طریق محترقه و ان از
 نوزده درجه برانست یا سیم درجه عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر و کبک
 در عقده دهن بود یا ناقص در سیراها بطن در فلک خود یعنی از نقطه
 اوج یا ذوق فلک تدویر روی تخصیص دارد یا در طالع خانه یا افتاده بود
 یعنی ساقط یا در وبال یا در همبوط کوکی بود خاصه کوکب بدو ناظر باشد
 و خاصه بنظر عداوت یا در ربعی یا در ربعی افتد که خلاف مزاج او باشد
 یا در خط غسان بود یا غسان بدو ناظر بودند خاصه بنظر عداوت
اما اگر کوکی در وندی از او تا دطالع افتاده باشد و ان موضع وبال
 یا همبوط او باشند این ضعیف او زیادت از قوت عرضی باشد و الله
 اعلم **مشره پنجم** در تشریق و تعریب کواکب و حدان هر کوکب
 که بیش از اقباب بر آید و از مشرق گویند و چون بعد از اقباب فرو
 رود و از مغرب گویند و حد تشریق و تعریب کواکب علوی شصت
 درجه است یعنی چون از احتراق ایشان بگذرد تا بتسد ایشان

اقباب

و
 ز
 و
 و

اندر

نرسد ایشان مشرق باشند چون شصت درجه بعد از اقباب بدیشان
 رسد در حد تعریب آید و بیرون از حد مشرق باشند و نه مغرب
اما حد تشریق و تعریب هر چه در حد است و حد تشریق و تعریب عطارد
 بیست و یک درجه و بیشتر نیز گفته اند و حد قمر و آذره و جبه و الله اعلم
مشره ششم در دانستن کوکب مستوی بر مواضع طالع و دانستن
 کوکب بتدریج مستوی ان کوکب باشد بر موضع از ده خانه طالع
 که در خط خود بود از آنچه نموده ایم یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر هر پنج
 ارباب خطوط در برج مطلوب بودند یا ناظر شوند صاحب بیت مقدم بود
 در استیلا بیت دیگران شریک او کنند و اگر چهار باشند یا سه یا دو باشند
 انرا که سهامات زیاده تر بود انرا مقدم دارند اگر هیچ کوکب از ارباب خطوط
 در ان خانه نبود یا ناظر نباشند جزو مستوی نبود و اگر کوکب غریب در خانه
 بود او مستوی ان خانه باشند و او را دلیل ان برج خوانند اگر چه در ان خانه
 ضعیف و نامقبول باشند و اگر کوکب غریب نباشند در وی و هم از وی
 ساقط باشند ان برج همچون بدی بودی روح چنانکه در پیش گفته **اما**
 اصحاب احکام را اعتماد بر مستوی باشد بر همه اجزای فلک نه بر صاحب بیت
 خاصه که بر صاحب بیت ساقط افتاده بود **اما** مثال انکه غرب شاید
 که مستوی بود افست که اگر شخصی در خانه دیگری باشد حکم او را بر نیک و
 بد آن نادر وی باشد بدان ماند که خانه شخصی میکند **اما** بتدریج کوکب

شخصی عاقل است

که در صورت طالع ادا شده باشند و بقوتها ذاتی و عرضی و قوی تر از هم ان بود
 که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا در باب حظ
 دیگر یا صاحب عشر در عشر بود یا صاحب شرف عشر در عشر بود یا صاحب
 حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین در سابع یا رابع یا خامس
 یا تاسع یا ثالث **اما** اگر کوکی قوتها ذاتی دارد و از طالع ساقط بود
 اثر او هم باشد **اما** وقت باشد که چند کوبک شایسته بود یا تر از بی قوی تر یا
 مقدم دارند و دیگر از آن شرک او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر مبنی باشد
 بعد از آن بر مستوی بعد از آن بر صاحب طالع اگر چه ساقط بود بعد از آن
 بکوبک غریب ناظر بود **اما** مستعمل آن کوبک بود که در وقت قران بزرگ
 فلک تدویر یا وج خود نزدیکتر بود یا در شمال بیش از آن کوبک دیگر بود
 یا کوکی عشر در طالع افتاده باشد و مدار احکام در قران بر کوبک مستعملی
 باشد و کوبک مبر و مستعملی بر جزو قران و الله اعلم **مشرع هفتم**
 در استخراج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل آنچه اسرار احکام است استخراج
 کواکب است و انجمن است که بعضی کواکب علت گرمی و بعضی علت سردی
 و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا
 بیشتر از دلایل جمع آیند در طالع یا جای دیگر واجب که استخراج دهند
 تا از آن هم مزاجی معلوم شود که از هم نسبت دارد و از آن هم نباشند
 و این را مثال است که اگر پاره شیر یا اندکی چرب یا پاره خون یا آب یا پاره

عروضه

زنجی و مزاجی و طبعی از آن حاصل آید که هر چهار منسوب بود به چهار عاقل و لا بد
 مزاج مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد از چهار **و مثال** این کواکب است
 که اگر مولودی را در طالع اتفاق افتاده بود زحل و مشتری و زهره و مریخ و زحل
 دلیل سیاهی است و ترش روی و صبری و سرد و خشکی و مشتری سپید
 است که بر روی زرد و کشاده روی و نیکو خلقی و گرم تر است و زهره
 دلیل سپید است و روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و درج
 و تر است و مریخ دلیل سرخی است و غضب و خیانت و تند و گرم و خشک
 پس واجب که که بگویند یا استخراج چهار دلیل کند زحل مولود سرخ و سفید
 بود که بکندم کوفی زرد و بجم و صبر و غضب و تند و راعتدال باشد
 و یا کوبه باشد و نیکو اعتقاد بود در دین خوش طبع باشد و عشرت
 و خیانت کند در زمان و انرا مستور دارد و متعصب باشد و شریک
 و مزاج معتدل باشد مایل خشکی و بوی که در وی بودند دلایل از آن
 نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوبک باشد مدلول انرا ظاهر کرد
 و ازین کواکب هر کدام که شهادت پیش دارد انرا و ظاهر تر بود و اگر
 دو یا سه قوی تر باشند انرا بقوت فکر پیامینند و هر کدام که ضعیف
 بود نا قبول انرا و کمتر باشد و نهاف تر **اما** اگر مزاجی بی کوب
 بود مزاج کوبک یا برج پیامیند و اگر کواکب باشند بقدر قبول و رد
 استخراج دهند و اگر کوکی همچنین در بیت مال اتفاق افتد چون

سوار

منسوبات هر یکی از نباتات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطمینان و اشراف
 و مال و یاری کران او را از اینها استکمال کنند و باقی بیوت دیگر قیاس
 همین دانند و در حقیقت آنست که هر یک که اعتدالت دلیل سعادت است
 و محنت بدین و هر یک که مزاجی با فراطاست دلیل نحوست است و مرض
مثال دیگر در تشبیه آنست که اگر زهره در نور بود چون خاقونی بود یا خورشید
 در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود یا او در شهر
 و اگر عطارد در او انجا بود چون ندی بود و یکی یا مداحی و اگر مریخ
 انجا بود خونریزی غریبه کنند بود و در خصوصت افتاده پس احتیاج
 معلوم شود که نری باشد در سرای مطربی ملک زاده آن ناحیت را و هر
 دو با هم بابل بودند و دوست جفته اند که هر دو درین موضع قبول دارند چون
 صاحب بچم و دوم است از نور هر دو را بعد از وندی در فرج میداد
 و چه دخل و خرج ایشان را می شناسد و چون مریخ صاحب و از دهم
 و هفتم است دشمن و ضد ایشانست فتنه و شری انگیز و از آن
 خود در زحمت می افتد و هر دو را قصد می کنند **اما** اگر اقرباب
 ساقط بود از ایشان از پادشاه یا پدر خایف بودند و اگر با ایشان
 یا ناظر بنظر مودت از پادشاه و پدر آیین بودند و اگر بنظر عدوت
 خایف شوند و مجلس کم طرب بود **اما** اگر زحل با ایشان
 یا ناظر بنظر مودت یا ناظر بنظر عدوت یا ناظر بنظر عدوت
 یا ناظر بنظر عدوت یا ناظر بنظر عدوت یا ناظر بنظر عدوت

مطرب

عطارد

مختص و منفی بود
 نکرده و بیسم بود و اگر
 شتری با ایشان بود
 یا ناظر بنظر مودت
 یا ناظر بنظر عدوت
 یا ناظر بنظر عدوت
 یا ناظر بنظر عدوت

نکود قصد بر نیسانی برم ایشان کند **مثال و تشبیه** دیگر آنست که اگر مریخ
 در مغرب بود و زهره با او چون قحبه بود در مانده بدست امیری یا زکی یا لشکری
 و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی ان قحبه را
 و اگر قمر انجا بود چون مسافری بود که در آن میان محبوس مانده بود
 پس سبب و بال و ضعف زهره که او چون قحبه است بسبب قوت و
 قبول مریخ است و صاحب که چون امیری است و عطارد چون صاحب
 خانه یا زده هم عقربست دو استدرا مریخ است و چون صاحب خانه
 دو از دهم زهره است و عطارد زهره را دشمن دارد و چون قمر صاحب
 هم عقربست مانند مسافرست درین خانه و چون همیوط است
 محبوس است و در مانده و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارند
 و هر سه مثال و تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب نامی و
 تذکره واجب دارند از سر زهره و اعتقاد تمام فایده حاصل آید و پیشتر
 احکام راست رود **شعبه هفتم** در احوال دلال با انواع
 مختلف نوزده شوه **شماره اول** در کلیات اصول احکام احکام
 نجوم دانستن خیر و شر است پس هر یک که سعدان غلبه کنند
 بجزم ناظر دلیل بر آمدن کارها و امیدها بود باسان ترین و جوی
 و هر یک که نحسان غلبه کنند یا ناظر بودند دلیل فرو ماندن کارها
 و امیدها بود و افتادن خلل در مصالح و دور افتادن و پیش آمدن

عرض

آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل
بشقاوت **مشره دوم** در تثلیث و تسدیس دوستی و راحت ها
و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع و دلیل دشمنی بود و رنج و شواری
در امور و قبول تمام شدن کارها بود بد خویشی خاصه از او تا دو
نظرها وارد و نامقبول و لیل و لیل فرو ماندن کارها باشد خاصه
از زایل الوند یا ساقط **مشره سوم** نظرها و عداوت کوکب
سعد را ضعیف رنبود چنانکه نظرها مودت کوکب نحس را نفع نبود
مشره چهارم بیک امر اگر با هم ناظر باشند بنظرها مودت دلیل کند
بر تمام شدن امرها و مدت بقا او بوجه احسن و اگر بنظر عداوت
نکرد دلیل تمام شدن بعضی بود از امر سختی و دشواری **مشره پنجم**
اگر سعد ضعیف بود یا راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود
فرو ماند از رسانیدن سعادت و از پنجا گفته اند که سعد نا
مقبول شخصی گریتم باشد و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا در
شرف یا در خطوط خود بود و مستقیم خوست و بدی و در کند
پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول **مشره ششم** اگر جایگاه
امن و جای کوکب سعد مستوی نیکی و سعادت از مردم نیکوکار و
و از کسانی که امید باشند بوجه اسان **و اما** اگر نحس مستوی شود
مکرده رسد از قوی بدکار و از کسانی که توقع فساد باشند

و اسان

نظرها

چنانکه

و در ویش

شود

مشره هفتم اگر جایگاه خوف و خطر سعد مستوی گردد اندوه رسد
از جماعتی نیکوکار که قطع بدکاریشان و اگر نحس مستوی گردد بدی و غم
رسد از کسانی ظالم که توقعی بدی از ایشان باشند **مشره هشتم** اگر
طالع مولودی موضعی که اینجا نحسی افتاده در دیگر طالع مولودی هم
در آن جزو سعد افتاده بود این جزو ضد یکدیگر باشند و آن شخصی
که نحس در طالع او بود آن شخصی دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد
در طالع آن بود بدان دیگر خیر و نفع رساند **اما** اگر هر دو سعد در
یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و هر یک را
نیکی و خیر رساند **اما** اگر هر دو نحس در یک جزو افتاده بود قاصد
یکدیگر باشند و بهمدیگر ضرر رسانند چنانکه سعد و نحس هر دو
در خانه مال افتاده نفع و ضرر هر دو از سبب مال و معاش و یاری کران و
اگر در عمارت افتاده باشد سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج
قیاس همین است **مشره نهم** اگر در طالع دو مولود بود افتاد
در یک برج افتد میان آن دو شخص دوستی عظیم بود و حکم تر همین است
و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی بدیدار **و اما** اگر در رقعه
افتد دشمنی بدیدار و حکم تربیع همین باشد **اما** بودن سهم
السعادت دیگر برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طالع
و امیدها بر آید **مشره دهم** اگر طالع زن هفتم مرد افتد یا طالع

نباشد

هر دو

غدهم دهم خدمتکار یا طالع معشوق یا زدهم یا طالع عاشق میان
 این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بمانند با همدیگر مدتها
 مدید و بر خورداری یا بند از همدیگر و اگر دلیل ضد این افتد هم عکس
 این شود قیاس باقی بروج چنین است **است** اگر هر دو شخص با هم
 پیوسته شود صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع طالع هر دو ازین
 مثلث باشد چنانکه طالع یکی حمل باشد و دیگری را اسد یا قوس میانشان
 در اغلب چیزها موافقت بود و زکار مانند با همدیگر **شماره یازدهم**
 اقربا بر اخوست و زیان از مقدار نهم پنج بود و از مقابل زحل و مریخ
 و زیان از مقدار نهم بود و مریخ **شماره دوازدهم** بدین نظرها آن بود
 که هر دو پیش از آفتاب برآید بوقت که هنوز در شعاع بودند یا بعد از ماه
 برآید بوقت که ماه نو بدیشان رسیده بود **شماره سیزدهم** غنی
 شریف دلیل کند بر افت و خمس مغرب دلیل کند بر غلت و افت آن که
 ناکاه چیزی حادث شود که سبب فساد بود یا باین یا بمال یا بجاه و علت
 آن بود که چیزی بدیدار در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که
 در ترازید باشد **شماره چهاردهم** کوکب علوی بتلیث قوی ترآید و کوکب
 سفلی بتسریس قوی ترآید **شماره پانزدهم** پیوستن کوکبی بکوکبی
 دلیل کند بر ابتداء کارها و غبت کردن چیزها و در طلب آن
 بود چنانکه صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند

مقابله

بر سایر شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهران مولود را و فرمود
 علی **است** اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا
 صاحب طالع بدیگری **است** از پیوستن آن بخواهم که کوکب سبک و رو
 رسند و تدبیر بدیدار و ازین جهت که کوکب سبک رو را دفع تدبیر خوانند
 و کرا آن دورا قابل تدبیر خوانند **شماره شانزدهم** او را طالع دلیل کند
 بر قوت فقه و چیزها و با تمام رسیدن آن خاص طالع و عاشر و مایل
 الوتد دلیل کند بر توسل یا پیشتر چیزها و تمام بعضی یا پیشتر
 آن خاصه حادی عشر یا خاص و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امید
 واری بجزرها و ساقط دلیل کند بر پیوسته ماندن امیدها و غی
 باطل گشته بود یا خواهد گشت **شماره هجدهم** در دلالات از
 وجه عام و خاص دلالات چیزها بر دو قسم است خاص و عام
 است که برج اسد و آفتاب دلیل باد شاهند و ثور و زهره دلیل
 از وراج و زنان برج حمل و مریخ لشکرها بر همین قیاس چنانکه در نسو
 برج باد کرده ایم و خاص است که طالع افتد بیست عاشر و صاحب او
 دلیل باد شاه بود و از وراج و زنان است پس اگر طالعی دلوا افتد هفتم
 او که دلیل زنافت و از وراج اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص
 تعلق دارد یا طالع جدی آفتاب برج میزان و زهره دلیل باد شاه
 افتد پس هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کند مولود را بحال رسانند

رسیدن

هفتم او دلیل

و این دلیل اول ظهور بود در تمام و بقا، و بقیه و نهایت **مثال**

مولودی که طالع او عقرب افتد اسد عشر او بود پس افتاب و اسد که دلیل
یاد شاهند از روی عام اینجا هم از روی خاص دلیل یاد شاهند پس دلیل
خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر افتاب درین خانه بود دلیل سلطنت
کند و سروری و طول مدت و بقا اسد خانه هفتم عقرب ثواب است و زهر
صاحب او اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت کرده اند اگر زهر اینجا
بود دلیل سعادت باشد و برخورداری از روی زمان و مناکحت قیاس
بروج و کواکب دیگر همین است و الله اعلم **مشرع هجدهم** اثرهای کواکب
علوی عظیم تر است و مدتی او مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت
و او تادها طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدتی او قصیر تر خاصه
در بروج سفلیان و بروج منقلب و ذایل و تاد و طالعها **اما** گفته اند
اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج بدیدارند که افلاک ازین عالم
دور تر است و اثرهای کواکب سفلی نزدیک تر ظاهر شود که افلاک ایشان
بدین عالم نزدیک تر است **اما** آنچه در مدتی در کار خود تجربه شده
انست که هر احوال کواکب پیش از امتزاج اثر میکنند و آنچه عظیم اثر
است زو و حوادث میشود و در برتر میدارد و آنچه حقیر اثر است چون
با امتزاج نزدیکتری رسد ظاهری شود و زود منقطع می شود و
هیچ شکی نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج یافتند و حادث میشود و آنچه

از ان امتزاج او توقع می باشند و ابوالمحامد غزنوی رحمة الله علیه در کفایت
آورده است که زحل از پیش اثر می کند و از پس اثر میکند و ما را تجربه قول او
محقق شده است و اگر کسی این قول قبول کند اگر تجربه کند باور دارد **اما**
بی شبهه است اثری مرغ پیش از محاربت ظاهر میشود از آن جهت که او پیش
می رود و آثار **اما** چون اثری کواکب علوی دامنه مدید است و اثری
ایشان را بعد از وقوع می بینند گفته اند اثرهای ایشان بعد از امتزاج می
باشد و چون اثری سفلیان اندک مدتی است گفته اند اثرهای ایشان
بعد از امتزاج نبود حقیقت آنست که گفته شده احوال کواکب که امتزاج
ایشان توقع است پیش از امتزاج می بینیم بمدتها و در ان امتزاج غیثیم
در ان وقت و بعد از ان نیز بمدتها بقدر ثبوت ان امتزاج و چهار قران
علویین در مثلثه هوایی و دو قران نحس در سرطان و قرانات دیگر از سعدین
و نحسین در برج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشند مدتها مدید
هم ان بوده است که اثرهای ایشان از پیش پدید آمده است و از پس نزدیک شده
است اینست حقیقت آنکه از استادان عبار سیده است و در اندک تجربه اقله
و الله اعلم **مشرع نوزدهم** در احوال علامات شهریه که زیر فلک قمر حادث
میشود که در هوا بدیدارید هفت نوع باشد و انرا توانی بخوم خوانند و
همه را ذوات کاذب فلک گویند و هر یک را علامه ای هست مناسب
صورتها و چنانکه اول را بترك خوانند و دوم را شهاب و سیوم را عود و

ادوار باید داشت که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار دوم قران
 شتری و زحل **اما** ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و دور اعظم
 آنست که هزار سال شمسی یکدوره حرکت کلیات برج آنها و این برج را انها و الوف
 خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حمل یا ثوری و
 صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه نسیر را قاسم الوف خوانند
اما دور اکبر آنست که هر صد سال شمسی یکدوره حرکت کند و یک برج آنها را
 درجه را درجه قسمت کبری خوانند و این برج را آنها و ماس و مانس را بنام برج
 نسبت کنند چنانکه در الوف گویند **اما** دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی
 یکدوره نسیر کند و یک برج آنها و این دور است که هر ده سال را در احوال بکار دارند
اما دور دیگر هست و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یک
 دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصلست این دور را نیز چهار فصلست
 پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد بر انتقال دولت از خوشی
 بخوبی در همان دولت قیام **اما** دور چون بدو تبدل شود اگر
 کوکب مسعود مدبران در پیشه شاهان عادی و منصف ظاهر
 شوند و خدایق اسوده حال کردند و اگر نحسان مدبر شوند
 یا دشاهان جبار قاهر بدیدل آیند و مردم در شدت افتد و حکم
 تبدل شدن فصل نیز همین باشد **اما** کمتر از ده دور اگر در سر
 وقت تبدل شدن دور قرانی اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثران

اما دور اصغر آنست
 که هر یک سال شمسی یکدوره
 نسیر کند و یک برج آنها

دو در یک سال سد رخسار و شریک کار و ایل ادوار را اعتبار کرده اند خاصه
 اهل هند و برین قدر ختم کردیم **مشرقه دوم** در شرح قرانات
 بقول بیشتر صاحب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثر
 ترین قرانات قران شتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار
 نوع بود اعظم و اکبر و اصغر و اوسط **اما** قران اعظم آنست که نخست
 قران کنند را اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند
 در مدته دو هزار و نه صد و چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه سه دفعه
 هر دفعه چهل نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسوفهای پس در هر
 مثلثه دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده و تفصیل این آنست
 که چون در اول حمل نخست قران کنند قران دوم در درجه و نیم قوس
 افتد چنانکه هر قرانی در درجه و نیم بیشتر و در پس قران سیوم در پنج
 درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد و
 پنجم تا در یک مثلثه آنست دوازده قران تمام کنند در مدته و بیست
 و چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی تا قرانی بیست سال باشد بتقریب قران
 سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کنند و آن از اول قوس باشد پس از قران
 اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه خاکی نیز
 دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسوف سیزده قران کنند
 و عیشلته بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند

کنند و همچنین دوازده قرآن یا سیزده قرآن در مثلثه بادی و بمثلثه ای نقل کنند و
قرآن اول را قرآن اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قراها کرده باشند
مبلغ چهل و نه قرآن در مده هشتاد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا اول
اسد کنند پس این قرآن اکبر خوانند که اول قرآنست در مثلثه اشعی و یکبار
چهار طبع را قرار کرده اند و این کثرت تا فایست ابتدا مثلثه اشعی کرده اند
باز قرآن در دو درجه و نیم حمل افتد و سیوم در پنج درجه قوس و چهارم در
هفت درجه و نیم اسد بر همان قیاس و دوازده یا سیزده قرآن کنند و باز
با اول سنبله نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قرآن کنند و تا اول
قوس رسد قریب چهل و نه قرآن دیگر کرده باشند و از اول قوس ابتدا کنند
که آن قرآن اکبر باشد به همین ترتیب میکنند تا در هر چهار مثلثه قراها
تمام کنند و باز با اول حمل رسد در آن مدت که قیاس اول حمل هم قرآن اعظم
است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قرآنست در
اعظمست و چون آغاز مثلثه اشعی اکبر است و چون نقل قرآن در اول
مثلثه است اوسط است و یک قرآنست از دوازده قرآن اصغر
پس در هر قرآن اعظم سه قرآن اکبر است و دوازده قرآن اوسط
از مبلغ صد و چهل و هفت قرآن اصغر این همه بحر کثرت اوسط است
اما آنچه از قرائن واقع شود آنرا تقوی گویند و عدت ایشان
پیش و کم این باشد **اما** وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش

قرآن

کو یک در بر جی کوا اجتماع کوا بخواهند و ممکن هست که هر هفت کو یک در یک
بر پنج ایندا مادر یک درجه نادر بود و اگر باشند در وقت قرآن اعظم و باشند
کوا اکبر در میزان دیدیم غیر مرغ و شش در جدی غیر فرو و یکراست سه
چهار و پنج دیدیم در بر جی نه در یکدرجه و در عهد استاد انوری در
میزان شش گانه شمران وقت یاد کرده اند زیرا سبب آنکه حکم از طوفان
باد تهاوه بود و سهوی عظیم باشد تا بجه را طالع آن برج افتد یا شایع شود
که آقا لیم در حکم اردو قیاس نیست که چنانکه خان در آن وقت زاییده است
بر طالع میزان و بر پنج حجت دلال بسیار است که چنین است از هر
و آن تاریخ آن اجتماع **شهره سیوم** در تأثیر قرآن چهار گانه اثر قرآن
اعظم است که طوفان حادث شود و احوال عالم مبتدل گردد و غریبا
آبادان شود و باد اینها خراب شود و هیات و خلقت مردم برست
بدیداید مناسب صورت طالع قرآن اعظم و مستطیل و دیگر دایره
و بیرون آیند یا دشاهان جبار و دعویهای بزرگ کنند و کارهای
قوی از دست ایشان بگذرد و از این قرآن مانند قرآن اعظم
دیگران مدت دو هزار و نه صد و چهل سال بود شمسی بتقریب
اما اثر قرآن اکبر است که بعضی احوال عالم بتدل پذیرد
و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نهند
و بیشتر از قایل منقاد شوند و فرمان برند ایشان را بعضی از رسوم

جمع

تجزیه و قیاس

دیگر

وقوع قرآن اعظم را نگاه دارند و از این قرآن نیز با قرانی دیگر بر دارد
و آن مدتی هشتاد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هشت کس پادشاهی
کنند بتقریب **اما** اثر قرآن او سطر است که بیرون آید یا شاهان
که کمتر از اقلیم را در حکم دارند و بر دین و شریعت صاحب قرآن کبری
روند که چه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضای قرآن او سطر تا این
قرآن دو بیت و چهل و پنج سال بر دارد بتقریب و دوازده یا سیزده کس
پادشاهی کنند **اما** اثر قرآن اصغر است که دولت و حکومت از
خاندانی بخاندانی نقل کنند در همان قبیله که دولت او قایم بوده چنانکه
از برادر بر برادر و عم و عزا و و مانند این چنانکه ما دیدیم در سطر قرآن
و مدتی تا اثر او در حوالی بیست سال بود **اما** اگر قرانی اصغر ^{افتد} قوی تر
در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدو
شخص قرار گیرد و انتقال نکند بخویشی دیگر و اگر ضد این باشد
خارجیان غلبه کنند در آن قرآن فتنه ها خیزد و حربها افتد خاصه
که سرخ در آن قرآن دلیل حرب افتاده باشد و اما احکام کریم قرانی
که در سطر دلوشد کثرت دوم که آن قرآن ششم است با مر او سطر چهارم
است بحکم تقریبی دینی مثلثه **شماره چهارم** در طالع قرآن زمان
قرآن اصل است و طالع سال قرآن بدو پس هیچ وقت در هیچ چیز
بدلگاری ندارند تا اصل متعدد نبود پس چون طالع وقت قرآن را

و
ز
و

در بیان

در بیان نیز ممکن نیست به بسیار اسباب طالع سال را که در وی قرآن افتد
طالع قرآن نهاده اند هیچ شک نیست که این طالع مستعرا است اما
خلاف بزرگان نتوان کردند بر قول ایشان اعتراض نمودن و آنست
که طالع زمان را نتوان یافت پس عیاد بر آن نشاید پس بنیاد
بر طالع قرآن سال باید **اما** قرانی چون واقع شود بنکند
که مستعمل کدام است از مشتری و زحل پس بمدت احوال قرآن او
بود و بنا بر قرآن بر مستعمل باشد و مستعمل بر جزو قرآن و صاحب
بر سحر قرآن چنانکه گفته شده است بعد از آن طالع بنکند
و دلایل او و مبتدیان و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج دهند
دلایل طالع را با دلایل قرآن و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر
احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کند بمنزله قرآن
و اگر برخلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و سیکو معلوم
کوک را کنند که هر کدام است از این دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است
از آن دیگر بعضی قبول افتد و در هر یکی را بنکند در برخی قرآن
و در طالع سال قرآن احوال این دلایل احکام کنند پس اگر
مستعمل زحل بود دلیل کند بر مشقت و رحمت خلایق در مدتی
آن قرآن خاصه در سال قرآن و نا امانی و تنگی و بیماریها در آن
کشی و اگر دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کا و بدتر باشد

غرض آنست که تحقیق
در نتوان یافت

نیت

که در دین و شریعت سخن گویند و استقلال دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در
 اکابر و حکام و بدگشتن هوا و تفاوت نر خما و بودن بیماریها و خشکی سال و
 تفاوت نفوذ و بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود در اقلیم و در قرآن
مربخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ
 شدن فرومایگان و ساختن سلاطین و حراجهایا و موت اکابر و زدن
 درم قلب و فلس و نقصان باریکیها و مکر و سلاطین و معارف و ظلم و
 تاراج هوا و بدگشتن خراجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها و خوف
 و قتلها و تاثیرها بیشتر در مشرق اقلیم سیوم در قرآن **زهره و زحل** دلیل کند
 بر سرآمدن وقت و افت و بیماری در زنان و خادمان و اصحاب طرب و براند
 نکاحها بر و در سواری وضع حمل و بودن حصو متهم میان زنان و شوهر
 و تفاوت نر خما و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوهها و لیس و لظ
 در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کار و انداختن **عطارد و زحل** دلیل
 کند بر گشتن احوال و پیران و احباب و او این نوشتن خطها بناحق
 و افتادن اراجیف و زدن درم قلب و فلس و رنج ارباب ضاعات و
 کساد بازارها و نازه کردن سخنان گذشته و آمدن کار و انداختن
 بازگشتن های بی فایده و تغییر هوا و سرما و سردی و در وقت فساد
 گشتن و زرع و تفاوت نر خما و بیماریها از انواع صنوع و بیع غلامان
 و عقاقیر **شیر و دفر** در قرآن کواکب باز حل در مثلثه خاکی

قرآن **مشری و زحل** دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت
 حال بهنجار و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخ طوایم و رغبت خلق
 بزرگت و عادت و بودن استقلال و افتادن زلزله و بودن اراجیف
 و توسط باندیکها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
 بیماریها و در از گشتن این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قرآن
مربخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال امر و لشکریان و خواستن فتنه
 و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال و زدن و راه داران و خائیان و
 بیماریها بد و قطع اعضا و قتلها و حرب و مصادره موت اکابر و شدت
 و هراس در مردم و نقصان باریکیها و بیماریها و فساد اشجار و فراخ و دیگر
 حیوانات و نیم زلزله و خسف باشند و بدی آمدن حور و ملج و بسیار
 اراجیف و قصد هم دیگر و اغلب این تاثیر در اقلیم سیوم بود و زمین دوم
 دوم قرآن **زهره و زحل** دلیل کند بر رنج زنان و خنده خاندانها و
 بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان
 و رغبت مشایخ بطرب و زینت و فساد نباتات و میوهها و هراس
 و عادت و تفاوت نر خما و سرما در وقت و تاراج و کجی باران و از نانی
 استخوانی برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و آبهای چکان و در سب
 و دشت عرب قرآن **عطارد و زحل** دلیل کند بر مکر و خاکی و پیران
 و ارباب قلم و محال و تجار و وکیلان و متصرفان و اهل حرف

و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تهمت غیرو بدون بیع صیاع و عقار و
بدی احوال کار و آنها و کسادی بازارها و خواست و فساد هر کشت و دروغ
و تفاوت نرخ و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و موتها ناگاه
مشرع سیوم در قرآن کواکب باز حل در مثلته هوا بی قرآن **شتر و زحل**
دلیل کند بر قوت حال آیدان و رفتن سخنان در دین و مذهبه در برج دلو
بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر برج جوزا بود
خط و بلاغت و نجوم فاش گردد و خروج مدعیان از خواندن شعرها و
بسیار شود و بادهای بسیار و بیماریها افتد و اتحاد و اگر در میزان
بود تنگی بدید و بحث علوم و موسیقی و شعرها و قصرها بسیار شود
و عزت مردم شریف باشد و بارندگیها با اندازه بود و بارشاهان عادل
بدید آیند و خاندانهای قدیم رونق پذیرد و اغلب این تاثیرات در مغرب
بود قرآن **میرج و زحل** دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بکشتن
هوا و بیماریها خون و افتادن عدل و تها و خطاستدن معالجهتها و احکام
نجوم و خواست و ظلم و هراس و بیم در خلائق و ضرب و قتل در معارف
و بزرگان و خشکی سال و رفتن آتشها در هوا و رفتن بادها و فساد
و خرابیها در خانهها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم
در کار دین و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها
و اغلب این تاثیرات در زمین مغرب بود قرآن **زهره و زحل** دلیل کند

اهل

بود و شعر و فضیلت

خواندن

برکت زقان و خادمان و افسون کران و ناسازگاری زنان و شوهرها
و فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن ابرها و سیاه در وقت و بارندگیها
و سرما و دشواری وضع محل و فاسد کشتن اصوات و الحان و فساد اهل
طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها قرآن **عطارد**
و زحل دلیل کند بر بیماریها و بزرگان و علما و اهل فضل و موتها ناگاه
و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عاقل و اتحاد و محاسبه و کیلانی
و متصرفان و بودن اراجیف و کواهی دروغ و کسادی بازارها و
اطعمه و آمدن کار و آنها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و
بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم دقیق و راست رفتن
احکام **مشرع چهارم** در قرآن کواکب باز حل در مثلته ای قرآن
قرآن شتر و زحل دلیل کند بر رفتن مردم فرومایه و سفله و نقل دولت
بمردم عوام و دون خلاف کردن قوی بالملوک و بزرگان خود و
بسیاری ابعاد در وقت و اغلب تاثیرات در جهت شمال بود قرآن
مسیح و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش در خلاف قومی با
بزرگان و جنبش مردم سفله و دست بکاهی کردن و کردن نادان
و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلائق و پریشانی
مردم و خرابی جایها و نکبت خائیان و دزدان و فساد کشتهها و
سافران دریا و بکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر

باشند مدعیان سعه خروج کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود از دزدان
خواب باشند و لشکرها بیکانه فرومانده قوت کنند و زحمت رسد
چنانچه انهای قدیم و بزرگان و مردم محرابها دریا و اگر برج حوت بود
وزیر و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب
کنند بار و فساد جو اهرای باشد اغلب تاثير در اقليم سیوم بود
و طرف شمال **قران زهره** و **زحل** دلیل کند بر غلبه کردن ابرها و قوت
سرمه در وقت و شکستن کرما و زیان سیوها و کله و نباتات و بیماریها
از سردی و خراب گشتن آزاب و علمها در زمان و بسیاری گشت و زرع
و فراخی طعام و اگر در برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل انب
و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشند و در
سرطان خلاص مجوسان باشند و سفرها دریا **قران عطارد**
ذیل دلیل کند بر آب و سیاه و بارندگیها و سرما در وقت و زیان
نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسا
بازارها و افتادن اراجیف و رونق آبکاران و دهاقین و بستان
بان و بیماریها و از باب قلم و تجارت و زحمت این طایفه و بایستد که
خشک سال بود بد بگرش و شاهد و نرخی تفاوت کند و خطوط
دروغ نویسنده و کواهی ناحق دهند و الله اعلم **شعبه سیوم**
در احکام قرانات کواکب با مشتری چهار غره **مشره اول** در

جایها

قرانات کواکب با مشتری در مثلثه انشی **قران مشتری** و **مشره** دلیل
حال ارباب کند قوت سلاح و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر
وزیر و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص
و عدل یا دشاه و زدن دراهم و کری هوا و فراخی طعام و بیماریها از
جبر رارت و اغلب تاثير در مشرق بود و خراسان و عراق و اقليم دوم
قران زهره و **مشره** دلیل کند بر غلبه و صلاح زنان و خاتونان و
توبه اهل طرب و بر آمدن نکاحها و توبه مردم و قوت دین اسلام
و بودن لهو و طرب و زینت و علمها و قضاة و وزیران و اشراف
و لاراستی در عدل و اجابت دعا و اعتدال و تندستی در خدایق
و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف
قران عطارد و **مشره** دلیل کند بر رونق کارزاربان و صنایع و
مستوفیان و دیوان و مصرفان و تجارت و راستی امانت دین
طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری جواهر و افتادن اخبار خوش
و نوشتن خطها و مثالیها در بیع شری با نفع و از برای و فراخی راست
رفتن معالجات و احکام و گفتن سخنان راست و حق **مشره دوم**
در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی **قران مشتری** و **مشره**
دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ایم قضاة
و فساد اطعمه و تجارت و بدگشتن هوا از حرارت و زیان زرع

از پنج و دیگر حیوانات و بهارها از گری و شش و قوت ادب و صلاح و قوت
 حال و داران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد
 اعون بود و علما و خردینها و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امر او
 و زبان بزرگان و ائمه **قرآن دهره و شتری** دلیل کند بر نیکی بی احوال
 اهل طرب و زینت در علما و ائمه و فقها و میل این طایفه به طرب و برآید
 نکاحها و جمعیتها خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینها
 و ملبوسات و اعتدال هوا و تندستی خلایق و امن و نیکی گشت و زرع
 و عاریتها **قرآن عطارد و شتری** دلیل کند بر روی بازها و فراخی و از نفعی
 و نیکی بی نباتات و قوت حال و در او پیران و ائمه و اطبا و اهل تخی و ضما
 و بازارگانان و بیایان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش
 و سخنان خوش و راستی در متصرفان و عال مستوفیان و امنی راهها
 و مجتهدان و علوم و نقصان باریکی **شهره سیوم** در قرانات کواکب
 با شتری در مثلثه بادی **قرآن سرخ و شتری** دلیل کند بر فتنه و اراغ
 و خصوصتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بدکشتیها
 و رفتن بادها و ناخوش و مضروبها از باد سرخ و آبله و مانند این
 و افتادن قلهها و مصادیر و توانگران و میل قضاة و بسیاری خیمات
 و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیمات و درول
 و کاتبان و خطاشدن تنوینها **قرآن دهره و شتری** دلیل

خبر

کند بر قوت حال اهل دیان خاصه اسلامیان و جمعیتها خیر و رفتن بزرگان
 متبرک و اجابت دعاها و راستی و امانت در مردم و لیس و طرب و زراعت
 خلق و قیمت عطر و ملبوسات و رفتن بادها و خوش رفتن درستی
 مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و از نفعی و بارندگی
 در وقت **قرآن عطارد و شتری** دلیل کند بر سعادت حال و زراعت و پیران
 و مستوفیان و عال و تجار و اهل بازار و بسیاری بخت و مجادله و قوت
 مدد سها و آمدن کاروانها و آمدن برده و رفتن بادها و اعتدال هوا
 و تن درستی خلایق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی احکام و علما و بر وق
 کار و فضلا و راستی و عدل گفتن سخنان حق و کواهی راست **شهره سیوم**
 در قرانات کواکب با شتری در مثلثه **قرآن سرخ و شتری** دلیل کند
 بر بدی سفرها و دریا و قصد جاهلان بر وزیران و توانگران و اگر
 برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راه داران بود و اگر برج سرطان
 بود خلاص بحیوسان باشد و قصد بدکاران بود و قوت فرمایان
 و سفلیکان بود و اگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بدکشتی
 آنها و دلیل بود بر مخالفت میان اکابر و ائمه و معارف و افتادن
 قضاة **قرآن دهره و شتری** دلیل کند حال و زراعت و معارف و قضا
 و اشراف و خوانوانان و بسیاری باریکی و آنها و اعتدال هوا
 و تندستی خلایق و امنی و فراخی و از نفعی و زراعت و نیکی سفرها

بر قوت

دریا و نیکی و نیکوئی و میوه ها و در صورت دلیل کذب جمعیتها چنانچه و بیکی حال
خوبان و اهل نسب و اجابت عالیه که ما بر زبان و در حق دین اسلام و اگر
عقب بود دلیل کذب بر قوم بدکاران و خلاص مجوسان و در سرطان
دلیل کذب بر خوبی احوال مسافران و اهل بازارها و بیع و شری بنات
و کاغذ و ادویه و جواهر و درونی اطفال و راست رفتن معاملات و
خسکی هوا و بارندگیها و ترخهها و فراخی طعام و میوهها و قوت نباتات
و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آب کاری و اجتماع همه مصالح
کارها و بحث و مناظره و دعویها و خلاص مجوسان و بیکی حال
دیوانه و مردم این کار **شعبه چهارم** در قرانات گوئی باریخ
چهار شمره **شمره اول** در قرانات سعلین باریخ در مثلثه افقی
قران دهم و بیخ دلیل کذب بر فساد میان زنان و شوهران و غضب
ضرب و قتل و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای استوره
و آشکار شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نکاحها
بزور و ناپسندیده و دلیر خنان بدکار و نقصان بارندگی و بد
کشتن هوا و غلبه دزدان و تغییر هوا **قران عاظمه و بیخ** دلیل کذب
بر ساختن الت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت مردم
و زحمت برادر با قلم و تجارت اهل بازار و غیرو تهمت و خیانت متصرفان
و محاسبه و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و خروش و

بر صلاح و زراعتی که عالم
و مسافران **قران عاظمه و بیخ**
دلیل کذب

بزرگوار

فلس و دردم قلب و فساد قلب کاران و طراران و ظهور کما کران و داغ
دوا و غلبه دزدان و راه داران و خشک و بدی هوا **شمره دوم**
چهار قرانات سعلین در مثلثه خاکی **قران دهم و بیخ** دلیل کذب بر بدی
کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش کشتن هوا و طرب
و افساد نباتات و بد کشتن هوا و تاریکی و تغییر و تفاوت ترخهها
و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق و سبب
علاشقه و اگر برج شود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر
جدی بود قوت حال امرا و لشکران باشند و کوفتن و لایته و بر
کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و درنج زنان حامله
و خدم دیوان و تجارت **قران عاظمه و بیخ** دلیل کذب بر خروج فتنه
و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد حال اشجار و
ترخهها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف
بدی حال متصرفان و کلمان و محاسبه اهل دیوان و افت در دوا
و نقصان بارندگی و اگر برج جدی بود دلیل تربیت کار لشکرها
باشد و ظهور رجا و اگر سنبله باشد ظلم و خواست باشند و فساد
دع و اگر سنبله بود فساد حال زنان و نباتات و دوا باشد
شمره سیم در مثلثه بادی **قران دهم و بیخ** دلیل کذب بر حال
مختنیات و فسق و فجور میان زنان و حادمان و افت نباتات

و انجاردن به در وقت و بیماری مردم و اسقاط حمل و بر آوردن خون و فساد
نزدیکان و زفاف و اختلاف هوا و اشکرا شدن فواحش و دیوانه‌کار
و بدیدن ایشان و اگر برج نیز فساد کمتر باشد باد ها جهد **قرآن عطار**
و مریخ دلیل کند بر دخت دیوان و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و
عالی بخار و اندوه اهل فضل و شعرا و گفتن چچا و سخنان بد و رخ و بسیاری
اراجیف و بیع دواب و برده و بدگشتن هوا و بیماری و دخت مردم از
سرخ و قوی و بر انداختن خون و بودن دزدیها و طرازیها و نوشتن خطها
در رخ و اگر برج جوهر بود بدی کمتر باشد و اما فساد حال خطاطان و
نقاشان و انجارد و اگر دیوبود ظهور سیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود
فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادما و وندیمان
مشره چهارم در مثلته آبی **قرآن رهن و مریخ** دلیل کند
بر فساد حال آنها و حیوانات و بدی زنان بدکار و سقط شدن کودکان
و فساد حال نکاحها و زناشوهرها و بودن سرما و بارندگیها در وقت و
اختلاف هوا و افت بنا تات و اگر برج سرطان بود خلاصه جو سانی است
و اگر عقرب بود حال زنان بدکار بد بود و اگر بحوت بود همه محارم باشد
و اهل نسب و مسافران دریا **قرآن عطار و مریخ** دلیل کند بر فساد
کشیرا و متصرفان و فساد ابرها و افتادن اراجیف و خواستن بخارها و
تاریکی و بیماریها از دست شدن اعضا و کندی زبان و مرطوبت دماغ

درد دواب

و ظلم و خواست و غر و تمهت و اگر برج حوت بدتر باشد که سفر دریا و ریخ
د بودن و ظلم و اگر عقرب بود نیکی حال کشتهها و اگر سرطان بود دزدیها و خجاستها
بسیار یافتند خاصه در سفر دریا و الله اعلم **شعبه پنجم** در
قرائات عطار د با زهره چهار **مشره اول** در مثلته آبی **قرآن**
عطار و رهن دلیل کند بر رونق کار در کوران و پیوایه کوران و نقاشان و عطار
و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و جواهر و اعتدال هوا و بخارها
تاریکی و بارندگی و درعد و برق و افتادن عدلها و قترها و غضب و خصومت
میان خلایق و از زنی کشت و دواب **مشره دوم** در مثلته خاکی
قرآن عطار و زهره دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و اطعم و حیوانات
و شیرینیهها و جامها و نیکویی بنا تات و غلبه و از زنی و فراخی و نیکویی
کشت و زرع و آمد شد کاروانها و مسافران و افتادی اخبار خوش و
بسیاری خصومت و عدالت و بدی حال و کیدان و متصرفان و بودن
شعبیدن و بازی کوران و کی باران و سرما بود در وقت و اگر سبیل بود
اطعمه سخت از نان بود و الله اعلم **مشره سیم** در مثلته بادی
قرآن عطار و رهن دلیل کند بر رونق مستوفیان و دیوان و فعال
و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جام و مزاج
کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامهها
و نیکویی احوال انجارد و میوهها و رفتن بادها و خوش و بارندگی

و دواب

و اندک کار و نهاده و بیع برده و رونق مغنیات و تیزی خاطر و طلب محبت
کودکان **شماره چهارم** در مثلثه آبی **قران عطار** و **زهره** دیکل کند
آمدن مسافران و بسیاری بیع جواهری و ساختن باغ و بستان و سردایه و
تعیین هی و بسیاری با و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و ملاقات
و غواصان و خوروشان و لعل و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت
انگیزی مردم سیفله و اگر برج عقب بود لواط و فواحش رود و اگر برج ستر
بود بیع جواهر بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود تنگی حال کشیده باشند
و صلاح حال در میانندگان و سلیطه شدن زنان و بارندگیها و الله اعلم
شعبه ششم در احوال قران نحسین و سعدین و قمره **شماره اول** در
قران نحسین ازین قرانات دو قران موثر است بعد از قران علوین یکی
قران برج و زحل در سرطان و دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران
نحسین در هر حواله در سال یکبار واقع شود در هر برجی ستر قران اتفاق
افتد بوقتی که برج راجع شود و بدترین قران این دو نحسین آن باشد که
در سرطان کنند در هر حوالی سی سال یکبار و بدی از جهت آن بود که هر دو
در سرطان بد حال و نامقبول باشند و از اینجا گفته اند که نحس بد حال بار
دم بریده را ماند و نحس مقبول که اگر موخته پس تا اثر قران این دو نحس
در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت
کنند و علو عوام شود و مردم بزرگ و شریف را نکند رسانند و قتها و عظیم

در بار

انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشند و اکابر
و معارف و حرمها و قتلها و خرابیها شود و این قران در هر برج هر کدام گویند که افتد
از قوی خیزد که بدان صاحب منسوب بودند و بدان کسان نکست رسد
اما اگر این قران نزد یک انتقال دوی یا فصل دومی افتد یا نزدیک
انتقال و ولتی یا نزدیک قران علوین اثر او عظیم تر باشد و دیر بر دارد
و حرمها بسیار افتد در آن وقت و اما احکام که دریم قران نحسین را که در
شهور سنه ثمان و تسعین و ستیابیه تجوید خواهد شد در آخر احکام
قرانی که علوین را در دلو خواست شد و الله اعلم **شماره دوم** در قران
سعدین این در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی که در برجی
سه کورت اتفاق افتد و قوی ترین این قران است که در حوت بود و آن
هر دو از ده سال یکبار بود بدترین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد
در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این قران
نزدیک انتقال و در یا فصل یا انتقالی و ولتی یا آخر قرانی اتفاق افتد
دلیل راحت و سایش خلایق بود و عدل پادشاهان و فراخی و
رفاهیت خلایق **شعبه هفتم** در احکام تثلیثات و تسدیسات
بهاره شماره اول در اضمالات کوکب با زحل **تثلیث و تسدیس** شری
و زحل دلیل کند بر اهت میان ملوک و اعیان دولت و وزیران و صلاح
پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخرات و فراخی

و باشد

طعام و امن و راحت شایخ و خاندانهای قدیم **تثلیث و تسدیس** برنج
 و زحل دلیل کند بر ترسم ملوک و سروران اکابر و زبردستان و ضعفا و رعیت بر
 فقر و رونق کار احتساب و بدید آمدن حق از باطل و غارت حصنها و دوستی
 کردن اهل شرف و فتنه و شایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا و قوسط
 حال ماکولات **تثلیث و تسدیس** آفتاب بازحل دلیل کند بر یافتن دین
 مردم فرومایه و اهل جلال و خاندانهای قدیم و یکی حال نزاران و نقصان
 جور و ستم و فراخی طعام و از برای و عنایت ملوک با اکابر و تغییر
 هوا و سرما و گرما در وقت **تثلیث و تسدیس** زهره و زحل دلیل
 کند بر موافقت میان زبان و شنوهران و بستن عهد و نوشتن
 و فرج شایخ و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و از برای طاعتها
 و اعتدال هوا در تابستان و سرمایاد زردستان و بارندگیها در وقت
تثلیث و تسدیس عطارد و زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهدها
 و نوشتن عهدنامهها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان دروغ و محالات
 و بیع و املاک غلامان و رونق کار حکما و تغییر هوا و سرما و بارندگی
مشرع دوم در انصالات کوکب یا مشتری **تثلیث و تسدیس** برنج و
 مشتری دلیل کند بر قوت حال اباب سلاح و امر و رغبت در نمودن
 خیرات و اعیانی و راندن قضا و از برای نرخوا و گری هوا و شکستن سرما
تسدیس و تثلیث آفتاب دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سرور

باشتری

و از برای جاه و حرمت و زردنزدیکان پادشاه و ائمه و قضا و حکام و استرا
 و داد و عدل و روانی نفوذ و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و
 از برای و گری هوا **تثلیث و تسدیس** زهره و مشتری دلیل کند بر رونق
 اهل ادیان و فرج و قضا و استرا و نوب اهل طرب و سعادت اهل طرب
 و زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و خویش بیعت خدایق
 و از برای نرخوا و اعتدال هوا و نهار در وقت **تثلیث و تسدیس** عطارد
 و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علم و قوت حال دیوان و مشور
 و متصرفان و تجار و راستی مردم در کارها و بازگشتن آنها و تیزی بنرها
 و اعیانیها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها
 و خطها و راستی در عدل و راست رفتن احکام و از برای نرخوا و بارها
 خوش **مشرع سیم** در انصالات کوکب یا برنج **تثلیث و تسدیس** بر آفتاب
 و برنج دلالت کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها
 و عزت الحرب و امن و فراغت و قوت حرارت و پیوست در
 مزاج بزرگان و گری هوا و فراخی اطمینان و رونق دار الضرب و یکی حال
 ترکان **تثلیث و تسدیس** زهره و برنج دلیل کند بر نکاحها و نرخوا
 و دوستی میان اهل طرب و بودن عروسی و ضیافتها و زفاف و قوم
 شکستن اهل همد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و عزت گوشت
 و از برای طعام **تثلیث و تسدیس** عطارد و برنج دلیل کند بر رونق

و سیاحتها

دیوانها و اهل متصرفان و اهل ظهور کما کران و ساختن آلت حرب و افتاد
 اخبار ملک رفو حال ده داران و تیزی بازار و سلاح و دواب و برده ترک و
 فسق و فجور اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام **شرع چهارم**
 در شکستن و سدس عطار و زهره دلیل کند بر هر و طرب در و نزار و اهل
 دوا و این و متصرفان و اهل بازار و تیزی بازار برده و عطر و لباسها و مصالحه
 میان معاملتها و دوستی و صحبت میان زنان و مردان و در فوق کار نماز و ساز
 موسیقی و فرح در حکم و اهل فضل و ندها و شعر و الله اعلم
شعبه هشتم در تربعات و مقابلات سه شمره **شماره اول**
 در تربیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مسایخ
 و قضاة و اندوه سلاطین و فاش کشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان
 بزرگان و ظلم و جور با کسان بر شرفا و بیماری معارف و توانکران و خرابی جاهها و
 تغییر حال مالک و تعصب میان اکابر و بد کشتن هوا و تفاوت نرها
تربیع و مقابله مرغ و زحل دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتاد و عداوتها
 و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال
 اهل محرو و حمال و اهل سلاح و بیماریها و هلاک و فانی را و اهل قطع
 الطوبی و فساد دواب و زمره ها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و بد کشتن
 هوا **تربیع و مقابله** اقناب و زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و
 معارف و ظلم و ستم و خواست و خیانت و کيلان و فاش کشتن خیانتها

مخصوما و انکسین عداوتها و بیماریها در ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و
 مهتران و حیرت خلایق و تغییر هوا و سرما و غمهای مناسب وقت **تربیع و مقابله**
 زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت
 زنان و دشواری وضع حمل و فاش کشتن اسرها و خیانتها و افتادن
 عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و نهبت بر مسایخ و
 فساد طعام و میوها و تغییر هوا و ابرها و سیاه و سرما و بارندگی و بخت
 و ظلم بر اهل طرب **تربیع و مقابله** عطار و زحل دلیل کند بر دعویها و باطل
 و خطرها دروغ و کواهی ناحق و فاش کشتن خیانتها و عداوتها و سخت
 اهل دیوان و متصرفان و بیماریها در از کشتن و خشکی هوا و سرما و بارندگی
 و فساد بعضی نباتات در وقت **شماره دوم** در تربیع و مقابله مرغ و
 شتری دلیل کند بر قصدها و لشکران و ترکان و غم بر دلا و ائمه و قضاة
 و خلافتها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانکران و بندت و
 قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و عذر در
 حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرایبان و نقود و بدی نرها و
 میل قضاة و حکام و بد کشتن هوا و بیماریها و فساد اطعمه **تربیع**
و مقابله اقناب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف
 و مصادره توانکران و اندوه علما و قضاة و حیرت اکابر و اشراف
 و تفاوت نرها و طعم و فساد در از ضرب و خواست و کوری هوا

و مردم با ازای و تبار و
 افتاد و ارضیت و نهبت
 بر غلامان و ضیانت و کما
 و کيلان و متصرفان و

میل

و ظلم در صورت عدل و طلب ابرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها **تربیع**
و مقابل زهره و شتری دلیل کند بر اشتقاق میان زنان و شوهران
 در غبت اهل ورع بطوب و زینت محرائینان و طلب حقوق شرعی و تهمت
 بر اعم و قضاة و وزراء و افتادن مصیبت و تفاوت نرخ طعام و شرابها
 و اعتدال هوا و رفتن باد های خوش و نیکی نباتات **تربیع و مقابل**
 عطارد و شتری دلیل کند بر مناظره و جدل و تعصب اهل دیان و تفاوت
 بزرگان و نوشتن فتویها و تدویر و دورویی کردن اهل ورع و تفاوت
 نرخها و در میان افتادن خطاها بوجه رخصت و تند ویر خیانت
 متصرفان صورت راستی و رفتن باد ها و **تشریح سیوم** افتاب
 و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه
 و حیرت مفسدان و فاسق کشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله
 و بسیاری اراجیف و هراس در مردم و در دیها و خورای جاها و در
 ماندن دزدان و خایان و نیکت ملوک و بدکشتن هوا و خشکی
 سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان
 و صرافان و کیمیا کران **تربیع و مقابل** زهره و مریخ دلیل کند بر بسیاری
 زنا و فسق و فجور و پنهانی آن و عداوتها میان زنان و شوهران و
 اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علتها در میوه ها و تغییر هوا و کدورت
 باد ها و فضا یح زنان بدکار و پیدا شدن تخلیطهای ایشان پیش

تربیع و مقابل



بزرگان و فساد حال این طایفه و سختی و شدت اهل طرب و بدنای
 خوانین و رسیدن سختی بدیشان و خسارت **تربیع و مقابل** عطارد
 و مریخ دلیل کند بر عداوتها و غمها میان امرا و باب قلم و متصرفان
 و طلب الت حرب و ظلم لشکریان بر ارباب حرف و اهل بازار و تجار
 و فساد کیمیا کران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطای
 بیدروغ و اندوه دیوان و اهل فضل و پیدا شدن لواطه و دروغ
شعبه هفتم در احتراقات پنج غمره **تشریح اول** در احتراق اول
 در مثلثه استی دلیل کند بر نیکت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم
 چهارم و قتل و زحمت بزرگان در زمان و فساد نقود و اضطراب
 احوال خاندانهای قدیم و زارعان و بیماری دراز کش و تغییر هوا
 و اگر شتری انجام بود یا ناخر فرایط طعام و خشکی هوا و نقصان
 فسادها و اگر مریخ بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات
 و فساد در الارض و اگر زهره بود بیماریها باشد و موت زنان
 باشد و بارندگیها و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد
 و استنکاران و کیمیا کران و تغییر هوا و سرما و این را مناسب
 وقت باشد در سال و فصل و مناسب کواکب دیگر بدو نظره های
 از سعد و نحس و قبول و رد **در مثلثه خایک** دلیل کند بر حال فساد
 ملوک و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد نباتات

همه حکام

ناظر و



و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال نزارع و سرما و تغییر
 هوا و اگر شتری انجا بود یا ناظر فسادها گنود و هو معتدل در تمام
 و میوه ها نیکو و فراخی باشد و اگر مرغ باشد سال خشکی بود و فساد
 اطعمه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیمار میا باشد در زنان و نا
 ساز کاری باشند و هر آن اما نباتات نیکو باشد و تغییر هوا و سرما بود
 و اگر عطارد بود بیماری ناسن بود و فساد خوردنیها بود و خوف
 از سرما و مور و ملخ و زلزله و خسف بود و اگر قریب باشد بارندگی
 و درج مسافران و پیکان و آمدن کاروانها و اخبار **در مسئله**
 دلیل کند بر قسمة در ملوک اشراف و اکابر مغرب و بدگشتن هوا
 و بیماریها در خلایق و رفتن بادهای خوش و بودن سرما و فساد
 اشجار و اگر شتری انجا بود یا ناظر بادهای قوی تر جسد و میوه
 و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر بودند و اگر مرغ بود در زمین
 و اقلیم سیوم و قشویش افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل
 طرب و زنان را زیان رسد و میوه ها کم افتد بود مگر بقران زحل
 بود که فساد اشجار و نباتات در سرما و تفاوت نرخ اطعمه بدید
 آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادیان را
 اعتبار شود تغییر هوا باشد و ارجیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها
 باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجیها

در مسئله دلیل کند بر علت و درج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم
 و فساد مسافران در بارندگی و سرما در وقت و فرو رفتن قوی
 و اگر شتری انجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بارندگیها
 نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مرغ بود خوف باشد از قشورها
 و قیدی و قتل و بدگشتن آنها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد
 و بدگشتن هوا از میع و علمها از ماده بلغم و اگر عطارد بود بارندگی
 تیزی کند و کاروانها بر سبند و تغییر حال هوا قوی تر بود و اگر قمر
 باشد سیلها آید خراب کنند و سرما در وقت و حرکت مسافران
 باشد **در مسئله** در احتراق شتری و زحل در مسئله انشی دلیل
 کند بر قوت حال ملوک سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و بدگشتن
 توانگران و وزیران و قضاة بود در اقلیم دوم و قشهای یوشیله آید
 و عزت تقود و کری هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر
 و اگر مرغ انجا بود یا ناظر قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
 دوم و بسیاری غضب ملوک و فساد در الضرب و ساختن
 الت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و
 میوه بود و اگر عطارد بود باز اعطرها و دواب تیزی کند و
 باشد که سکه بر کار کرد و هوا متغیر شود و بازارها بارون
 باشد و اگر قمر بود نمنا و ابرها باشد و هوا با اعتدال کرد

و حضرتها

در مثلته خالی لیل کند بر نیکی حال ^{بلوک} اجنبوب و انصاف و عدل نمودن و باشد
که مکروه رسد بوزر و اهل و رع و اعیه و قضاة و فراخی طعام بود
باستد و شیرینها و اگر مرغ بود یا ناظر باشد زدی و
خیانت و ظلم بود و خواست بدید و خشکی هوا و فساد اطعمه
و حرکت لشکرها بود و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه
و خوف سرا بود در وقت و اگر عطار در بود سرها سخت تر باشد و
تغییر هوا قوی تر و تفاوت در نباتات و بودن پیچ و تاب و اگر تر
بود سرها و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه
عوام الناس **در مثلته یاری** لیل بود بر توسط حال ملوک مغرب
بکار داشتن ناموس و نواسر را کابر و فراخی معاش و تنگی انجا
و میوه ها و صحت خلائق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیر
و رفتن باغوش و حرارت هوا و اگر مرغ انجا بود یا ناظر باشد
فساد اشجار و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهاب افتد
و تشویش خیزد و آزار حیف و اگر زهره انجا بود نگاهاررد
و معاش از برای کند خاصه میوه ها و تغیر هوا و غما باشد در وقت
و اگر عطار در بود یاد های سخت جهد و رونق اهل فضل باشد
و حکام و دیوان و تیزی باز ارها و اگر تر باشد بار و بارندگی
باستد در وقت و میوه های نیکو باشد و صحت مردم **در مثلته آبی**

دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال
هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری ابا و فراخی و قوت کردن
مردم سفله و اگر مرغ انجا بود یا ناظر باشد فساد کشته ها و جنبش
اهل شهر و فتنه نقصان ابا و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود
ابها و بارندگی بسیار شود و جواهر یکی از آن کرد و فراخی بدید
آید و بارهای سیاه و سرها بود در وقت و اگر عطار در بود بسیاری
سخت و کمند کشته ها و ابا و بارندگی و تغیر هوا و اگر تر بود سبیلها آید
که خرابی کند نباتات نیکو بود و مسافران **در مثلته** **سیوم** در استراقات مرغ در مثلته آبی دلیل کند بر غضب ملوک
و افتادن مقاتله در شرق و اقلیم سیوم و چهارم و بودن خونهای پنهان
و نکت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات
و فساد جواهر دار الضرب و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل
و نرخی از آن و فراخ و فرج بزرگان اما فساد حال زنان بود و اگر عطار
انجا بود یا ناظر باشد در عدد و برق باشد و رفتن اشهر در هوا و بیج دوا
و جواهر زن درم و تیزی باز از سلاح و اگر تر بود غما و بخارها باشد
و رفتن اشهر در هوا و بیج مرها و سلاح **در مثلته خالی** دلیل کند بر نکت
ملوک و اکابر در جهت جنوب و قتلها و فر و رفتن قوی و گشتن در زمان
و باشد که لشکرها خلاف کنند و زدی و دروغ بدید و فراخی بزرگها

بود و جایهای عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوه های نیکو باشد و
 پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرها و سرها شود در وقت و اگر عطارد بود
 اختلاف هوا بود و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهار و بیع و شریکها
 و حیوانات بود و اگر قمر بود بارندگی و سرما بود در وقت و قوت نباتات
 بود و حرکت مسافران **در مسئله یازدهم** دلیل کند بر قتل و بیماری ملوک
 مغرب و افتادن اراجیف و بیماریهای دومی و سرخ باد و اختلاف و خشکی
 هوا و بد حال مسافران و امرا و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و درختها
 و اگر زهره انجا بود بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا و تند شدن
 خلایق و فراخی طعام و از رخا قواب و برده و بودن فرج در مردم و اگر
 عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغییر هوا بدید و خشکی بود
 علامات شهب و در وقت بازار برده و قوت دستکاران و اطباء و اگر
 قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبه عوام **در مسئله**
آیه دلیل کند قوت و خلاف در جهت شمال و قوت حال سفلکان و
 شیخی بر بدن و فساد آنها و در میان دخترا و اگر زهره انجا
 بود یا ناظر باشد بر بادهای سیاه بر آید و بارندگیها بود و سرما در
 وقت و نیکو نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران
 در بار بارندگی بود و سرما در وقت و در وقت دستکاران و
 کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیاه باشد و از باران

لشکریان

زبان رسد **شماره چهارم** در احتراق زهره در مثلثه اتشی دلیل
 کند بر بیماریها در زهره و خواتون و نورگان در جهت شرق و اقلیم
 پنج و افتادن قنبرها بود و انداختن تهمها و بر آمدن نکاحها و طرب و ملوک
 و لباسها و زرق و قوتی حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد انجا
 بود زدن سکه باشد و نقش بستن کارخانهها و نقصان بارندگی
 و بسیار بیع و جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گردان باشد و نم بود
 در وقت و خشکی **در مسئله هفتم** دلیل کند بر فساد نباتات و خواتون و
 اهل طوب و خدم در جهت جنوب و اقلیم پنجم و بر آمدن بیماریها در زمان
 و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود
 تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در حیوانات سم شکافیه
 و انت نباتات و تفاوت نرخها و افتادن عدل و تها و اگر قمر بود باران
 باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکو حال مسافران **در مسئله**
یازدهم دلیل کند بر رخ خواتین و خدم و بیماریها در جهت مغرب و
 و اقلیم پنجم و فساد برده و رفتن بادهای خوش و حبس وقت و
 بسیاری نکاحها و میوهها و اگر عطارد انجا بود بیع و شریکها بسیار
 بود و رونق کار نرایی و او بار و قوت حال حکما و اهل فضل و دین
 و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود غما و کلاه و هوا خوش گذرد و
 فراخی بود و میوه های نیکو باشد **در مسئله آیه** دلیل تواند و تامل بسیار

پنجم

بود و ریخ زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد زنان بدکار بود و نم
 و اگر در سرطان باشد دانه‌های جواهری باشد و اگر در حوت باشد کله‌های
 بزرگان و مستوران برآید و اگر در سقر دریا بود قوت اکابر بود در جهت
 و اگر عطارد را بخا بود بارندگی قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران
 دریا و بیع و شرای حوض و جوی و مانند این و اگر قمر باشد سیلها آید و آبها
 چندان باشد که خرابی کند در وقت **شمس پنجم** در احتراقات
 عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق دادن و نهادن خراج و خواست
 در جانب شرق و اقلیم سیوم و ریخ متصرفان و عال و نوشتن مناهل و بیع
 جواهر و مصوعات و بیماری در مثلثات عطارد و محاسبه و اگر قمر
 را بخا بود یا ناظر آنها و کدورت هوا در وقت و بیع جواهری قیمت شود
 چون مهره و ابکینه و مینا در **مثلثه خاکی** دلیل تغییر هوا بود مناسب وقت
 و نسا و طعام و نباتات و ریخ کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه
 در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر را بخا بود یا ناظر باشند آنها و
 کدورت هوا و سرما و تغییر هوا در **مثلثه بادی** دلیل کند بر قوت کار
 اکابر بر مغرب و قوت حال و زما در وقتی که تجارت و رفتن بارهای سرد
 و عمل متصرفان و اهل فضل و دیوان و بیاعان و اگر قمر را بخا باشد یا ناظر بود
 نمها بود و کدورت و قوت هوا و بارندگی و قوت بیشتر در میوه‌های گرم
 و اخبار خوش و فراخی بود در **مثلثه آبی** دلیل کند بر فساد

باشد

مناسب وقت

برسد

بهر گشته و غلبه آنها و آبها و تغییر هوا و بیع جواهری و وقت میوه‌ها در وقت
 و اگر قمر را بخا بود یا ناظر سیلها آید و آبها بسیار بود و نیکی نباتات باشد
 و عذارت باغها و جویها **شمس دهم** در احکام مجاشدات شش
 تمه **شمس اول** زحل با اس دلیل کند بر قوت حال شاخ و خاندانهای
 قدیم و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن دولت‌های قدیم و خروج
 مدعیان در کرامات و تنسیخ جن و جمع آوردن پریان در جام هانندان
 و وفراخی معاش و زده حیوانات و میل مردم بر هذو ناموس و زیارتها و
 نیکوئی کار ملوک قدیم **زحل دوازدهم** دلیل کند بر ضد هر چه گفته شد
 و بدگشتن احوال دواب بارکشی و بیماری در شاخ و اهل جبال و
 اکابر از جنس جنون و موشها از زهر و فساد نمر و عمارت و ریخ کودکان از
 دیو و هراس مردم **شمس دوم** مشتری را زنی دلیل کند بر بسیاری
 خیمات و طاعات و قوت حال اهل دیان و میل خلائق بر زیارتها
 و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه و حاکمان و فراخی و ایمانی
 در اقلیم دوم و خوش عیشی خلائق و دادن صدقات **مشتری**
یازدهم دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدگشتن هوا و کم دریا
 مردم و بیماری اکابر و نفاق و دورویی کردن بزرگان و تزویر
 مقبضیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان
شمس سیوم مریخ با اس دلیل کند بر توبه بدکاران و خائنان و

و سخنان غیبی

وقضات

بدید آمدن پارتیانی بی علم از بزرگان و لشکریان و مردم خویشین
 و رونق لشکریان و اطباء و بهتر شدن بیمارانی در بخند در اقلیم سوم
 و سودایهای بد افتادن در سر فرومایگان و بدید آمدن غریب خوانان
 و جمع آوردن پریان **مریخ باذن** دلیل کند بر ضرایح گفته شد بود
 و بیماریهای سوداوی و زردی و مصروع شدن و بدید آمدن عیبه و افتادن
 قتلها و قتلها و نا امانی و افتادن ترکان و بدی حال نمود **شمس چهارم** افتاد
 بار اس دلیل کند بر داد عدل ملوک و سروران و افزونی در مالک و پیروی
 آمدن جواهر نیکو از گانه و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات
 و زیادتی عز و جاه و ثمران خاصه در اقلیم چهارم و تن درستی در خلایق
آفتاب باذن دلیل کند بر ضرایح گفته شد و بخوری معارف
 و در چشم و مکره بزرگان از مردم غیوب ناکس و خشک شدن بعضی
 جایها و فساد خرنندگان **مشره پنجم** زهره بار اس دلیل کند بر
 حکومت خاقانان و رونق بازار عطر و بخره و مژ و اید و رفتن
 بادهای خوش و فراخی و اجابت دعاها **زهره باذن** دلیل
 کند بر ضرایح گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان از دیدن
 و ریشها و ابله و پیرون آمدن زنان ساحر و افسون ساز و بوی
 دار و فساد مغیثان و بدگشتن هوا **مشره ششم** عطارد
 بار اس دلیل کند بر قوت حال اصحاب اعمال و متصرفان و تجار و اصحاب

خیانتها و قتل
 در بزرگان

دیوان و

حروف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و
 راست رفتن احکام نجوم و طب و معاملات مردم و راستی دفتر و حسابات
 و امانت عدول و قیمت کتاب و آلات کتابت **عطارد باذن** دلیل کند
 بر صدماتی گفته شد و مردم منافق و دروغگوی بیرون آیند و پیروی
 کنند خاصه میان اهل دیوان و حکام و فضلا و گفتن عیبه و بیماری
 از با ادهای بد و دیوانگی و رفتن زنان و زردی کودکان و نوشیدن
 خطره های ترویر و کساد بازار و کساد بازارها و زیان صنایع و نوشیدن
 خانه ها و هیکلهای ترویر **شعبه یازدهم** قمر با کواکب هفت
مشره اول قمر قریب از صر در **حل** دلیل کند بر تغییر حال هوا و بجا
 و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان در **قمر** دلیل بود
 بر اندوه اکابر و بزرگان و زنان محترمه و فسادات و آب **جونا** دلیل
 کند بر رفتن بادهای مضطرب و مکره مردم فاضل و عوام و سستی
 بازارها و تیرگی هوا در **سرطان** دلیل کند بر سرما در وقت و بارندگی
 و مکره بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادها سرد در **اسد** زو
 بستن کار عوام و مکره بزرگان بود و بدی حال مسافران دریا و بادهای
 سرد در **سین** بکشد مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت
 و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بر در **میزان** بادهای مخالفید
 و فرستادن مسافران بود و در ماندن جاسوسان و بازندگان و سرما

و گرفتار شدن بدکاران در **عقرب** بیماری افتد در مردم و حیوانات و مکره
بزرگان و ابرها و بخارها باشد در **قوس** بدی مسافران بود و جاسوسان
و فساد زرع و حیوانات و در شقی هوا و سرما در **جدی** رفتن بادها باشد
و مکره بزرگان و مشایخ و حکما و بزرگان و سرما و هم عوام در **دلو**
ابرها و بخارها و بارندگی در وقت و مسافران دریا و مکره **علماء** **شمس**
دوم در قران قربانستری در **حمل** دلیل کند بر کشادگی هوا و کروی و امن
زنگی راه مسافران و بیع و شری و حیوانات در **شهر** قوت حال حیوانات و عوام
و فرج بزرگان و زادن و نیکی راه مسافران و رسیدن کاروانها و دو آب
در **جوزا** رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن
خطها در **سرطان** نیکی کار و حال عوام بود و فرج بزرگان و بخت خیر و
بیع جواهر کافی و طاعت ملوک و روان شدن نفود در **اسد** بسیار
بخت بزرگان و اهل دیوان و حکما و بنی زراعتها و بیع ماکولات و
آمدن کاروانها و مسافران در **سنبله** رفتن بادهای خوش و نیکی و بیوها
و اخبار راست و خوش و بخت اشراف **علماء** در **سیران** آمدن بارانها
و قوی بدکاران و اعتدال هوا و سکونت مسافران در **مجمع**
اعمال باشند و بیع دو آب و نیکی و حال عوام و طلب مور زینی در
این شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان
بضرورت در رفتن بادهای بود و بودن خیر در **علماء** و قضاء و آمدن

سول

مسافران و بزرگان **شمس** **سیوم** در قران قربانستری در **حمل** هوا گرم
شود و خصوصتها افتد میان عوام و دیوانیان و لشکریان و تشنهها رود
و فساد حیوانات بود در **ثور** غلبه عوام بود بر لشکریان و در میانند خانیان
و تشنه مسافران از ظلم دزدان در **جوزا** اخبار دروغ افتد و قنیه بود
میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجارت و رفتن بادهای بد در **سرطان**
غوغای عوام و فساد بدکاران و زحمت مسافران در دریا و بخارها در
اسد فرستادن جاسوس بود و کوی هوا و فساد حیوانات و اندک
ملوک در **سنبله** اجتناب دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجارت و زحمت
بازاریان و لشکریان در **سیران** خطر مسافران بود و درج زنان و
اهل طرب و رفتن بادهای بد و تشنه زنان و شوهران در **عقرب**
فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن بخارها و کدورت هوا
در **قوس** کوی هوا بود و داغ و آب و خصومت میان اکابر و
جاسوسان و کردن کارهای کثیف و کاهلی عوام در دین در **جدی** گرفتار
شدن بیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و خصوصتها
در **دلو** رفتن بادهای شد و بیماری شایخ و بدی هوا و توقف
مسافران در **جوزا** فساد کشتیها بود و **علماء** و حیوانات ای
و مسافران دریا و اندک عوام و بخارها و مکره **علماء** و اشراف
شمس **چهارم** در اجتماع اقباب در **حمل** تغییر هوا بود و اندک ملوک

بود و ملوک و امارات و تشویش در عوام و غضب بر سردستان در **ثوب**
فساد نباتات و حیوانات بود و مسافران و نهاردن بناها و زخم زدن
مطرب و بستان با نان در **جول** دلیل بادها بود و نوشتن فرمان و امده
و فساد انجارد و میوه ها و گری و تجریر هوا در **مرطبان** بزرگی کردن عوام
و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در **اسد** اجتماع
ملوک و بزرگان بود و گفتن اسرار و گری هوا و آمدن مسافران و قاصدان
ملوک در **سینله** حضور مسافران باشند و آوردن نامه ها و نوشتن مثاها
و بر کار شدن عوام در دیوانها و بازارها در **میزان** اندوه ملوک و آمدن
رسولان و رفتن بادها و بر آمدن نکاحها و بارندگی در **عقرب** بارندگی
و سرما و در ماندن جاسوسان و ناریکی هوا و فساد اهل و کشتیها در **قوس**
اختلاف هوا بود و مکره بزرگان و فقها و بیع شری بوده و حیوانات و
کارهای آتشی در **جیدی** دلیل سرما بود و در زندک جاسوسان و بیکان
و فساد حیوانات و اندوه عوام در **دلو** اندوه ملوک باشند و اکابر
و سروران و رفتن بادها و سرما و بزرگی حال مسافران و زحمت شایخ
و حکام در **رجوت** بارندگی بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن
مسافران خاصه در **یا شمس** در قمر باز ده در **رحل**
بارندگی بود و بیع پیله و زدن دینها و مهمانی و زفاف و معاشرت
در **قوت** بزرگی زادگان بود و خاتونان و اهل طرب و اجتماع

و مسافران

زنان و آمدن مسافران و سرپاد و وقت در **جوزا** بادهای خوش و نوشتن
خطوط بود چون مهر نامه و آمدن نامه و مانند این و خبر و نیکی حال
مسافران و طرب عوام و **سپهر** و بارندگی و **طرب** و نیکی احوال
کشتیها و سورا و مهمانی در **مرطبان** اعتدال هوا بود و بر آمدن نکاح
و طرب در ملوک و خواتین و زدن پیله و ساختن جیله ها در **اسد** نیکی
حال مسافران باشد و جاسوسان و بیکان و نکاحهای بزرگ و در
در **ملوک** و خواتین و زدن پیله و در زار و باب قلم و بیع بوده و
عطرها و جامها در **سینله** رونق اهل طرب و بر آمدن نکاحها و فرهاد
زنان و مجلسها و عشرت و رفتن بادهای خوش و دلخوشی
مسافران و مکره زنان و اهل طرب و خدم در **عقرب** طرب عوام بود
و میل عوام بزرگ و بیع بزرگ و دواب و رویایی در اهدم و فلو س در
قوس آمدن مسافران بود و درستن از رحمت و خوف و بودن سرما
در **جیدی** بادها بود و غم و غرت در شایخ و حکما و بر آمدن نکاحها
و بودن طربها در **دلو** بارندگی بود و سیله ها و جمعیت خواتین
و طرب در بزرگان و اشراف و فرج عوام **شمس** در قمر با عطر
در **رحل** بیع دواب بود و سلاح و بخارها و اخبار و غما در **ثوب**
بیع طعام دستور و غارت و زراعت و آمدن مسافران در **جوزا**
رونق دیران و تقاضای نوشتن خطوط و آمدن اخبار و

دکشتن هوا

در **سرطان** فرستادن رسولان بود و حرکت کشتیها و مسافران دریا و بیج
 خواهد **را** حرکت ملوک باشد و رسیدن قاصدان پادشاه
 ملکی و رفتن لشکار و بیع جواهر گاهی و طلب مال در **سنبله** حرکت بیگان
 و جاسوسان و رونق دیوانها و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده
 و کتاب در **میزان** رفتن بادهای بود و بیع برده و غنم آمدن و اخبار خوش
 و رونق حکام و شعر و اهل طرب در **عقرب** برهه بارید و کدورت هوا بود
 و افتادن اراجیف و فساد مسافران و در ماندن جاسوسان در **قوس**
 بیع برده بود و حرارت هوا در وقت و بخار هوا و خلاصی مجوسان و
 مناظره در **جدی** فرو ماندن مسافران بود و بیگان و بیع ستوران ریزه
 و اختلاف هوا و سرما در وقت و بخت حکمت در **دلو** یا دهای مخالف
 جهد و مردم عام فایست شوند از اخبار و غنم بود و بخت حکمت و علوم
 دقیق و طلب طلسمات و نوشتن هیكلها در **حوت** حرکت کشتیها و مسافران
 دریا و نیرنگ هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا بود و بودن کارهای
 شرعی و خلاصی از جسد قاضی **مشره هفتم** در بودن قویا و دغنه قمر
بارس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت
 از ملوک و اکابر و اشراف و روی کارها و بازگشت آنها و اخبار خوش
 و رفتن بزارها و سیل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها
 قمر **بذنب** دلیل کند بر خدایچه گفته شد و بیماریها بود در کودکان

و حیوانات بود

و زنان حامله و گفته و کوی و زمره میان عوام و افتادن اراجیف و فساد
 میوهها در وقت و غم و فساد مسافران و بیگان و بد شدن احوال نرخیها **نهران**
 و در چشم و زدن دیو **شعبه دوازدهم** در اوقات کواکب شش عشره
مشره اول تثلیث و تسدیس قمر با **رجل** دلیل دلخوشی بود میان زنان و فر
 و پدران و تغییر هوا و نیکو حال اهل محرا و مشایخ و نزار عان و سعادت
 حال صیادان **تربیع** و تقادلیل افتادن خصوصتها بود میان عوام و دیدن
 شدت و درج مسافران و مکره میان پدران و فرزندان و تغییر هوا و سرما
 و بیماری خاصه در کودکان و تفاوت نرخیها **مشره دوم** تثلیث و تسدیس قمر
 با **شتری** دلیل رغبت عوام بخیرات و طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل و انان
 و اعمی و فراخی و بر آمدن کارها و حاجتها با سانی میان خلق و پیش نرکان **تربیع**
و مقابل دلیل کند بر مکره خاطر اعمه و قضاة از عوام الناس و ظهور دعویهای
 شرعی و افتادن خصوصتها و مناظره و بجا دلم و اندوختن انکار و اشراف و زرها
مشره سوم تثلیث و تسدیس قمر با **برج** حرارت بود بر طبایع و حرکت لشکرها
 و فرج در مردم او باش و شکار کردن و سواری و بکار داشتن انواع سلاح
 و خلاص مجوسان **تربیع** و **مقابل** دلیل کند بر مکره عوام و ظلم لشکریان و
 خصوصتهای دندان **مشره چهارم** تثلیث و تسدیس قمر با **شمس** دلیل بر عدل
 ملوک بود با رعیت و عوام و عنایت اکابر و بزرگستان و کوی هوا و دلخوشی
 میان پدران و فرزندان و زنان و شوهران و روی کارها و بر آمدن

قمر
مورات

حاجتها و شکستن سرما و رونق خلفا **ترتیب و مقابل** دلیل کند بر غصب و لوک
و قهر و سیاست فرمودن و فاش کشتن بدینا مردم فرومایه و عوام و تغییر
هوا و شکستن سرما بود و **نهم** تنلیت و تسلیس قمر **نهم** بسیاری
فرج و طرب بود در مردم و سورها و هماینها و برآمدن بسیاری نکامها و یکی
حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **ترتیب و مقابل**
تیزی بازار عطر بود و مکروه زنان و فاش کشتن خیانتها از زنان و اعتدال هوا
نهم تنلیت و تسلیس قمر با عطار دلیل تیزی بازارهای مسویه بود
و کاغذ و غلامان و نوشتن نامهها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش
و راست رفتن علامها و احکام نجوم و بسیاری برآمدن بصرها و فرج متصرفان
و تجار و دیوان و اهل بازار **ترتیب و مقابل** دلیل کساد بازارها بود و اجتناب
در روغ و خیانت رسولان و بسیاری بجادله میان عوام و اهل بازار و بحاسبه
و کلمان و متصرفان و ظاهر شدن خیانتها و ایشان و تغییر هوا و نوشتن
خطها و دروغ **اما** دیگرانست که چون امتزاج کوکب و دفع تدبیر و
قابل تدبیر احوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر
با هم یکو جمع آیند یا در یک نظر باشند از امتزاج باید داد چنانکه یاد
کردیم در **نهم** سیوم از شعبه که بشجره اول منسوبست و سخن بر طبیعت
ان کوکب باید گفت که قوی تر باشد و آنچه در شرایط **نهم** گفته شده است
انرا بجای و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد آنچه یاد کردیم

آرند

نگاه دارند و او را از ان میان حکم پیرون دارند و بدانند که جمیع اتصالات و
موالضع کوکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی کند خاصه
در او تاد افتد و مدت انرا سال یا فصل بردارد و حکم اجتماعات و استقبالات
همین باشد که در سال و فصل گفته شد **اما** اهل دیگرانست که قوی چون از
اجتماع پیرون آید هر کوکب که پیوندد طبیعتان کوکب که با استقبال
نرسد هم احوال بر مزاج ان کوکب گردد از تغییر هوا و احوال مردم و فرجها
و اینهم بحسب نظر ان کوکب باشد در هر اجتماع و استقبال انرا نگاه دارد
والله اعلم **فصل سیوم** در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول احوال
نیکی و بدی سال و فصول و عوارضاتی که حادث شود و رنج و راحت اصناف
خلایق و کیفیت هر یک در رشتن شعبه **شعبه اول** در احکام طالع یازده **نهم**
شعبه دوم در کراتی و انزانی چن هاده **نهم** **شعبه سوم** در انار علوی
چهارده **نهم** **شعبه چهارم** در قنهای و جبهاد و ازده **نهم** **شعبه پنجم** در
احکام آنها طالع و روح قوت پنج **نهم** **شعبه ششم** در کسوفات هفت
نهم **شعبه اول** در احکام طالع سال عالم یازده **نهم** **نهم** در وقت
این شعبه طریق استخراج در سه طالع سال عالم در هجده **نهم** استادا
آورده اند و مابین در پنج عمده بخند و خج یاد کردیم **اما**
هرگاه که طالع سال برنجی ثابت افتد حکم که سال بران طالع کنند و اوضاع
کوکب و دیگر دلائل او و اگر برج دو جسدین افتد حکم در فصل بهار و

نهم

تابستان اذان کنند و بر تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو
فصل تیر ماه و زمستان اذان کنند و دلایل او و اگر طالع برج منقلب
افتد طالع سه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علی حد طالع
باشد و حکم هر فصل از طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت یا ذوب باشد
باشد حکم چهار فصل کنند نیکو تراید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند
در طالع اجتماع و استقبال و اتصال و بگو بکی نظرهای بودن و عداوت
چنانکه گفته شده است در پیش و سایر اتصالات علوی را بانضم کنند و
امتزاج دهند و طالعها را حکم بر یک طریق بود **اما** بدانند که طالع را دو
نسبت است یا شهری که طالع مانع او بیرون آورده باشند و احکام در شهرها را
کنند **دوم** آنکه بعضی متصفیات استخراج کنند و تقویات که کایک
بر نو بدوران احکام نهند و این حکم عام باشد **ششم** در احکام طالع
عالم احکام شناختن احوال موجود است باین تحریک اجرام علوی و متاثر
شدن اجرام سفلی بر آن تحریک جهت کون و فساد و بنای شناختن
این احوال بر دلایل باشد پس واجب آن کند که بر هر چیزی اول دلیل
طلب دارند و در قوت و ضعف او نیز تامل کنند و اگر دلایل بیشتر
از دو و سه بود امتزاج دهند چنانکه نموده ایم و احوال هر یک از
اصناف خلایق در صورت طالع اذان بنکرند و صاحب مستوی
او بنکرند و این کوکب که در لیل این صنف مردم باشد چنانکه احوال

این احوال را در طالع
استخراج کنند و حکم
بدهند و این کوکب که
در لیل این صنف مردم
باشد چنانکه احوال

یاد شاه را از عاشر مستوی او بنکرند و اگر طالع روزی بود افتاب
شهر او کنند و اگر شبی بود قمر را و مناسب سعادت و نحس است هر یک
احکام نهند و **احوال** و در او نزدیکان یا دشمنان او را از برج یا ذوب
نکرند و صاحب مستوی او و مشتری و عطارد و مریخ را شریک او کنند
و برای تدبیر و اعتقاد و عدل او را از سهم الغیب و صاحب او و
مستوی او بنکرند و **احوال** رعیت را از درجه طالع و صاحب مستوی او
و از نامه نکرند و **احوال** مال و کسب و معاش را از بیج دوم و صاحب مال
نکرند و **احوال** نکاح و شرکت و خصوصیتها و تمت و دعویها از خانه هفتم و
صاحب و مستوی بروی و زهره و شمس و سهم التزویم و صاحب او
نکرند و **احوال** فرزندان و طرب و اخبار و لباسها را از خانه نهم و صاحب
و مستوی نکرند و از سهم اکو کاد و صاحب او و زهره و عطارد را
شریک او کنند و **احوال** سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه نهم و
صاحب و مستوی بروی و سهم و صاحب او و قمر و عطارد نکرند
و **احوال** ارتفاعات و تجارت و زراعت و عواقب کارها از خانه
چهارم و صاحب و مستوی بروی و از سهم چیزی که خواهند و صاحب
او و زحل و مشتری نکرند و **احوال** دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم
و صاحب و مستوی و سهم هر یک و صاحب وی و زحل نکرند و **احوال**
بیماریها و بندگان از خانه ششم و صاحب و مستوی و عطارد و زحل

فج

وسهم هر يك نكند **اول** و با و اندوه از خانه هشتم و دلايل و مشري و زحل نكند
 و از سهم خسوف و صاحب وي و همچنين هر خانه را در دلايل وي و ضعف وي
 و قوت وي نكند و نظرهاي سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار نكند
 پس هر کدام خانه را كه دلايل و قوت تر بود بقوتهاي ذاتي و عرضي و بهر يك
 ناظر باشند خاصه از او تا حكم بر سعادت ان قوم كنند كه بدان دلايل
 منسوبند و آنچه مدلول او باشد از اجناس **و اگر** برخلاف اين بود حكم بر فقر
 افتد **و اگر** افتاب در وقت تحويل قوتي حال بود و بمشري ناظر و بموت
 دليل عدل يا دشا به بود و امانت و انصاف او نمايد **اما** موجود نباشد
و اگر زحل ناظر بود بموت ظلم كنند در صورت عدل **و اگر** ناظر بعد از موت
 بود ظلم وجود صحيح باشد و چون طالع نشي بود و الي قوت باشد حكم او عيني
 بود **اما** كثر از شمس و اگر نحس مستوي افتد حكم بر ضد بود **و اگر** زحل
 نيكو حال بود كشت و زرع بسيار شود **و اگر** مشري قوت حال بود خود در نها
 نيكو باشند **و اگر** بد حال بود عكس اين باشد قياس كواكب ديگر عيني است
 با منسوبات هر يك **اما** از اين كواكب هر کدام كه در بخانه شرف خود دارد
 ياد شرف با ناظر محابه شرف خود بود ان قوم را كار بالا كند **مثال**
 هرگاه كه زحل ناظر بود به خانه شرف احوال مشايخ و دهاقين نيكو بود
و اگر بخانه يا خطوه ديگر چنين اتفاق افتد سعادت مناسبان بود
اما اگر در از خانه هاي نيكو بخانه ها ياد دارد ياد در ان خانه ها بود و افتادن

از سعادت بود مناسب جا يگاه **اما** سخن ميان و نيز زبان كم كند
 مگر متصل بود كه بد باشد و نيز ميان و نحس امور نيز مان بود مناسب
اما اتصال و انفصال هر كوي را از سعد و نحس حكم عيني باشد و اين
 همه حالات را در وقت تحويل سال يا فصل اعتبار كنند كه اثر ان عظيم تر باشد
 و مدت او مدتي تر **ثاني** در احكام جزويات هرگاه كه كوكبي راجع بود
 دليل حسرت باشد و پشيماني و فروماندن كارها و راهها و خطا و كم
 ثباتي در منسوبات او **و اما** اگر محترق بود دليل بيماري بود و موت
 و نكته در منسوبات او و نيز بيان رفتن **ثاني** چهارم اگر افتاب در
 عاشر طالع سال يا فصل باشد قوت حال يا دشا به بود **و اگر** در خانه
 نم بود سفر يا دشا به **و اگر** در خانه چهارم بود ساكن باشد در مملكت
 خود **و اگر** در خانه ساقط بود از رعيت و رافتد و هر خانه اقياس عيني
 است و اگر طالع نشي باشد حكم قوت عيني باشد **ثاني** پنجم اگر صاحب
 طالع در طالع باشد قوت حال مردم باشند **و اگر** در مراع بود مقبول
 مردم در ان شهر بد خوشي باشند **و اگر** نام مقبول بود في رضا باشند
و اگر در هفتم بود مردم بگيرند از خصمان **و اگر** در عاشر بود در طلب محبت
 پادشاه و اكابر باشند و جستن جاه و حرم و **و اگر** در هشتم بود خايف
 باشند نكته ها پندند **و اگر** در ششم بود بيماريها حادث شود و قياس
 خانه هاي ديگر عيني باشد **ثاني** ششم اگر صاحب دوم طالع در عاشر بود

یا حادی عشر مال و معاش مردم بسلطان باز گردد و **اگر** در جاهای سعدان
 بود یا سعدان باشد بطلع از رعیت خواهند و **اگر** در جاهای غسان بود
 یا کوکب غسان باشد نصف مال و معاش ایشان بزیان برسد **ثمره هفتم**
 اگر صاحب بزم بصاحب طالع پیوندد و بنظر مودت مردم سفر کنند برضا و طوع
 و **اگر** نظر عداوت بود بکویزند و **اگر** مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی و
 ناامنی بکویزند و اگر کوکب سعدان باشند سفرهای با راحت بود و باخیر
 و نفع و بمقامهای متبرک روند خاصه که نظر سعدین بود و همچنین **اگر**
 صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و **اگر** نظر مروت
 بود فرزندان نیک بزنند و **اگر** صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم او
 همین باشد و **اگر** از او تاد پیوندد دلیل بسیاری تواند و تناسل باشند
 خاصه که کوکب نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزندان **اگر** بطلا
 این بود حکم بر ضد نشیند و حکم وطن و لباس همین باشد **ثمره هشتم**
 سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود و **اگر** آن خانه غسان باشد
 یا غسان شده باشد بیمارها بدید اید از مزاج کوکب غسان یا غنی کنند
 پس **اگر** شتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال باشند خاصه
 عطارد از او تاد در عاشر باشد بیماران علاج پذیرند **ثمره نهم**
 اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر سعدان افتاده باشد موتهما
 بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عداوت و صاحب

و اگر نظر عداوت بود
 ضروری افتد اما اگر صاحب
 طالع بصاحب پنجم پیوندد
 و بنظر مودت مردم بایل
 شوند بسفر صح

دریند

واجبار

طالع و قهر و دبد حال بودند هر کوکب که صاحب ثامن بود یا غنی
 یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود و **اگر** آن کوکب محترق
 بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای مغرور و از کس و آنچه
 بزحل منسوبست و **اگر** مریخ بود قتلها و بیماریهای خونی و طاعون و
 آنچه بمریخ منسوبست اما اگر برج ثامن خانه زهره بود بیشتر مرگ زنا
 و سیومات و **اگر** خانه عطارد مرگ کودکان بود و طبقات عطارد
 و قیاس بروج دیگر همین است و اما اگر برج حمل باشد بیمارها در سر و
 دماغ و اطراف او باشند و در کوفت دندان و **اگر** تود باشند در بغل باشند
 و در سینه و باقی بروج قیاس همین است **ثمره دهم** در صورت طالع
 هر کوکب که بقدرهای ذوق و عرضی راسته بود حکم سه سال یا فصل از طبیعت
 او کنند و **اگر** بیشتر کوکب نیکو حال بودند احوال عالم با فصل در آن سال
 همین بر سعادت یعنی بود و نشتدستی و فراخی و بسیاری کسب
 مال و معاش و نیکی و اتفاقات و میوهها و داد عدل و سازگاری خلایق
 و قنای دولت و تاسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای باخیر
 و **اگر** احوال این کوکب ضد این بود حکم بر عکس افتد **ثمره یازدهم** از
 انصاف کلات نیکو در اوقات اس و آرام عالم عظیم تر بود از آن جهت که
 مقوی این دلال نبود پس در افزایش و راحت و فراغت و د طویشی
 یا دشمنان و خلایق باشند و از انصاف کلات بعد در وقت خوف و تشویش و ز

کتاب اشراف

و ظاهر تر بود که فتنه را قام کردند چنانکه در پیش ذکر فتنه است
شعبه دوم در احوال کوئی و از برای چهره ها و نمونه **شماره اول** و مقدمه
 این شعبه بیوسنه کوئی و تکی از محل بود و فوای و از برای از مشتری و اثر
 هر دو بوقت قرآن ظاهر و نزدیکتر **شماره دوم** بکریطالع اجتماع و استقبال
 مقدم بر تخیل سال یا فصل و بطالع قمر اگر این سه دلیل مسعود بودند
 و هر دو کوکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند و زاید باشند و سیر و
 صاعد در افلاک خود نورها کوئی کنند و اگر این دلیل بکوکی ناظر بود که وسط
 السماء باشد کار قوی تر بود و اگر احوال دلال بر خلاف نورها از زمان کرد
شماره سوم در اصحاب طالع هر کوکب که بقوت های اقی قوی تر بود منسوبات
 آن بروج که کوکب در وی بود کوئی کنند **شماره چهارم** اگر مستولی برج و اجتماع
 یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در نالت بود یا ناسع و مقبول باشد
 آنچه بدو منسوب باشد از زمان کرد **شماره پنجم** اگر مشتری را در طالع مقدم
 بر تخیل خطی بود و صاحب طالع بطریق ظاهر بود یا زهره و صاحب تالی نظر
 دارد بطالع یا بصاحب طالع در آن سال یا فصل از برای باشد خاصه که صاحب
 طالع مسعود بود یا سعد شده باشد و اما اگر تجربه افتاده که مشتری چون
 راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم گشت فراخی بدید که خاصه در
 برج ارضی **شماره ششم** اگر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بر طالع
 و زحل صاعد بود در فلک تدویران بعد از استقامت باشد دلیل کوئی

مشتوی

کند

کند و اگر عطارد یا زحل بود یا ناظر مکتوب بود از چیز که کران شود از منسوبات
 زحل و منسوبات عطارد و موضع او **شماره هفتم** زحل حوز در سبیل بود و او هم با هم
 از طالع سال یا فصل کوئی خود نهد بود و اگر زحل در میزان باشد قوی تر باشد
 و بیشتر طلبند **شماره هشتم** که صاحب طالع در تندی بود و صاعد افلاک و زاید در
 سیر و عدد و حساب دلیل کوئی نورها بود و صاعد افلاک و زاید در سیر و عدد
 حساب دلیل کوئی نورها بود اما بوقت بد بلا مدفن کوئی را بداند در سال
 چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال کوئی کند یعنی در بهار و اگر در
 وسط السحاب بود در تابستان کوئی کند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر
 در رابع بود در فرستادگان و اگر در مایل الود بود اندک تفاوت کند قوت
 دلیل که از مسعود بود و سیر بود و او تاد دلیل عن نری باشد و بودن او در
 خطوط دلیل طلب باشد و بهین سبیلست که چون زحل میزان رسد طلب
 معاش کند از خونی و قحط و کوئی شود که صاعد است در خارج مرکز و
 نقصان در سیر بودن او در مایل الود یا ساقط دلیل از برای و خواری بود
 او در مایل یا بصیوط کم التفاتی مردم باشد بدان **شماره نهم** در احوال انار علی
 چهار نمونه **شماره اول** در مقدمه او دلیل بادها بروج بادی اند و شش و شتری
 و عطارد و دلیل باران و ابها بروج ای اند و زهره و عطارد و قمر پس اگر
 بوقت تخیل این کوکب در آن برهما باشد در آن سال یا فصل بادها وزند
 بسیار از جهت خاصه عرض کوکب و بارانها بار و حساب خاصه که قمر زاید

احوال انار علی

النور بود پس اگر **برج** د لیل بادها باشد باد سخت تو باشد و بار خنجر بود
 و اگر **برج** بود بادهای خراب کننده باشد و شود و اگر **برج** باشد بادهای خوش
 وزد و معتدل باشد که اندک جنگ و باغ و حکم قمر همچنین و اگر **برج** د لیل بادها
 باشد آهسته آید و سرد شود و خنجره تا آن بود و اگر **برج** بود بارانهای با نفع
 بود و بزرگ و هو معتدل بود و بادهای خوش عهد و اگر **برج** باشد بخارها
 خیزد و رعد و برق باشد و هیچ در برج آبی و بادی نقصان ایما بود و
 در تابستان سحرها رود و اگر **عطار** بخا باشد باران بود و رعد و برق **برج**
برج در فتح الباب است که دو کوکب هم نکرند که خانه شان در مقابل همدگر
 بود پس اگر فتح الباب از عطار و دوشتر بخا باشد و در خوش و نرم و اگر یکی
 از نهاد برج آبی بود باد و باران باشد باد و سرما بود و اگر در برج آتشی
 بود ابرهای پریشان باشد و باد گرم و کوفتی هوا مناسب وقت **اما**
 اگر از زهره منصرف شود و برج میوندد و تغییر هوا بود بهمان نسبت که
 گفته شد انباد و غم و تغییر هوا و اگر یکی در برج آبی بود باد سخت تر جهد
 و اگر در برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی بود تاریکی
 بود و شکستن سرما در وقت و اگر در آبی بود بارانند که بارها بود و باران
 زمستان و برف و دمه و اگر آفتاب در برج آتشی بود کمتر باشد و اگر
 در برج بادی بود بادهای گرم و رعد و اگر در برج آبی بود ابرهای تیره و غبارها
 بر آید و رود و متلاشی شود و اگر در برج خاکی بود سرما باشد که نشد

و تابستان با اعتدال شود و اگر در برج آبی بود سیلها آورد و در برج خاکی
 سرما خشک در وقت و در برج بادی بار و در برج آتشی تاریکی و اینها احوال
 بحسب وقت و زمان بود و او ان هر چیزی از باد و باران و سرما و گرمی **اما**
 پس سن و محل بقدر برج آتشی دلیل کند بر تاریکی و در برج آبی باران بود و
 سردی **اما** اگر د لیل دیگر درین میان افتد در مدلول زیادت کند مناسب
 طبیعت خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک و توسع
 باشد که اگر کسی که هوا خواستند دلیل تغییر هوا بود و بارانند که بسیار خاصه که آن
 یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی باشد و اگر
 برج خاکی باشد سرما سخت شود و اگر آن کوکب در اجتماع بود تغییر و بارانند که
 بغایت بود **اما** عطار در برجی که بسیار مانده هر جا که بود ابرها انگیزد
 و علمها در هوا قمر در زیادتی ایما دلیست چون زاید بود در سیر و نزدیک
 بود با اجتماع یا استقبال و صاعده بود در فلک اوج خود و ان از پس
 اجتماع یا استقبال و صاعده بود در فلک اوج خود و ان از پس تریع اول
 بود یا آفتاب یا مقابل و از پس تریع ثانی اجتماع چون احوال قمر را نزدیک
 سال یا فصل اتفاق افتد و قمر در میان طالع و وسط السماء که مقابل است
 دلیل بسیاری ایما بود در ان سال یا فصل و اگر کوکب جمع شوند در برج
 آبی باران بسیار جو و ابرها فراوان بود خاصه در صورت بوقت و در برج
 بادی د لیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران

و در برج اجدل بارندگی بسیار بود **شماره سوم** صاحب طالع سال افضل
یا اجتماع یا استقبال یا فصل چنانکه کباران بود و کواکب بکران
بروج آبی بدو ناظر بودند لیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود پس اگر آن کواکب قمر بود سیلها باشند و بارانها نیز و اگر **قمر** بود
ابرهای سیاه بر آید قاریکی بود و بارندگی باندازه بود و اگر **عطارد** باشد در
و برق بیشتر باشد و قاریکی و بارندگی اندک و اگر **زحل** باشد بارانها بیشتر است
و اگر **مشتری** بود تغییر هوا بود بخارها و گرمی و بارندگی نرم **شماره چهارم** عطارد
از برجی به برجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت در برج از سرما و گرما
و نم اما هر کوی که اثری بود در وقت تحویل هر برج و لیکن از عوارض
ظاهر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند
دلیل آنها و بارانهای سینا بود در آن بهار و سال سردی هوا باشند **شماره**
پنجم یوسن قمر با زهره از خانه های عطارد ابرها و بارانها باشند و بار
و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد **شماره ششم** اتصال عطارد
با زحل دلیل سیل بود و بارندگی و در عروق و برق در آن هنگام و غیر
آن دلیل شکستن گرما بود از تغییر هوا و تادیکی خاطر باشد **شماره هفتم**
اگر زهره تابستان مشرقی باشد گرما بیشتر و ابرها بر آید و بارندگی بود
نزدیک تحویل آفتاب بخار زهره مشرقی خاصه در غایت تشریف بود زمستان
سرد بود و بارندگی و در همه و برج بندها در فصل پیرماه مشرقی بود

و باد

سها

زود سرد کرد و نمها باشد مکرر و نه بود با حتراف که آنرا کمتر کنند و اگر
نزدیک آفتاب بر سر طالع برج در حد تشریف بود گرما قوی بود و عیالات
شعب افتد و اگر بوقت تحویل آفتاب بخاری در حوالی آفتاب بود مشرقی
یا مغربی آن سرما بیشتر است **شماره هشتم** زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود
و در نقصان چشمها و دودها و گذشتن تابستان با اعتدال پس اگر برج
در بروج آبی بود و در بروج آتشی در تابستان دلیل سمومها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما بود در وقت و سرما و خشکی در تابستان و
دلیل شکستن گرما بود **شماره نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل
گرما بود خاصه بروج آتشی یا یادی و شکستن سرما بود و نظر مریخ با
مشتری یا قمر همان حکم دارد **شماره دهم** اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشرقی
و زحل محرم با هم بودند در برج هوا بی بادها جعد و در برج خاکی
سرما خشک و در برج آبی سرما و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما
بود و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما با اعتدال بود **شماره**
یازدهم زحل در مابین طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل
خسوف و زلزله باشد خاصه که برج خاکی بود و اگر قمر یا عطارد
با و پیوند یا هر دو هم ناظر بودند بنظر نحس سخت تر بود احتراق
زحل در برج خاکی و قمر نحسین و نظر بدهر و همین حکم دارد
شماره دوازدهم مریخ در عاشر طالعها دلیل نمودن آتشها بود در هوا

دلیل خشکی سال بود
بروج آبی و مریخ یا آتشی

خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی و مخوس شده باشد و اگر عطار
یا قهرا بخوابد یا ناظر بویید بعد از وقت سخت تر باشد و دزد و راه
بیدارید یا دزد نب و چون یکی از این علامات بیدارید و جرم شمس
نون یا سرخ نماید از فتنه زودتر بیدارید و قوی تر بود و اگر دزد و راه
از طرف مشرق بیدارید فتنه و تشویش از آنجهت ظاهر شود و زودتر
در آن جهت از عظیم کند و حکم دیگر همین باشد اما گفته اند دزد و
در مغرب ظاهر شود و آنرا و دیرتر بیدارید از هر جهت که دم او بود
آنجهت خراب شود و لشکرهای پیکانه از آن طرف در آیند یا شاه
و سروران و اکابران و کاتبان را نکبت رسد و بقتل آیند و اربابان
بلا و نقصان کند و قحط شود هوا بد گردد و بیماریهای صعب
بیدارید و یا افتد و مرگ فجایه و دزدیها و خیانتها آشکارا
و جرمها شود چنانکه در پیش شرح رفته است اما آنرا آن در آن
اقلیم و ناحیت و بلد ظاهر تر بود که او بوعت او کند و یا او را
پنهند و در شهرهای که منسوب بود بدان برج که در وی طالع
شده باشد و مثلثات او یا در عاشران شهرها و آنرا و عظیم
تر یا بد آنست که در فساد عالم امان بزرگ که عمره بطلمیوس
شرح را شرح کرده است غیر مولا نام معظم حکایت میکند در
آخر کتاب وقتی دزد و راه نمود در مصر و قریب بکشت و طاق

مهد بقتل رفت و زود بقتل خشک شد و لشکرهای پیکانه درآمدند
و مبالغی نسا دهای رفت از و با و قحط و حرب و خیانتها اما آنچه مایه
که در بیت و هفتم رمضان سنه ۴۶۲ هجریه دزد و راه بیدارید در
شرق طلوع اسد در صبح افتاب در اوسط اسد در بن شب کسوف بود
تحت الاض قریب یا زده اصبع و بزرگی دزد و راه مقدار سردی بود
و دزد و راه سر به بالا میگرد و چنان که میسوزد و دزد و راه
میبرد و می کسرت و متلاشی میشد و او بر زمین تبت و بلاد
شرق و ترکستان و کاشغر و فرغانه و ماورالنهر و خراسان
بگذشت و هر شب خور و تری نمود و از طرف جنوب غارت گشت
بیت و دزد و راه و الحمله و مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز
بود چون بیدار شده بود از آن بود که در شرق خلافتها و جرمها
قام شدند و پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدند و قحط بیدید
شد چنان شد که گفتند که شاه در آن زمین نمی رود و پادشاهی را آنچه
از پادشاهان مقام زنده ماندند روی بترکستان نهادند و کرم
که کوخچه و دزدی اشکارا شد و راه در بنیامد و شفقت مادر
از فرزند برخواست و نا امانی و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکریان
پیکانه درآمدند و در ماورالنهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر او بقتل آمدند

آن بود

می نمود

و با و بیماری

و نوا نگران درویش شدند هر سال و با حفظ وقت بی بود و در خراسان
 از کرد که براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل کرد و اسیر
 بیرون آورد و حرمهای قوی رفت و شکسته و فوسید با زکشت و بیاورد از شهر
 بعله اکلمه و فالج باطل شد بعد از نه سال از خراسان در آمد و قتل عظیم کردند
 و باقی خلایق را بطرف سجیون کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند
 سره کورت اللهم احفظنا من هذه الشدايد **ثوره سیزدهم** در تغییر حال
 هوا بسبب تریب بعد کواکب از آفتاب چون قمر اجتماع بیرون آید تا تریب
 آفتاب نرسد تری کند و از تریب تا استقبال کوی کند و از آنجا تا تریب دیگر
 خشکی کند و از تریب ثانی تا اجتماع سردی از اجتماع تا استقبال آید
 النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگر آنست
 که قمر از تریب اول آید النور است تا تریب ثانی و از آنجا ناقص النور است
 تا تریب اول جهته آنکه نور و ظلمت بوقت تریب در جرم او مساوی است
 و چون از تریب اول بگذرد و نور غالب شود بر ظلمت تا تریب و از آنجا
 ظلمت غالب شود تا تریب اول **اما** سه کواکب علوی چون از اختراق بیرون
 آیند تا بمقام اول نرسند تری کنند و از آنجا تا بمقام ثانی خشکی کنند و از
 آنجا تا اختراق سردی کنند **اما** اگر کواکب دلیلی سردی کند و دیگری دلیلی گرمی
 خشکی و دیگری دلیلی تری جایها مختلف از هوا بدیداید بحسب قوت

لشکر

اما قمر

هردو

و دیگری دلیل

نصف

و ضعف هر کواکبی و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کرد
 و احکام مناسب امتزاج کواکب کردن و تفریق کردن و قوت هر یک را از
 دیگری تا احکام صواب بود و نگاه باید داشت هوا تا حیث را چنانکه در پیام
 یا یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه گفتیم و فصل سال را **ثوره چهارم** در تغییر
 حال هوا بر وجه طبیعی که هوا صافی باشد و وقت طلوع و غروب شمس و در آن زمان
 کرد و او را لونی و رنگ و بصری اثر ماند و با شعاع او کشیده نماید دلیل
 با ادها بود و اگر سپاه لون نماید یا بسری زند یا در پیش او سپید نماید
 یا اگر دانه ابرو باشد دلیل بارندگی بود و سردیها **اما** پیش از اجتماع یا استقبال
 بیسه روز بنگرند در موضع قمر و همان شمس گفته شد در قمر طلوع آرند
اگر موجود بود حکم همان است که در شمس گفته ایم و اگر کرد او را بر نماید و آن
 در ابرو چنان نماید که بیداری حرکت میکند اثر او قوی تر باشد **اما** اگر کواکب ثانی از آن
 چیم باشند بر کمتر نمایند دلیل بادهای باشند و بارندگی و اگر آنها در این بینند
 که از آنها بخواهند دلیل بادهای بود از آن جهت که او بر دانه هر چه بینند بادهای
 مضطرب جهتی ترتیب **اما** نمودن قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا
 صافی بود دلیل سرما باشد **و اگر** هوا صافی نبود دلیل صفا هوا باشد
 و در مشرق دلیل سرما بود **ثوره پنجم** در احوال حرب و فتنه و از ده
ثوره اول در دلائل حرب از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ است
 و زحل و عطارد و انصالات نحس میان این کواکب و موضع مریخ و زحل

صفحه ۱۸۴

عبد الوهید

مشرقی

و دهم **مربا** آفتاب لیل بادشاهست و دلیل مدعی و خارجی و زهره
 دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت قرآن میان دلایل نظرهای
 بدافتد در مدت قرآن حربها و فتنها افتد پس اگر شتری سینه بوده باشد در
 قرآن مدعی و خارجی را وجود باشند و اگر مرغی وقت تحویل سال قرآن بازماند
 قرآن در خانه شتری باشد خارجی و مدعی را لشکر جمع آیند **اما**
 وقت پدید آمدن احوال انگاه بود که آنها را طالع قرآن یا انتها بروج قرآن
 یکی از دو خانه شتری رسید پس اگر مرغی در بروج آنها یا طالع سال
 بود رعیت یا خارجی و مدعی باشند و اگر مرغی و شتری ناظر شوند قوت
 بیشتر کنند و اگر شتری در عاشر سال بود خارجی و ملک رسد اگر در یک
 خانه بود قوت نیابد و اگر در خانه هم بود یکو نزد و اگر در چهارم باشد
 در آن بلد یا ناحیه بود اگر در دوازدهم بود در ماند و یکو نزد و اگر در هشتم
 باطل کرد **اما** اگر مرغی در خانه ای زحل بوده بوقت قرآن مدعی و خارجی را
 زود باطل کنند مگر در جدی که اندکی قوت دارد **اما** در وقت خروج
 مدعی اگر زهره نیک حال بود صبح رود و اگر در آن وقت نظر علویین
 باشد بودت هم دلیل صلح و خیر بود **اما** اگر زهره و قمر بودند رسول فایده
 دهد و اگر نه دهد و اگر بد حال بود سبب فساد شود **مربا** دوم در دلایل
 جزویات تربیع و مقابله مرغی و زحل در وقت تحویل سال دلیل حرب
 باشد در آن سال یا فصل و اثر تربیع کند و این احوال وقتی پدید آید که نرسد
 مگر باشد

و عوام

یکو حال

خبر

مرغی زحل رسد یا بشعاع تربیع یا بمقابله او یا وندی از او تا طالع هر دو بخار و
 نه دقیقه هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی حرکت وسط آفتاب بر
 توالی و بدتر آن بود که بعد میان مرغی و زحل همان قدر بود که میان وندی و زحل
 یا بشعاع بر توالی پس اگر چنانکه بدان مدت که سیر مرغی زحل رسد تیرا و نرسد
 بدان محسوس رسیده باشد یا بشعاع محسوس فساد و شر ظاهر تر باشد و اثر قرآن
 نحسین زود تر ظاهر شود و در تیر بر دارد خاصه در اول فصل تابستان و
 قوت مدعیان و خارجی بود **مربا** سیم مرغی تحت الشعاع در ابتدا سال یا فصل
 فتنها و حربها انگیزد و شپخی رود و قتلها در زمان و اگر در وندی بود
 و آن وندی بروج منقلب بود سخت تر باشد خاصه که در وندی از دیده بود
 مرغی و بدتر انگاه بود که این اتفاق افتد در انتهای بروج قرآن **مربا** چهارم
 اگر مرغی در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی یا پادشاه خلا
 کنند و عداوت اندیشند **اما** اگر بمقابله او دشمنی و مخالفت آشکار شود
 و در وندی و قتلها و فتنها افتد خاصه که مرغی در بروج منقلب باشد و هر آن
 درین وقت مرغی راجع بود پس اگر بمقابله آفتاب از زحل باشد مرغی در
 میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابی جایها بود و در خوف باشند و بیایان شوند و
 بیکو نیز تدابیر اجتناب کنند در وقت استقامت اگر مرغی سال خداه بود
 بپراکنده بروج قرآن یا خداوند طالع سال بود و دشمنان را تیر کنند بر
 پادشاه خاصه که در موضع بر بود و دلیل کرد از حربها انگیزد پس

درین وقت

آفتاب

خانهد

وازاغا

اگر مریخ بتوابع افتاب از برج آتشی نکر دشمنان پادشاه انقبل مشرق
 آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است **و اگر** مریخ بتوابع خد او ند خان افتاب
 بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانه غریب هیچ تراز جونا نباشد
 چون از وبال بیرون آید و در روی کند و روی محبوس نگذارد و هیچ خانه از خانه ای
 غریب به تر از خانه قوس نیست که از خانه بیرون آید و روی بشرف دارد
 فی الجمله آنست که نصف مریخ در ابتدا و سال و فصل از منزل دلیل فتنها و تشو
 و قتل بود **ثمه پنجم** چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بهم السعادت
 یا بهرم الغیب نکرند بولایت دلیل غریبها و خیانتها بود و کشتن و راه
 زدن و فتنه و حرب **و اگر** زحل بود بجای مریخ و با افتد و تنگی و خواست و ظلم
ثمه ششم در مبدای سال و فصل بنکرند در برج انتها طالع و کلات پادشاه
 یا انتها طالع جلوس او هر کدام که از آنها موجود بود و مریخ در وقت پادشاه
 از آن طالع خاصه در علمش دلیل فتنه و اضطراب و احوال پادشاه بود و
 بدتر آن بود که اندوخته و اق طالع سال افتاده باشند **ثمه هفتم** اگر مریخ بوقت
 حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او را بود **و اگر** در نیمه ای
 ظفر لشکر مشرق بود که او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است
اما ابو نصر مغیری که از افعال حکام استی گوید که مریخ از ده
 درجه ثور یا ده درجه اسد مشرقی بود تا ده درجه عقرب جنوبی بود
 و از انجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از انجا تا ده درجه ثور شمالی بود

پس

پس مریخ در هر ربع که بود از این ارباع ظفر لشکر آن طرف را بود این قول
 از اسرار هر س حکیم است و هوادرین الینی علیه السلام و ابو الجحامد
 غزنوی در کفایه آورده است **ثمه هشتم** اگر وقت آنکه مریخ دلیل فتنه
 بود حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکر در خاصه
 بنظر مروت فتنه ها محبوت بود **اما** بفعل نیاید **و اگر** بفعل یابا نکند
و اگر آن سعدی قبول بود و قوت دارد مانع از طبیعت آن سعدی بود و
 موضع او **و اگر** مریخ در خانه های سعدی بود چون آن سعدی راجع گردد
 لا مفسدان از فساد بازمانند **اما** ظاهر شود بدی ایشان **و اگر** مستقیم
 بود ظاهر نشود **و اگر** بود بجای رسد **ثمه نهم** در استخراج سهم کرد و سهم
 دلیل حرب اندکی بروز و شب از درجه افتاب گیرند تا درجه هفتم
 و از طالع بپس کنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ گیرند تا قمر و
 از موضع شمس بپس کنند پس اگر مریخ یا یکی از این دو سهم بود یا بنکر
 بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در و تدوان و تدویر
 برج آتشی باشند **ثمه دهم** اتصال شمس با مریخ از خطوط سعدی
 نصرت پادشاه بود و نظر عطارد یا شتری مروت دلیل بسیارند
 خزنه پادشاه بود و راستی مستوفیان **ثمه یازدهم** قوتی ذاتی مستوفیان
 بر سهم السعادت و سهم الغیب دلیل تندستی ملوک و سلاطین و
 باشند و قمر یا اسد در وسط السماء زیادتی دولت و ملک پادشاه بود

نگاه دارند حکمت چنین طریق بوده باشد اما آن قوی تر باشد و قیاس و قران
 دیگر چنین است **دفعه دوم** در کمال جزایات چون آنها طالع قران بدیم رسد صاحب
 دوران کوکب بود کند او تحت این دیگر بود و قیاس چنین است تا سال حشم صاحب
 دور باز کوکب اول شود پس اگر برج آنها در دوم برج قران باشد و او مسعود بود
 و سال خدا قوی حال و صاحب در مسعود دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیاری از
 و تنزی بازار و روی معاملتها و معاونت مردم با هم دیگر و اگر بر سر دلیل بدها
 بود حکم بر ضد بود اما چون آنها بخانه سیوم رسد و سال خدا قوی حال بود و
 صاحب در دلیل ساز کاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها
 و طلب علم و طاعات و نیکی افتقاد و باز رکابها با نفع و اگر در کمال بد حال
 باشد حکم بر عکس بود و انتقالات بد اختیار اما چون آنها بخانه
 چهارم رسد و سال خدا صاحب در مسعود یا مسعود بود دلیل با دانیها
 بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری ارتفاعات و قوت کار دهفت
 و عواقب امور محو بود و مسود کی خلاق در او طمان و اگر در کمال بد حال
 بودند مردم جایها خراب کنند بامید باد افی و خرابیها بدید و حال
 ارتفاعات و کشت و زرع بد بود قیاس هر دو از ده برج چنین است
 و سال خدا و صاحب او و چون منسوبیات بروی معلوم شده است
 و او تار طالعها احکام مناسب آن برج نهند که آنها بد و در سیده
 باشد چنانکه مثالش ما بعد مادم نمودیم سال سیزدهم آنها برج

بایرج قران

سعد

اصل

اصل رسد اما در نوبت آنها هم بر هر ما و کوکب اصل نگاه دارند که این
 برج آنها در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف و صاحب و همچنین
 و درین سال چگونه است یا خلاف آن پس اگر در وقت برج مسعود
 بوده باشد چون تربیت بد رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر نحس
 بوده همچنین از خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد
 و درین وقت غش بود فساد افتد در منسوبیات او از مردم اجناس او و
 اگر سعد بوده باشد و قوت و قوت درین وقت نیز سعد بود عزت مدلولات او
 بکمال رسد اما اگر بری نحس بوده باشد درین وقت نیز غش بود
 احوال منسوبیات او بد بود و اگر درین وقت سعد باشد منسوبیات
 او بهتر گردد و قوت کوکب چنین باشد اما هر سال که برج آنها مسعود
 و سال خدا دلیل سعادت احوال خلاق بود و ایمنی و فراخی و تنزی
 بازارها و روی باز رکابها اما اگر در برجی آنها کوکبی نحس بود
 فساد حال منسوبیات او بود و از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس
 و احوال هوا همچنین و اگر سعد بود عزت مدلولات آن برج و آن
 کوکب و نیکی حال خلاق و هو و نظرهای سعد و نحس و کوکب یا
 در برج آنها که بوقت قران افتاده بود نیکی و اعتبار کنند درین وقت
مهره سیوم که برج آنها موافقت کند با طالع یا پادشاه یا بانهاء
 طالع یا عاشر او یا بانهاء طالع جلوس او یا طالع تحویل او دلیل قوت

کوکب

حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین و اگر در لایل سعد بودند
 بوجه احسن باشند و نظر بعد کند و انصاف و اگر بخش بودند جوهر
 ظلم کند و مکر و هات رسید **ثمره چهارم** اگر در جزو قون یا طالع قرآن یا طالع
 سعدی بوده باشند خسوف کلی یا خسوف کلی اتفاق افتد در هر وقت
 یا موضع طالع آنها خسوفات افتد یا در آن خانه قرآن بخین شود
 یا از دو بخش یکی بدین رسد یکی احوال پادشاه بود و خلاوندان دولت و
 خوف و مکر و هات خلائی و اگر این احوال در قرآن واقع شود پادشاه یا
 بکشد و فساد کارها شود و تغییر احوال صاحب دولتان و تو انکران
 باشد **ثمره پنجم** در هر برج که سعدی بوده باشد در وقت قرآن یا ناظر سعدی
 چون نوبت بدین برج رسد سعادت بدیداید از جوهران سعد و اگر بخش بوده
 تفاوت رسد از جوهران بخش و حکم احوال پادشاه از آن برج رسد **ثمره ششم**
 در برج که یکی از دو پسر بوده باشد بوقت قرآن خاصه یا بر اعظم خون آنها
 و نزدیک پادشاه بدان برج رسد زبانی قوت حال پادشاه بود و بنرکان خاصه آن
 برج موافق او تا در طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادت یعنی و اگر
 سهم السعادت بود تدبیرها کند در کار ممالک و سعادت او دلیل
 را بهای نیک باشند و خوش است از لیل را بهای بد و ظلم **ثمره ششم**
 در احکام خسوفات و خسوفات هفت **ثمره اول** در لایل
 کلی خسوف را انوری عظیم در احوال عالم خاصه آنرا که در وسط السعادت

یا بری که در وی
بوقت قرآن

انها

خسوفات

بود و خسوف بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاقان و خادمان و زنان
 و زنان حامله و بچکان و کیت مضرت خسوفات بقدر کثرت خسوفات بود **مثلا**
 اگر خسوف یا خسوف کلی باشد آنرا و عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در اتفاق
 چندین موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستوی بود بر طالع خسوف و خسوف
 و برج هر دو را و مدبر باشد با حوال خسوفات پس وقت باشد که مدبر بشکست
 بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر نشیند و دیگران را در مزاج شرک باشد کرد **ثمره**
 اگر کوکب نایبه وقت باشد که کوکب بدین شایسته بود و فعل او ظاهرتر
 باشد و باز فعل دو کوکب علوی از خسوف قوی تر بود و کیفیت مضرت بر صفت
 مدبر باشد **ثمره** کوکب نایبه شاید که مدبر بود و اگر خسوف یا خسوف در برج
 طلوع او اتفاق افتد یا در برج غمی او **ثمره** اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد
 و تنگی مهرس و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستوی شوند و از ایشان
 شقت و رنج رسد **ثمره** اگر مدبر مشتری مضرت از امر معروف بود و نه منکر
 و راندن حق و طلب حقوق شرعی و از ثمراتی چنینها خاصه اطعمه و زود از ثمرات
 گردد و طبقات مشتری مستوی گردد **ثمره** اگر این هر دو کوکب علوی مستوی باشند
 ظلم بدیداید در صورت عدل و خوف بدین پدید بر صفت این و قیاس کوکب دیگر
 همین است **ثمره** اگر هیچ کوکب مستوی نبود مضرت او از مزاج آن پدید
 و از ذات خسوف یا خسوف و امکان دارد که چون خسوف کلی باشد بیشتر
 او منکسف کلی باشد یا بیشتر او منکسف گردد در برجی استغنی از ذوات الاذن

از سفلی

چیزها ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط کرده فسادها افتد و حرب
 و مقاتله شود و بادشاهانرا بیکت رسد و تبدل احوال و اهلها چنانکه در
 مقدمه گفته شد خاصه که شمس بد حال بود یا نحس یا نحس خاصه در آخر
 قرانی یا آخر ولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **مشره دوم** اگر
 خسوف یا کسوف بر درجه طالع شخص اتفاق افتد نیا فی رسانی و
 جان آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه که در عقد
 ذنب باشد و اگر مرکز عاشر افتد بدی حال عمل و دولت بود و الم از بادشاه
 و اکابر و اگر در بیت المال بود فساد حال مال بود و معاش و خوردن
 چیزهای مضر و حکم بیوت دیگر عین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع میر
 یا سهم السعادت اتفاق افتد سواد را خوف بیماری بود و علتهاء مهلك و
 فسادها از خارج و داخلی **اگر** در موضع سهم الغیب افتد فساد موتها باطنی بود
 و رونق عقل و نقصان رای و تدبیر **مشره سیم** بآل مضرت در کسوف برج ابوق
 و طالع او و موضع او و مدبر همه و برج پس اگر تدبیر در برجهای بادی بود
 مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و مرقن با دهای
 زیان کار و بوجن غمها و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات هم شکافه
 بود و در نباتها و غارها و خود دینها و زلزله و خسف باشند و سربا و بدی
 راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت در راهها باشند و مسافران در بای
 حیوانات آبی و جواهر و فساد زهر و سیم و جواهر و بودن کرمان و شکستن سزا

در وقت هر يك و فساد گوی سفندان و بز و اسب و چهار پا یا بی **اگر** مدبر
 در محل باشد فساد شکلیها بود و آنچه در بهار و بهار و میوهها و اگر در بهار بود
 فساد میوههای پرمای بود و تغییر هوا و اگر در توج انقلاب افتد خراجها
 بود و تغییر عادتها و مضرت از سرما و کرم **مشره چهارم** اگر مدبر در محل باشد فساد
 از انواع چهارپای بود که بر محل بنشیند و بدید آید و هوا درشتی و سرما و
 و ابرها و صفتها و هم و با بود و مضرت در حیوانات بزرگ و بارگش و فساد
 شایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقر و کوشه نشینان و اگر مشتری
 مدبر بود بر آئین در طلب مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی بداید و
 نتایج حیوانات بسیار بود و هوا با اعتدال گذرد و غمها باشند و با دهای
 خوش جهد و اگر مرغ بود فساد بدیداید از خشکی هوا و افتادن خصوصتها
 و قتلها و بیماریها که مرغ منسوبست چون تهرای دایم و بر آوردن خون
 و اسقاط محل و آنچه یاد کردم و بودن دزدیها و خیانتها و خسوف عموم
 بود در وقت و نقصان بارندگی و نمودن استهزاء و فساد اشجار و تغییر
 حال لشکرها و بیماریها در کوف سفندان و اسب و بز و شکستن سربا و
 در هنگام او بود و بودن از جیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری
 بود و در مردم ظاهر شود و طلب تو بیج و طرب و معاشرت و تند رفتی
 بود و روی مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و اساس کارای
 کردن و از نانی برده و بلبوسات و خوردنهای **اگر** عطارد مدبر بود

وآلہج

از ارباب عالم و
بدانند که ما نیز
در آن ربع بیشتر باشد
صحر

[illegible]

و قوع کسوف و خسوف
ماصل الی یساعدا و دقایق
براقع را بیان نماید
کبریم نایدت مغفم
۱۲۲
معلوم شود

در احکام بیت حادۀ
پنج عشره
عشره
شعبه

اول در کیفیت احوال مولود پنج غره **مشرع اول** در مقدمه این شعبه طالع مولود عبارت از آنی برج است که بر افق مشرق باشد بزمان ولادت در افق که بجه از مادر جدا شود و دانستن درجه آن برج بالت حاجت باشد و هیچ الت بهتر از اصطلاح نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر غایت معلوم کند از روز یا شب و از آنچه طالع استخراج کنند و این همه عملها در پنج شرح داده اند اما اگر محکم حاضر نبود و التی نبوده باشد و آن زمان فوت شود و دریافتن آن ممکن نبود پس استادان این صنعت طریقهها آورده اند و آنرا نمودارات خوانند تا بدان عملها درجه طالع محقق شود بوقتی که بجم را خبر داده و نند از زمان ولادت پس بجم آن زمان را تخمین کند و بگوید از روز یا شب چند زمان گذشته و از آن ساعت درجه طالع او تا دشت کنند و بر غور عرض کنند اگر موافق افتد با طالع تخمین بدان اعتقاد کنند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد طالع درست کند و باین تفاوت جز و او پیش و گم از نیم ساعت تا کم از نیم بود و جز و این صلاح دشوار پذیرد اما در وقت طالع تخمین عمل نمودار چون معیاری و میزانی است و نمودارات بسیار است

چنانچه
آن بر روی اعتماد هست نمودار مسقط النقطه است که منسوب به هر س حکم است و در پیش وایات این هر س ادریس بجم است علیه السلام پس قول او است که موضع قمر باشد در وقت ولادت مسقط النقطه طالع مولود گردد و طالع مسقط النقطه موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد از نمودار بطلیموس است پس قول او است که هرگاه که درجه طالع وقت مثل تقویم گوئی شود که مستوی بود بر جز و اجتماع یا استعجاب شخصی از انسان در وجود اید و بعد از آن نمودار تیسراست و آنرا بر دشت باز خوانند و دیگر بزرگان از دانش اسکنند و ماسک⁴⁰ مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نموداری کرده اند و ما این عمل را از جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب این مسوده احکام است و لیکن در پنج هر یک را روش گفته ایم و مثالها غوده ایم و طالعهای ارتفاع بلبل و نهادی و آنچه بکار شود آورده **مشرع دوم** در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلیموس است که بنیاد و فریض ادی بر هفت قوت و هر قوتی منسوبست بگوئی **اول** قوت طبیعی است و او بقدر منسوبست **دوم** قوت حیوانی و او بشمس منسوبست **سوم** قوت شهوانی و او بر هره منسوبست **چهارم** قوت تذکرات و او ببطارد منسوبست **پنجم** قوت غضبی و او بر مریخ منسوبست **ششم** قوت نفسانی و او بشتی منسوبست **هفتم** قوت ماسک و او بر حمل منسوبست

پس اگر این کواکب بر امان مثال هفت جسم اند بر زمین و چنانکه
 نهم هفت جسم که بر اند در جو زمین بود و از انجا باصل و
 و هر بخری بقدر استعداد خود میگیرند و از آن رسیدن و قبول
 کردن نشوینا حاصل میاید همچنان اثر قوت نفس کل هفت کواکب
 می بیند بواسطه فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب بارکان او
 بعد رسد و از آن اثر مواید موجودی شود و مولود در این
 قوتها و استعداد قبولست این قوتها در زمان موار کشت می گردد
 بقدر هیات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان
 و ثمرات آن مرد را بم ترتیب این اجرام از قوت بفعلی آید و هر یک
 در وقت خویش بمقدار قوت ^{خود} بخیر و بداء حال و استعداد قوت
 موثر که مولود است پس حقیقت شد که حیوة و عمت و سعادت
 و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال این که از صفات انسان است
 ادی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر قوت کواکب است و اجاب
 کند که در ابتدا حال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت
 معلوم کنند تا از انجا حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت
 انست که از سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب است و شقا
 از ضعف و مخالفت پس هر کدام که کواکب با قوت تر بود در بدان
 حال اثران در مولود ظاهر تر بود **اما** حالات و وقت زادن اگر بوج

اشجار میرسد

موثر

بروند طالع مادر بود و ان بوج مذکور باشد وضع محل او امان
 بود و اگر مولود مذکور باشد و پدری در بوج مذکور خاصه نفس ان
 فرزند بسلامت ماند و اگر مولود مونث بود و پدری در بوج مذکور
 خاصه نفس همان است و اگر زن حمل دروند طالع بود دشواری باشد
 و اگر در ششم بوج خوف مرکب باشد و مریخ و زنبیر درین سه
 خانه باشد **نموده سیوم** در تحت طالع و ولادت حکم هر مولودی از
 طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه
 باید که باشد و در یافتن آن زمان در وضع نجم نباید نبود از
 اعتماد بر ^{اعتماد بر} سقوط معلوم میشود **اما** طالع و ولادت باشد و طالع سقوط
 نطفه را اثری باشد بی شبهت **اما** وقتی که مولود در رحم بود
 چون موجود کشت از حال عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر است
 پس حکم از آن برخاست و پدری نشست پس شناختن کیفیت و کیفیت
 حالات مولود و قابلیت و صفتهای حمیده و ذمیمه او درین وقت
 ضروری باشد چون این اصول معلوم شد واجب کند بر هر
 عاقلی که بمنزیت عقل و فضل ارسته بود و دانستن احوال کواکب
 و بروج در زمان ولادت تا از انجا معلوم کند سعادت و شقاوت
 مولود از داخلی و خارجی و حیوة و عمت و هر صفت که ادی را در
 بود **نموده چهارم** در احوال مولود بعد از ولادت بجه بعد از آن
 که از مادر جدا شود بمنزله غوره بود از آن جهت که ادی بر مثال

حکم

بد

اعتماد بر

مادر بعد از وضع حمل بچار
 شود که معلوم ماند
 اگر هشتم

بناقت در قوت های طبیعی چنانکه بر غرض حکم انگری توان کرد
 تا آنکه که در وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز حکم نشاید
 کرد تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسان تمام نشود چون حرکات
 و سکناات و برآمدن دندان و قوت نطق و امثال این در مدتی چهار
 سال شمسی باشد و این چهار سال شمسی را مدت تربیت خوانند اما
 دلیلهای تربیت مولود درین دو نوعست خاص و عام خاص در چه
 طالع است و صاحب او مستولی او و نواست و قهر خود مخصوص
 است باحوال بچکان ازان روی که چهره مناج قدر دارد که سریع القوس
 است خاصه صاحب نوبت قهر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت
 شمس باشد از روی فردا ریت پس اگر طالع و صاحب او و هر دو و نورو
 ادبای مثلثات طالع خاصه رب اول سعود باشد و بهمدکن ناظر
 خاصه در او تاد بود و جایگاه خود مقبول بود و شوشه مولود
 تند رست بود و باشته او در اعر و عزیز در میان عشایر مردم و باشد
 تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل نیک حال بودند یا هم میانه سال بودند
 تربیت مولود و احوال او وسط گذرد مناسب این دلایل و مواضع هر
 يك اما اگر وقت دلایل یکی از اینها بر نوبت بکسوف یا خسوف
 نحوس باشد یا بخدا و ندیت نامن یا رابع اگر ان کوکب نحس بود مولود
 زود میرد خاصه صاحب نامن یا رابع میخ بود اما اگر غنی در دم
 طالع باشد مولود غذا شوار بریزد و اگر قمر پس از اجتماع یا استقبال

و این

و ادبای مثلثه طالع و غم
 شمس است و قمر اناکم
 بقای مخفی بقوت

ابلیت در

مقدم بر طالع یا بعد از و کادت نحوس کرد در ضرر قوی باشند و اگر سعود
 بود نفع قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در و بال باشند یا همو طیا
 راجع یا ساقط یا عتوق مولود میماند و اگر قوی ترین دلایل با قمر
 عصور بود میان دو نحس در يك برج یا دو برج خاصه که در برج او
 باشند مولود پلور و د میرد یا بدست مریمان در ماند و معیوب کرد و
 خوار و عیبار و در ان عضو بداید که بدن برج منسوب باشد خاصه
 که برج قمر معوج الطلوع و بدتر ان که خانه ششم اگر قمر یا دلیل دیگر در
 میات سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کند و شفقت و
 تربیت تمام پیدا اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود
 از مادر تربیت نیابد و بدتر ان بود که خانه عاشق یا رابع و صاحب هر دو
 بد حال بودند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر
 بعد از سه روز قمر بسعدی رسد در و تد خاصه که ان سعد زهره
 بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو و مولود غذا نیکو قبول
 کند و اگر نحسی میوند یا بد نب رسد شیر نقصان کند و مولود
 غذا نتواند قبول کرد **شهره پنجم** در اقسام تربیت مولود تا مدتی
 اول چهار سال رب مثلثه از طالع تربیت مولود است از وقت و کادت
 تا مدتی یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل او سطا است و ان بعد از
 یکسال و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل

تربت او را خراست و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام بها
 سال پس هر کدام از این ارباب مثلثات که قوی حال و سالمت از مناجس
 مولود در نوبت تربت او تن در دست تر باشد **و اگر** بد حال بود سگ بر
 ضد نشیند خاصه که این کوب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر جمع بود
 مادر یا دایه ترك او کند **و اگر** این کوب در عاشر بود و غص یا غش
 بود یا هابطه را فلاك خود یا غشی دیگر بود بدین صفت مولود را
 جای بلند در افتد یا در چاه افتد **و اگر** برج اشقی بود در شوره اش
 دان در افتد **و اگر** خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود و آن کوب
 صاحب ثامن بود مولود میبرد **و اگر** صاحب سادس بود عی در
 بدیدار در آن عضو که بدان برج منسوبست یا آن کوب و اثر اغویم
 که حمل دلیل است و اطراف او و برج او و طالع مثال او و دوازده
 خانه **اما** اگر آن کوب مسعود بود یا نظری سعدی مسعود شده باشد
 و صاحب طالع بودت ناظر بود مولود را رفت برسد **و اگر** رسد
 صحت یابد **و اگر** سعدی در او نادر بود یا هشتم مولود بسلامت
 ماند و زحمت نیابد و الله اعلم **شعبه دوم** در اخلاق مولود
 شش نموده **نمونه اول** در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردمی
 مردم بود و خوی بسیار است و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه در
 مردم لیکن اصل هر سه قوت است یکی عقلی که منسوبست به طارد

دوم غشی که منسوبست به برج سوم شهوانی که منسوبست به زهره و
 فروعات این سه اصل حد ندارد بسبب مزاجات این کواکب یا یکی
 و با کواکب دیگر و بودن ایشان در برج هر یک **اما** امتزاج عطارد
 با مشتری دلیل قوت عقل است و راههای صواب و طلب علم
 نافع و عودن دیانت و امانت و حق گذاری و عدل و انصاف و
 نظر بحقایق اشیا و امور آخری و مانند آن **اما** امتزاج عطارد
 و بارحل را بهای بد باشد و خطا و جستن علوم مطعون و
 رسنده بود بغور معانی و باریک اندیش باشد و کارها و چیزها
 اما اگر امتزاج با مریخ کند رایها و پر مکر و حیل بود و طلب حروب
 کند و خدیت و نیز عجات و سیمیات و مانند این و سخت
 باشند و موزی بود بسیار غضب **اما** اگر امتزاج با شمس کند رای
 او بسواری بود و ملکی و امیری و دانشنی علم سهامت و زور
 کننده بود و منکر و نظر او بکارهای حکومت باشد **اما**
 اگر امتزاج با زهره کند رای او عجاشرت بود و مناکحت و
 طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و او باد
 و تملطف و خوش سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر بامور
 شهوانی و زینتی و غیره است و اینست از مزاجات کواکب
 که در این کتاب مذکور است و هر یک از این مزاجات را در این کتاب

دین اسلام دارد و اگر استخراج قمر کند رای او بسفر بود و مساحت و حرکت و علم است
و ملازمی و نظر و امور را شمار دارد **اما** اگر مزاج دو باشد کوکب اتفاق افتد با عطارد
مزاج همه را ترکیب باید داد چنانکه در اول کتاب نمودیم و غالب را از مغلوب جدا کردن
در معطر از مزاج و بنای احکام بدست ندادن و دیگر از اثر هکایت و ساختن و بر حسب این
اتفاق سخن را بدست **اما** اگر عطارد بدست خود قوی حال باشد او پیشوای بود
کرد و مردم برای و تدبیر او تسک سازند و قول او محبت باشد **اما** اگر او
ضعیف باشد مولود کم ندید بود و از شاگردان یکی باشد و **اما** اگر قوت
عارضی در مولود قوی حال بود در هر علم که باشد و در آن مشهور گردد
و محترم و باجاه **اما** اگر سعیدی سعود بود از هر علم که داند منفعت بگیرد و اگر
مخوس بود بجنس حضرت پیدانایم بداند **ثوره دوم** در دلالات خاص
و عام درین قضیه دو نوع است **اما** عام را دلیل کوکب است و بروج و کوکب
عطارد است و زهر و مریخ و قمر شریک ایشان اما از بروج جونا و سینبل و میزان
دلیل قدرت آید و اسد و عقرب و جدی دلیل غم و سینبل و میزان و قمر دلیل عقابند
و ثور و عقرب و حوت دلیل موافقت و دلایل خاص طالع است و صاحب و مستولی
او و کوکب بهتر و قابلند بر قمر و قوی تر هم کوکب بهتر است خاصه که در وقت طالع
عاشق بود و آن موضع خانه شرف او باشد یعنی از وی کوکب مستولی خاصه که ضا
طالع بود و بعد از آن قابلیت بر قمر هرگاه که کوکب در صورت طالع بهتر بود مدار
خلق مولود بر مزاج آن بهتر بود **اما** اگر مزاج نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد

بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر مزاج قابلند بر قمر باشد
دوم و قابلند بر قمر هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او کوکب ساو و با
پس دیگر ندانند لیلای خلق مولود که عامند در بر می باشند که موافق مزاج
ایشان بود از وجه عام پس حکم خلقت آن مولود از وجه خاص و عام کنند **ثلا**
چنانکه عطارد شریفتر است از دیگر کوکب عقل او و در بر می بود که بعقل منسوب
از آن کم نشد مولود را عقل بکمال رسد خاصه که عطارد مبتدیان باشد پس
هرگاه لیلای خاص و عام جمع آیند مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمره مزاج
آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بدست خود قوی تر باشد اثر آن در
خلق مولود ظاهر تر بود و آنکه ضعیف تر اثر آن پنهان تر **ثوره سوم** در دلایل
جزوی بر اختلاف مولود دلایل جزوی بر اختلاف بسیار است آنچه قریب است
که دلایل خلق یا بیشتر آن در برج ثابت باشد مولود مسکن بود در کارها و با
و آهسته و برای خود ایستاده و متواضع **اما** اگر در برج ذو جبین بود مولود
رنگ آمیز بود و مصنع و خوش گشته بود در کارها و اگر در برج سنبل افتد
مدح و شادوست دارد و بزرگ باشد و دو التفات و خواهد که از هر صغی
و علمی چیزی بداند و آموخته بود با مردم **اما** اگر دلایل خلق یا بیشتر آن در برج ثور
بهمی باشد از مردم خلوت کنند و متنفر بود از خلایق و اگر دلایل راجع بود رای
کودان بود و برکت چهره آن کند و در کارها متقدم ماند و اگر بر موضع دلایل خلق
خسای مستولی باشد مولود چهره های بوطم و بد مزه را دوست دارد و بوی پنهانی

را خوش کند و فعلهای نابیندیده را قبول کند و اگر زهر و مریخ از طالع
ساقط بودند خاصه در برج بهیمن بودند مولود احمق باشد و بدگوی خلق و بیست
و دروغ اما اگر مریخ قوی بود و زهر شریک او مولود مایل بود بر شرب و فسق و
خجور و لهو و زینت ساختن بطریق عتف و زور و عریه کند باشد
اما اگر قوه زهر را بود دلیل همان کند اما لطیف و شیرین بخیه و مریخ بازی و
اگر قوه مریخ را بود بشکست عطارد مولود دروغ گوی بود محبت و حضور و خلا
کنند سخن خند و بدان چهرها آرد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی
مریخ شریک او مولود غر کنده باشد و غرور و منافق پیشه و تمام را غیبت و
تخریب اما اگر قوه زهر را بود و شریک او عطارد مولود جوینده غرات بود
و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و خندان خوش و شیرین و معنوی و شعر و
عزل و داننده موسیقی و زدن سازد اما قوه عطارد را بود و زهره شریک
او مولود شاعر بود و مبالغه و سخنان غلیظ و خوش گوید
و مبالغه کننده و با موسیقی آشنا و قاصص خاصه که دلایل در برج میزان بود با طالع
برج میزان بود اما اگر عطارد در برج باوان بود مولود شعر خوان باشد و اگر
اگر زهر در برج باوان بود مولود قوال شود خاصه در برج میزان اما این قوتها
از وی ذاتی و عریضه تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفهیم
آن و مستحق بودن بوقت احکام **ثمره چهارم** در احکام سفر دات باید دانست
مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است و محافظت طبع از ضعف دلایل خلق

نایم

و منفعت از چیزهای که سعادت دلیست بر حضرت از خیرت و شهرت یا
از وند و رغبت از صعود در فلک و حمل و کم و نامی از خنوط و جویض و غرت از
شرف و ذلت از هبوط و راحت و محبت از خانه و بیخ و زحمت از وصال و مسافرت
از فرج و اندوه از ترس اما اگر در صورت طالع دلایل موصوف باشند صفات
و در موضع نیکو و قوتهای نایق و عریضه دارند مولود نادان جهان باشد و راسته
صفاتی و اخلاق که شرف و کمال فضیلت انسان بر آنست از خارجی و داخلی
اما اگر دلایل باضعیف و مخور بود و ساقط و تحت الارض بودند خاصه
همگی که طالع ناظرین بودند در مرتبه بهایم بود و بدقیق و ضعیف و بدتر آنکه
دلایل در برج بهیمن بودند یا برج کنک که نه گفتن دانند و نه شنیدن **ثمره**
پنجم اگر عطارد در خانه های رخل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بصوالت
و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانه
مریخ باشند دشنام دهند و بداندیش خاصه در حمل و قدر سازد و کید
کنند بود و خدایت دوست دارد اما اگر در خانه های زهره بود خاصه در
ثور مولود هر گوی بود و دروغ و بیست نند میگویند و عجب آرنده و در
لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانه های شریک بود خاصه در قوس
مولود در پی بود و مدریس و در صورت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه
قمر بود مولود تیز خشم بود و تند و بزرگ باشد و اگر در سنبله بود صاحب باطنی بود
پیش بزرگان و مستوفی و فاضل و پیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کمال

وزیرک و فاضل و نویسنده و نقاش **شماره ششم** هرگاه که طالع شخصی سنبله
اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه بر تپه های عالی رساند خود را
بعقل و کفایت و وزارت و مانند این و اگر طالع موت بود همین باشد لیکن مولود
خود را عمریت قصه و حکومت رساند **است** اگر طالع حورن بود در کارها
تعطیل کند و زیان بود و خود را از مرتبه پاییندزد **و اگر** طالع قوس باشد همین حکم
باشد **است** اگر طالع مال اتفاق افتد مولود خود را به لالت دهد بسبب خیانت و کار
لشکرین **و اگر** طالع میزان بود حکم همین بود و لیکن بسبب زنان و راندن شو
است اگر طالع ثور بود مولود خود را زخمه دارد و ستیزه کار بود و در زحمات اند
و سبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد
اما **اگر** طالع دلو بود مولود دشمنان کن باشد و دوا بدارد و مکار و مخد
و اگر جدی بود مولود کاسه باشد و سخت کوشد در جمع مال و نگاه دارد
است اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و الفت گیرد با عموم
و اگر طالع اسد بود مولود طلب را بآید کند و سروری و پیشوایی و محبت
ملوک و اکابر **است** این حکم مفرد است طبیعی در مرکبات تفاوت کند
شعبه سیوم در صورت و مزاج مولود **شماره اول**
در نمودن دلایل و صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانچه بران اعتماد افتد
بر طبیعت بهتر بود یا بر طبیعت ستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر صورت
طالع کوکی بهتر بود و قوی ترین دلیل بود برین احوال **و اگر** بهتر نبود مستولی

بر طالع مدبر این احوال باشد **و اگر** این هر دو حاصل نیاید حکم بر ستولی وضع
قمر بود **و اگر** او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود **و اگر** این هر چهار دلیل حاصل آیند
آنرا که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانچه نمودیم چون مقدم
معلوم شد دلایل مغرب نیز باید کنیم **شماره دوم** در صورت و مزاج مولود بکابل
مغرب اگر مدبر برین حال رخصت باشد و او شرقی بود مولود سیاه چرده بود و البکین
رنگ و آبادان تن و سیاه موی و سینه او موی ناک باشد و پر بار بود و معتدل
بالا و کران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد **و اگر** مغربی باشد مولود کندم کون
بود و سیاه چشم و لاغر تن و خورد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی
و خشکی بود **و اگر** مشرقی مدبر بود و او مشرقی باشد مولود سفید اندام و پخته
و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او
گرمی و تری باشد **و اگر** مغربی بود او سفید بود و نیکو لون و موی کمتر دارد و
شبه لاجیم و خورد اندام و غالب بر مزاج او تری باشد **و اگر** مزاج مدبر بود و مشرق
باشد رنگ مولود سرخ و سفید بود و از رزق چشم و نیکو قامت و آبادان تن و
میان موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد **و اگر** مغربی بود خورد اندام
باشد و خورد چشم و سرخ رنگ و روی سرخ و اندک موی و کوتاه کردن و غالب
بر مزاج او خشکی بود **و اگر** زهره مدبر بود و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و
شیرین اندام و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و
دراز موی و اندام او زیان ماند و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و

سیاه چشم باشد چشم و نیز شهوت و مزاج او معتدل میان سردی و تری
و اگر مغزیه باشد زنده و سفیدی بود که بزرگی زنده و معاشرت بدست
دارد و جالبه زین و لطیف طبع بود و نیکو بود و بسیار موی مولد بر انداخته
نا پاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطار دم بر بود و مشرق رنگ مولد
کندم کون باشد مایل بسایه و معتدل اندام بود و بارکیت تن و نیکو اندک
و خورد چشم و میان موی و غالب مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغزیه بود
رنگ بگیری زنده از کندم کونی و لا غریبه بود و خورد اندام و بارکیت افزا
و چشم او در معالک رفته و حدقا و مانند حقه نو و نیز نرم و غالب بر مزاج او
گرمی و خشکی باشد و اگر شمس مدبر بود لا غریبه باشد و رنگ و بزرگی
زنده و بزرگ سر بود و قوی بهر معتدل قامت و باشکوه و هیبت و غالب
بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود و مشرق باشد مولود سفید رنگ
بود که بگیری زنده و نیکو منظر و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی بود
و اگر مغزیه بود فروه باشد و سست اندام و نیکو معیشت و بیماری ناک و رنگ
او مایل بود بزرگی روشن و دراز بوی و اعضای او در برکت و نیز کام و غالب
بر مزاج او تری بود اما یاری دهند فریونیر کوکب را چنانکه آفتاب یاری
در و حمل و فو بهی و بزرگی قامت و در گرمی و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد
در اعتدال هر صنعتی و تری مزاجها و حرکت **شرف سیوم** در احکام برجها
بچه کوکب حنه منجم چون در اول مشرق وید مولود تن آور بود و توانا و

قوی جبه و چون منجم راجع شود مولود قوی تن و معتدل قامت بود و جلد
چون مغزیه بود مولود خورد تن بود و ضعیف و چون منجم استقامت
بود مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع شوند مولود خنجر باشد
و دون همت و نزار و آفتاب بد و رسید اما اگر صاحب طالع بر ذروه فلک تدو
بود مولود بلند بالا بود و اگر در حوض بود مولود کوتاه قامت باشد و خورد
اندام و طرف زیر او قوی تر و اگر در میان ذروه حوض باشد یعنی در یکی از
مقام مولود معتدل اندام بود و قوی میان و کم گاه و اگر اتفاق چنان افتد
که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج و در آن وقت هم بر ذروه تد و بر پا
بالای مولود از اعتدال بگذرد بدلتی و اگر این اتفاق در حوض افتد
بالای و بغایت کوتاه باشد اما اگر درجه طالع از اوایل برج افتد مولود
دراز بالا بود و اگر از آخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از اوسط بود باعتدال باشد
و اگر بیشتر از ازل درازی یا کوتاهی و فو بهی و لا غری و قوت و ضعف و رنگ
و مزاج چون با هم یکی موافقت کنند مولود را از اعتدال بگذرانند در آن
صفت و هیات و مزاج و رنگ **شعبه چهارم** در احوال حواس و قوتها
نفسان یازده ثمر **ثمره اول** در حواس ظاهر پنج حس است آدمی را اول حاسه
سمع است یعنی شنوایی و از آنها و الحانها بر سطره ای کلی حد و شان از گوش
و تربیت کنند از حد است بزرگتر **ثمره دوم** حاسه بصر است یعنی دیدن اول
و اشکال و حدوث آن از چشم است و تربیت کنند آن شمس است بزرگتر قمر

سوم حاشه ششم است یعنی بوسیدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسبب هوا و حرارت از بوی است و تربیت کنند اوزهره است بشرکت مرغ
چهارم حاشه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین
و حرارت و ازدهان است و زبان و تربیت کنند و عطارهاست بشرکت مرغ
پنجم حاشه لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و کران از سبک و این
قوت در همه اعضا پراکنده است و اکثر در سرانگشتانست و تربیت کنند او
قوت است بشرکت رطل **اما** هر کدام که از این کواکب قوی تر بود و در خانه ششم
و هشتم و از خوش آن حس که بد و منسوبت بجا باشد و اگر ضعیف باشد یا
در آن دو خانه بود یا بعضی مخصوص آن حس یافتن بود و یا خلل **اگر** هم در کلا پاک
بوند از خوش و قوی حال یا بیشتر ایشان بهر یک ناظر باشند و در او تا با مایل
الا و باد بوند دلیل سلاستی پنج حس بود و بر ترقی بود آن قوتها **اما** اگر دلیل
قوة حس از بعضی منصرف شود و سببی منقل گردد یا از موضع بد پرور آید
و بموضع نیک رود یا از حیض روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم گردد
یا از شعاع آفتاب پرور آید آن حس که بد و منسوبست و قوه زیاده شوبن
بود و بهیم وجه نقصان نیز برد **اما** اگر آن دلیل از سببی منصرف شود و حس
منقل گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد آورد یا روند بود بحیض یا راجع
خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بد و تعلق دارد خلل پذیرد و در
نقصان افتد و اثر آن قوت ظاهر گردد یا قوت گیرد که نفع تربیت بوسیله انواع

بد و رسد و آن اثر بحسب قوت و منفعت آن دلیل باشد در وقت تربیت
شده دوم در حواس باطنی همچنانکه حواس ظاهر بحسب حواس باطنی هر پنج است
و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس آنچه مشهور تر است آنست که
اول و هم است و او را خاطرنیز گویند **دوم** قوت متصوره و او را تخیله نیز
خوانند **سیم** قوت متفکره است و او را مدبر نیز خوانند **چهارم** قوت حافظه است
و او را ثابته نیز خوانند **پنجم** قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این
حواس باطن الوجه هر یک بصفتی و فعلی مخصوص است چنانچه حواس ظاهر **اما**
احوال این حواس سلسلست یکدیگر و یک فعل یا هر یک سازد بدیگری و آن بدی
نشود موصوفی نشود بدان صفت بمیانجی نفس و عقل بعالم محسوس نیاید و معلوم
غیری نشود و ما را از این است که هر یک از این پنج حواس بکوی منسوبست از
حسبه متحیر چنانچه قوه و هم منسوبست بمشتریه و قوه متصوره منسوبست بهم و
قوة متفکره منسوبست بهفره و قوت حافظه منسوبست بهرخل و قوت ناطقه
منسوبست بعطار پس هر کدام که کوی قوی حال بود از این پنج کوی بقوتی
ذاتی و غارینه و آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و نقصان بود **اما**
قوت و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته
شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر زیاده و نقصان **شده سیم**
در دلیل عقلی و قوه دیگر است در آدی یکی را عقل علی خوانند و معاش **دوم**
عقل نظری و عزیزی گویند پس آدی عقل تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم

از عدد و بدین عقل معلوم شود که مصلحت او در کلام بهتر است از امور دنیای
و عالم شاهد یا شخص بدن قایم نماید و او را بنامهای دیگر گشتند و او منسوبست
به دوم عقل نظری است که بدو شناخته میشود ذات و صفات خدای تعالی
و بجایق اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم و ارواح و
اجسام و او را نامهای دیگر گویند و او منسوبست با قیاس پس هر کدام ازین دو
که قوی حال بود در مملو شدن عقل کمال رسد و اگر قویتهای عریضه موصوف
بود اثر او عظیم تر بود و اگر آفتاب قویتهای ذاتی آراسته باشد اثر وی قوی تر بود
و اگر این هر دو بهم دیگر نافریند بنظر مودت و بطالع نکرند یا بصاحب یا هر دو
خاصه از او تا بدین حد و قوت در مملو شدن بنایه و نهایت باشد و مملو در امور دنیایی
و دنیاوی زیرک و دانا بود و هر مصلحت را در وقت او گذارد و بجا آورد
چنانکه باید و در این نامور باشد و اگر بنظر عدوت بود کارها بنف سازد
و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب
اوسا قلیل بود در کارهای دنیاوی و آخرت و بدید پر بود و جاهل باشد **سوم**
چهارم در نسبت قوهای نفسانی بکواکب قوهای نفسانی بر سه قسم است که
تربیت دهند بود اختصاص با اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه
اوست قوتست اول قوت ملامت دوم بالیدن سوم قوت تولد و تاسل **اما**
فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتیاق و تطیل در کارها و کاوی
و آرزو و جستن و ناز و نعمت بودن و لذت نگاه داشتن و تنهایی و صوری و او

از تاثیرات قهر است بهر شری **اول** روح حیوانیست و موضع او در کتف
و نتیجه او در قوتست اول فعل کردن **دوم** در یافتن چیزها **اما** هر چه آدمی را
خشم دارند است و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طبع و جماعت و فوق جماعت
و تحمل و قاعد بدین روح تعلق دارد و او از تاثیرات آفتاب است بهر شری **سیم**
روح انسانیست و او را طبقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او در مخرج
اما در حقیقت او را نشاء و یاد نکرده اند و هر قوی را در وی قوی است و محققان
گفته اند که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدی نه چون قوتها و دیگر
و این قول آنست که آدمی یا از حیوانات جدا کنند و او را باری تعالی بخود اضافه کرد
که **و کفحت فیہ من روحی و دیگر فرمود و قل الروح من امر رقیب**
و هر چه علمست و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و ترسناکی
و طلب دانستن از علم طبیعت تا پیوند به عالم آخری و معاد قصد و صفت
اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری است و تربیت
کنند او عطا دارد است بهر شری پس هر کدام که ازین کواکب قوی حال باشد
بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان نافر و بخوس ساقط در مملو شدن روح کمال بود
و اثر او ظاهر تر باشد و نتیجه آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او پدید
تر بود **اما** اگر کواکب هم دیگر نافریند و در او تا نباشند این هم قوهای عظیم
و در نزاد و ظاهر **اما** آن اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در غرّه حواس ظاهر
گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات و دلایل

اما قوت دیگر هست که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوتی که بسبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و آن خاص بر محل تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک او قهر است و از جریمات شریک و آن کوکبست که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانچه نموده شد **ثمره پنجم** در عارضها و آفتها و نفسانی این حالات از ساقط بودن قهر و عطارد است از همدگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او **اگر** در برجهای همی باشد بدتر باشد و مولود سخت احمق بود جاهل و **اگر** عساکر بدیشان ناظر بودند یا انسان بخوس بودند در مولود بیمار یا بدیدار از انواع مرع **اما** اگر طالع روزی بود و دخل بر مرکز و تدی باشد خاصه و تدی طالع مولود را چون بدی باشد خاصه که برج و تدی **اما** دیوانه ساکن بود و کم آنرا و خاموش و **اگر** طالع شبی بود و برج بر مرکز و تدی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود در یوانه شود و دیوانه مضر باشد و حرکت و آن بدتر بود که قهر و عطارد چنان بود که **ثمره ششم** اگر برج بر جاق و تدی بود و دخل شبی خاصه که ازین دو بخش یک در سرطان باشد یا سنبل یا جوت یا بعضی ازین دلایل در طالع بودند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که بخش مستولی بود بر موضع قهر و قهر مضروب از اجتماع یا استقبالی خاصه که در عقد راس بود و در عقد ذنب بدتر بود پس مولود بد بوزده و بوی زده خوانند و هر علت که سبب غش کردن و هدر دادن کوفت بود ظاهر شود و ترس و بدیدار و هر غایت بدیدار خاصه که برج در طالع بود و بر حال یا راجع و بدتر آن بود که سقوط

از وی ساقط باشند یا او یا ذنب بود پس ممکن بود که مولود خود را از ترس و خیال بر ناخن باطل کند و با مصالح خود بسیار بریان برد **ثمره هفتم** بودن برین در بروج مذکور در افرازند در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل کرد اندایشانرا بعللهای مردان و **اگر** برین در بروج مونث باشند مایل گردانند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان **ثمره هشتم** زهره و برج و برج مذکور در افرازند آنچه گفته شد در افعال مردان و زنان خاصه اگر در قران هم بودند و **اگر** بروج مونث بود در تالیث زنان زیادت کنند و مردان را بفعال زنان بربند **ثمره نهم** اگر برج در عقرب بود و زهره در طالع و بخش بد و ناظر مولود فعل زنای کند یا بخت باشد و **اگر** برج در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد و زیست کنند بود و **اگر** زن را طالع بدین صفت افتد سیری کند و لباس و روش بر شکل مردان دارد **ثمره دهم** اگر عطارد و زهره و برج در برج مونث باشند خاصه در سنبل یا جوت یا عقرب و دخل بدیشان ناظر بعد از خاصه بر قهر یا عطارد مولود اگر مرد بود عین باشد و **اگر** دلایل در بروج مذکور بود و مولود زن باشد عقیم بود و مردان بی بخت خاصه در سنبل یا میزان که هر دو برج عقیم اند و **اگر** این سه دلایل در برج مذکور مونث باشند و باهم دیگر ناظر و بخوس بود و بعضی در هفتم بود و بعضی در طالع و دخل در هفتم بود مولود فاعل و مفعول باشد **ثمره یازدهم** بودن زهره و برج در برج مونث و عطارد هر دو ناظر و دیگر از اینها در ششم مولود بخلالمان و خدنگاران مایل بود و بسیار

عزت باشد و در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بودند و اگر زهره ساقط بود
از طالع مولود کم شهرت بود و اگر این دلایل بعضی بخاصه پنج یا شصت یا نود هم نکرد
مولود عاشق شود بود بر مردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشند و ناظر طالع
مولود عالی بود درین فعل و نیز شهرت باشد اما اگر طالع خانهای برج بود مولود
دلیر باشد درین فعل و اگر خانه زهره گله بود کمتر کند و پوشیده تر از خانهای
عطار بود فعل و بر تسمه بود و اگر آن ولد دست دار نماید اگر مرغ در خانهای
زهره بود یا زهره در خانهای مرغ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود نیز شهرت باشد و
پلید کار و هر نوع برود و او بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
یا زهره و آن برج بهی باشد مولود با حیوان جمع آید و بمعاصله اموال کنند و لذت از
خود ساز خاصه که عطار یا زهره بود یا ناظر **شعبه پنجم** در احوال
عمر مولود هفت عمر **ثمره اول** در مقدمات این اصول هم شصت نیست که شصت
احوال عمرها عند الله است تعالی و تقدس اما بزرگان این صفت شریف
بخرم و قیاس اصول چند یاد کرده اند و آن دو دلیل است یکی هیلاج و دوم که خدا
و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر و که خدا دلیل جسم است و کیفیت عمر اما
اول کسی که در کمیت و کیفیت عمر و که خدا سخن گفت هر مس بود علیه السلام
و بعد از بطلمیوس که تلید و دست و بعد از آن بزرگان دیگر پس چو هیلاج دلیل
بدن است و که خدا دلیل روح و واضح اینست که دلیل نظر موافقت هر دو بقای
شخص باشد اما حکما بطبیعی گفته اند که عمرهای مولود همچون نسب است بمراث

روح و که بعد از آن
و چون که اگر که هیلاج دلیل

دود هر چند که عمر پدر وجود و قبیل او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا چیزی
پیش و کم و ابو معشر در کلیات عمر میگوید که اگر سلاوی اتفاق افتد بوقت تحویل قرآن
و سیطر طالع یکی از دو خانه مشتری یا زحل بود و در مولود هاری آفتاب هیلاج بود
و یا در مولود و لیل قمر هیلاج و کوکب بر قوی حال بودند و در او ناظر هیلاج یا
که خله بملوت ممکن باشد که مولود سالهای قرآن و سیطر عمر باید و آن دو نیست و
چنان هشتاد و شصت بقرب اما اگر این اتفاق افتد بوقت تحویل قرآن کبری و
دلیل بقایم کردند چنانکه کنیم ممکن باشد که مولود سالهای قرآن کبری عمر باید و
آن هشتاد و شصت سال بود بقرب و عمر فوج با ستمها آورده است اما
قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود که خدا
باشد عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سالست پس اگر قریب و
ناظر بود بفرمودت از و بیست و پنج سال در افزایش و همچنین زهره هشتاد سال
و عطار بیست سال و مشتری دوازده سال مبالغ صد و هشتاد و پنج سال باشد
و هر دو محس ساقط بودند از که خله واجب کند که مولود بدین عطیت برسد
و ابو معشر هم برین قول است اما جمهور بزرگان برین فن برانند که عمر مولود از
صد و بیست سال که عطیت است آنست که در گذرد و این وقتی باشد که آفتاب
هیلاج بود و در خط خود باشد یا اگر که خدا باشد و سالم بود از نور و طالع
و کوکب بر قوی حال باشد اما اگر او احوال قهرها بود با آن تراز ممکن باشد
که مولود صد و هشتاد سال عمر باید که عطیت کبری قمر است **ثمره دوم** در طلب

در طلب

هیلاج مستعد مان پنج اصل یاد کرده اند که هر یک از آنها هیلاج خوانند **اول** نیر
 اعظم است که چشمه قوت حیوان و مایه زندگانی است **دوم** نیر اصغر است که
 چشمه قوت طبیعی و مایه کون و فساد است و ثالث وابع نتائج این هر دو آن
 جزو مقدم است و سهم السعادة و **خامس** درجه طالع که چون روح است میان
 بدن پس چون درجه طالع محقق شود و او تاد و موضع کواکب **اگر** طالع روزی
 نظر آفتاب کنند او را در طالع ناند در درجه یا هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا دوم
 یا پنجم یا هفتم یا نهم پس و شایسته بود هیلاجیت و **اگر** درین خانه شش روز بفرزند
اگر نیر در طالع بود یا در هفتم یا چهارم یا در یازدهم یا پنجم یا دوم یا هفتم یا نهم
 یا سوم هیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کنند و به نتائج هر دو بنگرند
پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی او بجمع اجتماع نکردند **اگر** در او تاد بود
 یا مایل او تاد شایسته بود هیلاجیت و الا او را نیز ترک گویند **اما** اگر طالع استقبال
 بود روزی یا شبی نخست سهم السعادة نکردند اگر نشاید بعد از وی بجزو استقبال
 نکردند و **اگر** این هر دو نتیجه نیرین او تاد یا مایل او تاد ننمودند و نیرین نگوشایسته
 به هیلاجیت بود درجه طالع ثابت شود که او طبع هیلاج است **اما** در طالع شبی مقدم
 قمر بود بر شمس اگر دنا و تاد یا مایل او تاد و نیم و سوم نبود و شمس نکرد هم بران
 صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم و اجتماع و استقبال مقدم در روز و شب اعتبار کنند
اگر این چهار نشاید درجه طالع هیلاج باشد و **اگر** درجه طالع نشاید موله
 غرض باشد **اما** قول مستعد مان آنست که در طالع روزی و شبی **اگر** آفتاب در ربع مذکور

و نظر سهم السعادة اگر او را در او
 و اگر او را در او
 و اگر او را در او

و بر مکرر بود شایسته بود هیلاجیت لادخانه **دوم** و **هفتم** **اما** قمر در شب یا در زمین
 یا در زمین **اگر** در ربع مونت و بر مونت بود هم شایسته بود هیلاجیت و در نیم شاید که بر مونت
 باشد و آفتاب در نیم شاید که بر مونت بود فرج اوست و قمر در سوم شاید که بر مونت
 که فرج اوست **اگر** بر مونت بود **اما** قول دور موس آنست که آفتاب در خانه هفتم نشاید
 ط هیلاج باشد **اگر** بر مونت بود و در هفتم شاید که بر مونت مذکور باشد یا در کرده ایم در نتیجه اول
 ربع مذکور در طالع یا در هفتم یا در یازدهم یا در دوم یا در پنجم یا در هفتم یا در نهم
 در ربع **اما** محقق اینست **اما** شایسته کی و شایسته کی هیلاج اذ و وجه باشد یکی بخواص چنانکه
 گفته شد و دوم بکد خانه چنانکه اگر هیلاج شایسته باشد چون او را کد خانه نباشد و همچون
 بود و در **اما** از روی حقیقت هیلاج و کد خانه و مبتدیان در صورت طالع جهت بقا و سولد از نیرین
 غیر نیرین چنانکه نموده شد پس آن قاف و بلا در زای طالع نمودیم و ترتیب هیلاجیت نهادیم در موضع شایسته
 روزی و شبی آنرا در پیش کنیم تا شای و باشد و سطر اول که زای طالع نیرین نوشته است طالع

و نظر سهم السعادة اگر او را در او
 و اگر او را در او
 و اگر او را در او

شمس قمر جزو سهم	شمس قمر جزو سهم طالع		شمس قمر جزو سهم	شمس قمر جزو سهم	شمس قمر جزو سهم
	قمر شمس جزو سهم	شمس قمر جزو سهم	قمر شمس جزو سهم	شمس قمر جزو سهم	قمر شمس جزو سهم
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷

2. **الکندیه** **شمس** در طلب کد خذاه چون هیلاجات بریک از ان پنج اصل ثابت شود

بروی کد خذاه طلب دارند و کد خذاه آن کوکب بود که مستوی باشد بر موضع هیلاج
اذا راب خطوط او و ناظر بود اگر بد رجه نباشد بر حیت جایز باشد تا بیضه کسان
استطاعه لایز و داشته اند اما اگر شمس یا قمر هیلاجات شایسته باشند و در
یا شرف خود بودند اولیتر باشند بکد خذای اوقات باشد که در صورۃ طالع
هر پنج اصل هیلاج باشند بجل و کد خذاه و کثرت هیلاج دلیل قوه حیات و سلامتی
مزاج و بسیاری کد خذاه دلیل طول عمر است و خوش عیشی **شمس چهارم** در کیفیت
عمر هر کوی را چهار عقیبت است عظمی و کبری و وسطی و صغری عظمی را در
دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کد خذاه عقیبت عمر حسب موضع خود
دهد چنانکه اگر بر حقیقت وندی بود سالهای کبری عطا کند و اگر بر حقیقت
مایل الوند بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوند بود سال
صغری خود عطا کند اما اگر سعدی بکد خذاه ناظر بود از درجه وند سالهای صغری
خود در عقیبت کد خذاه زیارت کند اما بعضی گفته اند اگر آن سعد در وند
بود سالهای صغری خود زیارت کند و اگر در مایل الوند بود بعد دسال ماه
زیارت کند و اگر در زایل الوند بود بعد دسالها و زیارت کند اما اگر نیرین
ناظر بودند بکد خذاه نظر مودت زیارت کند در عقیبت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت
بهمان نسبت کم کنند از عقیبت کد خذاه و اگر خسی بکد خذاه نکرده بعد او را وند
سالهای صغری او از عقیبت کد خذاه کم کنند بهمان نسبت که سعدان را گفته شد

موضع کد خذاه را در کتب
که در جدول مذکور است

و اگر در درجه مایل الوند
بوی نکرد نشان عقیبت
خود زیارت کند
و اگر در درجه زایل الوند
عقله صغری را زیارت کند

زیاده کند در هر خانه اما نظر مودت بخسان نه چیزی کم کند نه زیاده پس اگر
کد خذاه قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و یاکیزه باشد و فلاح
روزی و تربیتها نیکو یابد و پوسته تن درست بود و عقیبت خود را تمام کند
و اگر ضعیف باشد مولود نرا باشد و بیماریات و اند و حکم و کم
تربیت و عقیبت خود را تمام نتواند کرد اما اگر کد خذاه مخرب بود بکد خذای
نشاید مگر در خانه یا شرف خود بود و صعود و نزول و اگر آن سعد بکد خذاه
ناظر بود قوی حال بود و در نظر قبول باشد از مایل الوند چهار دانگ سالها می
خود زیارت کند و در زایل الوند دو دانگ چنانکه گفتیم هم تمام کرده و اگر
ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیارت کند اما حکم خسر کم کند همین باشد
اگر ضعیف بود و از خانه ای بی نکرده سالها کم کند اما ابو معشر آورده است
در موالید کبری که اگر موضع هیلاج پیش از مذکور وندی بود با عاقبت پنج درجه هم
حساب آن وند دارد و اگر از ان برج بوده از برج پیش از وی اما بسیاری طالع
مولود هادر نظر آید عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کد خذاه و دیگر
دلایل تصویب البیوت را اعتبار نکرده بودند و بر حیت نگاه داشته و در بعضی
طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگر چه در طالع او آخر برج افتاد
بود و انعامات نکرده بدان درجه که پیش از مرکز خانه است که افراد درجات
میتوانند خوانند و در بعضی طالع دیدن شد که درجه طالع بعد از پانزده درجه بری
افتاده بود و حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم صاحب دوم همچنین

اما در آخر هر بخش
منش نظر قبول بود اگر
محسوس بود که گفته

نه ماه و در هر دو اگر قوی
و اگر ضعیف در هر دو

دوازده خانه طالع را با بوالحماد غن نوی در کفایت آورده است که معبر چنان است
و اگر پیش از نوزده درجه بود حکم از صاحب مستولی آید و مستعد مان برانند که
 پنج درجه پیش از نوزده خانه ضعیف بود که گفته شد و آنکه عسک مجری سازند یا
 محیی آرند و دعوی میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانه گذشت از وی
 و بره باشد و چون هنوز در درجه خانه نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد
 پس از پنج درجه نه ازین خانه نسبت دارد و نه از خانه پیش و را ضعیف باشند و
 سینه مرد از خوانند و بعضی کسان در درجات خشو گویند و میگویند که چون کوکب
 در پنج درجه بود ضعیف باشد **اما** بعضی از اصحاب حکم گفته اند که طالع در هر
 درجه که خواهم که کواش قوه طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند آغاز قوت طالع پیش
 از درجه او بود پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد بعد از او
 و بعضی گفته اند قوت طالع از درجه طالع بود تا اول درجه خانه دیگر **اما** اصح آنست
 آغاز قوت طالع از اول برج است و غایب قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت آخر برج
 اگر چه درجه طالع آخر برج باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برج بدیگری نسبت
 ندارد پس کوکب چون بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود و قوت دادن طالع را با مزاج
 طبیعت طالع و چون بر درجه طالع رسد قوت او بتدریج بحال رسیدن بود و چون
 از آن درجه بگذرد قوه او روی بقصان نهد تا آخر برج متفی شود و چون پنج
 دوم رسد آغاز کند اثر خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و
 طبع آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس حکم این مقدمه کوکب در هر خانه

برج

که بود حکم او را همان خانه کنند **اما** بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم بهین طریق
 که گفته شد وقتی که حکم بر جاهای ظاهر بود کنیم و سعادت های داخلی **اما** در استخراج
 هیلاج واجب بود اعتبار تسویه البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدست و بر وجه
 بخارج بدن تعلق دارد **اما** در استخراج که خداه بعضی گفته اند برجیت را اعتبار
 کنیم که او دلیل علم است و عمر از جمله قوت های باطن است اینست حقیقت این
 عمل با قوایل بزرگان **شماره پنجم** در نمودن صورتهای طالع و مواضع کوکب
 طالعها که واقع شود از سنووع بیرون نیست یا قایم بود یا نزایل یا میان افلاک
 این تفاوت از عروض بلدان باشد **اما** قایم آن بود که طالع برجی
 کند و مرکز برج دوم از آن برج که بعد از طالع بود و سوم همچنین تا دوازده خانه
اما مایل چنان بود که طالع برجی و مرکز دوم از برج سوم و مرکز سوم
 از چهارم پس مرکز و از پنج یازدهم باشد اما از ایل چنان بود که طالع برج
 افتد و مرکز دوم او هم ازین برج افتد و مرکز سوم او از دوم باشد
 و مرکز چهارم او از سوم پس عاشر و از نهم باشد **مثال** طالع قایم غیر
 آسمانی بسترده درجه و عاشر و سرطان به شانزده درجه و مشتری در پنجم
 برده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و جمل و نه دقیقه
 پس مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و برجیت در درجات
 خشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل
 را از چهارم **مثال** طالع مایل طالع جدی است بر درجه آخر و مرکز دوم او

کس دفع
 احسن
 حرج و ولوب
 که حکم کنیم بر این

و احوال حرج را
 که طالع است
 عاشر که او را

عاشر

در این صورت که طالع را از اول برج تا آخر آن درجه که کوکب در آن است
 از حوت در پنج درجه و مشتری در نهم درجه و زحل در پنجم درجه و جمل و نه دقیقه
 و عاشر در شانزده درجه و سرطان در چهارم درجه و مشتری در آخر قسمت چهارم است
 بتسویه و برجیت در درجات خشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند
 و حکم زحل را از چهارم **مثال** طالع مایل طالع جدی است بر درجه آخر و مرکز دوم او

اسد از سرطان باشد در پست و درجه عاشر و جل بود از حوت با وایل
 برج و شتر و در پست درجه سرطان بود و آفتاب در واسط حوت
 پس حکم شتر از دوم طالع کنند بستی و حکم آفتاب از دهم طالع پس
 از پنج معلوم گشت که کوب وقت باشد که از یکتا برج در پنج مضرب بود
 چنانکه مرغ در شمال طالع مایل بعدی است که طالع است اما بستی در
 یا زده است پس اگر مرغ درین صورت با و ل حوت بودی در طالع
 بودی بستی چون مرکز نایب از پنج درجه فرض کردیم **اما** چون طالع نیم
 افتد مولود با و قار بود و بالای او در حد اعتدال و مزاج او معتدل بود
 جهت آنکه او تا دلیل چهار طبع اند پس راستی و تا دلیل اعتدال مزاج بود
 و اگر طالع مایل شتاب کار و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای گردان و کم شتاب
 و اگر مایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و کران کار و متغیر حال **ششم**
 در کیفیت سر عظیم کواکب گفته اند عظیمت کبری آفتاب مقدار
 در جات یک ثلث است لذو و فلک و از صد و پست درجه است هر درجه
 سالی گرفته اند پس عظیمت کبری او صد و پست سال است اما حکم قمر
 مثل آفتاب است که عظیمت او هم در یک ثلث است و چون او قدر دو از ده
 در حاکم آفتاب مقدار از صد و پست کم کردند باقی صد و هشت ماند
 بعد ده درجه سالی گرفتند پس عظیمت کبری او صد و هشت سال
 باشد **اما** عظیمت صغری آفتاب مقدار درجه شرف اوست بهر درجه سالی

پس نوزده سالست و عظیمت وسطی او مجموع ربع کبری و نصف عظیمت صغری است
 و آن سی و نه سال و نیم است و بقول دیگر عظیمت وسطی او نصف کبری و نصف
 صغری است و آن شصت و نه سال و نیم است **اما** قمر را عظیمت صغری او
 پست و پنج سال است بعد آنکه در هر جزوی که با اجتماع میوند پست
 پنج سال دیگر باید تا در آن جزو مجتمع شوند **اما** عظیمت وسطی او مجموع ربع
 کبری و نصف عظیمت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ
 این نوبسی و نه سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقول دیگر عظیمت است و آن
 شصت و شش سال است و نیم **اما** پنج کوبه دیگر عظیمت کبری مثل آفتاب
 هر یک است از حدود مصریان بهر درجه سالی **اما** زهره در هر جزوی که محرق
 شود بعد از این سالها گرفته اند و میخ را پانزده سال این حال افتد و شتر
 را در دو از ده سال و زحل را در سی و دو سال و عطارد را در پست سال
 پس این مقدار صغری هر یک است **اما** عظیمت وسطی هر یک از این پنج کوبه
 نصف کبری و نصف صغری او باشد و هیچ خلاف و یزید را در عظیمت وسطی
 آن کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما هر در جدول نهادیم
شرح هفتم در تعدیل عظیمت که خدا به زیادت و نقصان در پیش گفته شد
 که اگر کدخدای بر خلق مایل او تدبیر بود عظیمت وسطی دهد و بر حاکم زایل
 عظیمت صغری دهد **اما** اگر کدخداه از و نده گذشته باشند و از آن
 افتاده از آن و تدقسط آن و تدار عظیمت او کم کنند و حکم مایل و زایل

هر دو

از این که مایل بود
 صغری او بعد

و تدبیر عظیمت کبری او اگر

شش سال و سه ماه و بیست روز و هجده ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار
 عریضی می شود باشد اما بعضی کسان سیاحت را از گذر آن گذرانند و مایل
 الوند و همین عمل کنند آنچه حاصل این تغییر بر عطیت افزاید اما اگر
 گذرانده میان مایل الوند و مایل الوند افتد و آن وند بگذرد و همین
 عمل باشد لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند و قسط نقصان
 وی را هم از وی کم کنند اما در زیادت و نقصان صعود و نحوین است
 که حصه هر یک را هم چنین عمل کنند پس اگر صعود یا نحو در وندی
 بود عمل همان است اما اگر در مایل الوند یا مایل الوند ظهور یا نیست
 مثال درجه زایل این ۷ بود که تقویم زهره این ۷ رید از درجه زایل
 کم کردیم باقی ماند ۷ و این سیاحت جنس او بدقیق ۹۳۲ زهره چون
 بتسویه در مایل الوند است عطیت صغری او که هشت سال است و هشت ماه
 بود در وقت بقول بعضی و در زایل هشت پس عطیت زایل او را که هشت روز
 است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند این ۷ که هفت ماه بیست و دو روز
 جنس او این روزها ۲۳۳ پس درجه مایل الوند که هشت ۷ ب کط
 از زایل که هشت ۷ بر ۷ کم کردیم ماند اساس این ۷ ب جنس او
 او بدقیق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
 مضروب این ۲۱۵۰۸۹ این بر اساس قیمت کردیم گشت خارج این
 ۱۰۲ آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد ۷ ک این ایام را بجا بردیم
 ایام و کسر ماند این ۱۰۴۳ از این
 کسور ساعات و
 دقائق پیوست
 ص

وسطی
 عمل هر یک را
 که شد و اگر که
 ص

تفاوت

ایام و کسر ماند
 این ۱۰۴۳ از این
 کسور ساعات و
 دقائق پیوست
 ص

و با هر یک

و با هر یک جمع کردیم شد چندین ۷ ب ک این سه ماه بود و دوازده
 روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است
 بتسویه این تعدیل این عطیت خانه زایل که هشت است را بگذرد و همین
 شد چنین ۷ ب ک این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت
 و بیست دقیقه و این قسط زهره است که زیادت کنند بر عطیت مشرقی پس
 این عمل بر عکس عمل اول است که سیاحت از زهره گرفته ایم بدرجه زایل و او در
 مایل است اما مثال آورده ام در نقصان که نحو را بکشد و وند و در
 مایل الوند و مایل الوند حاصل باشد مثال درجه زایل و در کوا
 درجه عاشر که ۷ تقویم زحل ۷ درجه زایل که کم کردیم باقی ماند
 سیاحت ۷ بود جنس این ۹۴۴ پس عطیت صغری زحل که سی و سه
 سال است در وقت فصیب خانه زایل سی و نه بود از سی سال کم کردیم
 باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب
 کردیم با ماه شد یازده با اوج جمع کردیم سیل چندین ماه ۳۵۹
 پس درجه زایل از وند عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین ۷ ب
 جنس او بدقیق ۲۲۰۸ پس سیاحت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
 این ۳۴۹۰۷۶ بر اساس قیمت کردیم گشت خارج این ۱۴۸
 ماه و کسر ماند این ۵۴۲ پس ماهها را بسال بردیم یعنی بود و آنه قیمت
 کردیم حاصل آمد دوازده سال و چهار ماه و از آن کسور ماه روز و ساعت

در دقایق حاصل کردیم

این مبلغ را

چندین **مد** و **دو** بان سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین
مد و **دو** و این سال و ماه و روز و ساعت و دقائق است از عطیت
 صغری او کم کردیم که زحل میان ذایل و میان و تداست باقی ماند این **مد** و **دو**
 سال و ماه و روز و ساعت و دقائق پس این اثر زحلست که
 نقصان کند از عطیت که خدایه چون درین عمل اندک و قوی
 تفریق کردن سال و ماه و روز و مثالیهای او شرح نموده شد **شعبه**
ششم در احکام بیت طالع شائزده ثمره **ثمره اول** در مقدمه احکام
 طالع چون بر طالع مولودی حکم خواهند کردن اول لیل طلب کنند و حکم
 بر ذایل مستوی باشد و ارباب حلقه چنانکه خودیم در اول کتاب
 و اگر جمع مستوی نباشد حکم بر صاحب طالع کنند اگر چه ساقط
 بود از درجه طالع و اگر مستوی از یک یا دو بود قوی تر مقدم دارد
 و دیگر انوا شریک او دارد **اما** اگر در صورت او و او را دوستی
 نبود و کور شکاف و مرده کش بود خاصه زحل یا یو بد حال بود
 و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر
 مولود را باران چنان خوش نبود و کارهای نیک دوست دارد
 و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشند و ضعیف زندگانی بود
 و از مردم رسیده و عیب برنده باشند بر او و دوستی
 اگر زهره بد حال بود مولود محروم باشد بر زمان و محسوس

ط

اما اگر

بمیل

اما اگر در صورت طالع کوکب بهتر بود حکم کلیات مولود از بهتر کنند و اگر
 مبتلاز یکی میش بود قوی تر را مقدم دارند و دیگر انوا شریک او و در دلیلهای
 خاص و عام دانیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دو وارده خانه واجب باشد
اما ارباب شلثات طالع و بروج دیگر را بنویسند و بدانند که رب اول
 دلیست بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیست بر ثلث دوم و
 رب سوم دلیست بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل قوی حال
 باشد احوال مولود در ایام تربیت او ظاهر تر باشد **اما** رب سیوم
 شریک رب اول و دوم در خیر و شر چون نوبت بد و رسد این دو
 شریک او نباشند مگر ناظر بودند که معاونت نمایند و ارباب ثلثات
 هر دو وارده خانه را حکم همین است **اما** مردم که در اول سعادت نباشد
 و در آخر عمر میانه توانگر شوند یا در اول عمر توانگر بودند و محترم و در میانه
 یا آخر درویش شوند و بی حرمت گردند و چند نوع دیگر درین صورت
 اتفاق افتد یک سبب این ارباب ثلثات بودند از جمله اسباب حکم
 غل و غزل و سفر و حفر و آنچه بد وارده خانه مغسوسست همین باشد
ثمره دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مستوی بر طالع
 رفل باشد و او قوی حال بود مولود در اندیش بود و زیرک و قوی رای
 و صبور و میان محنت بزرگان و بیایان و آبا و اجداد و احباب و
 املاک و خویش و قبیل و مایل بجمارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود

مولود مسک و کینه دار و سینه دار و دون همت و طالع و خوار و زنج کش
و چهار باش و دلتنگ و اندرون دار و تنها باش و کینه کارهای سخت
و دستوار و ناسحق بر ابا و اجداد و قبیله و استادان و **اگر** شتری با او بود
یا ناظر مولود مطیع شایخ بود و علا و زهاد و اهل تحقیق و ضریکند باشد
و عزیز مردم و نیکو باری و خوش خلق و درست گو و راست قول و با ادب
و **اگر** شتر بی ضعیف بود مولود مناج بود و عزیت خوان و نا آفریده
بود و پارسا بد روغ و مرزور و با طمع و **اگر** مرغ یا ناز بود و مولود
مولود بی عزیت و محبت و بد معامله و بی رحمت و بد محضر و مانع خیرات و
مقرر در کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم و سخت گوشت
اما حاجات برآورده باشد و **اگر** مرغ ضعیف حال بود مولود زیان
کننده بود و راه زنت و کتب او از خیانت و ظلم و آزار خدا نافرمانی باشد
و از هر خود پاک ندارد و بی شرم و بی نام و ننگ باشد و مشتعل و او را
دوستی نبود و کور شکاف و مرده کش بود خاصه که زحل نیز در حال بود
تا از سعادت دنیا و آخرت بهره و **اگر** زهره با او بود یا ناظر مولود را
با زنان خیانت خویش نبود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت شایخ
طلبند و صود باشد و ضعیف زندگانی بگذرد و از مردم رننده
و عیب برنده باشد بر انواع و دوستان چه اگر زهره بر حال بود
مولود حریص باشد بر زنا

میز بود یا پر زنان و زشتان صحبت دارد و میخواره و نیکو هیده مردم
در کارها و **اگر** عطارد با او بود یا ناظر بود مولود طلبنده نیکو خیر
بود کارهای یوشیده کند و عجب کننده و تلخ سخن باشد و غافل بود
و علم هندسه و نجوم و طب و آنچه دقیق است نیک بداند و عالم دوست
بود و **اگر** عطارد بد حال بود مولود را حقیر کرد اند و دشمن دار
یا قریب و ساحر و کاهن و تقوید خویش و فریبنده مردم و عقل زد
خلایق و حاجات از وی روا نشود و عزیت خوان **اما** اگر شتری
ستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود
و ولایت دار و نیکو کار و عابد و آسان گیرنده کارها و معتدل اند
و عالم و مدبر و مفتی و امام و باور و دانسته قواعد دایان
و ابا دانی دوست دارد و عبادت جایز سازد و اسباب تحصیل
علم میا کف و کریم طبع و دوستار مردم باشد و با حیا بود
و از آدم و عادل و رحیم و عجب استادان و مربیان و بر اهل
و قبیله شفق بود و **اگر** ضعیف حال بود ریاست کند و بزرگی
جوید و حکومت کند و سبکبار باشد و متلف و ثناء دوست
دارد و نام جو و کم اعتقاد و محب و کاهل در کار مردم و طاعت
و خویشتن پس و کم خیر و آنچه کند بروی مردم کند و بی ثبات
و بدجل و ترسند و کم عار باشد و ناسحق در حق مردم و استادان

خیل بود

بر مردم

و مریان و عزیزان و زهد و ریاضت و پوشیده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود
یا ناظر بد و مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گو و حق گو باشد و غلبه خود
حضور کند بود با این لشکر و حرب دوست دارد و تقوی طلبد بر مردم و
خلو و اندام رومی باشد و خشم گیرد و انتقام کشند و قصاص جویند و اگر
مریخ بدجال بود سینه کار باشد و پوسه آشفته و زود سیر و پشیمان شوند
و بی وقار و رای گردان و بمراد خود روند و مختلف خود و مضطرب احوال و کم
قیمت باشد و منت نهند و کرم اواز خود باشد بامردی خلق کند و رغبت کند
بشیخ و اکابر و رحم و عفو و عفو و علم سیم و مانند این و اگر زهره یا شری
یا ناظر بد و مولود بسیار خیر بود و پرهیز کار و دوست داشتن اهل بیت و
اقتناء و سلیم دل و راست کار باشد و در وی هم خیر و دیانت بود و پاک باشد
و پاکیزه سیرت و در دین و اعتقاد و کوری و زود و پوسه عظیم باشد و پاکیزه
روی و مطالب کننده و اگر زهره بدجال بود مولود نازک فرام و ملول بود
و خوش عیش و حریص بر زن و زانند شهوت و تلف کنند مال و فعلها را بپای
کند و لعب و هزل دوست دارد و امین و باطاعت است و دوست گیرنده
مردم باشد و اگر عطارد یا شری باشد و یا ناظر مولود عالم بود و در علوم ادیان
نیکو داند و لما و منفی و و اخط بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکورای و خوب تدبیر
و پسندیده شجرت و نیکوطن و یاد دینت و امانت دار و نیکو اخلاق و روا
کننده حاجات بزود و مصنف شود در هر علم که بپایند و رغبت به علم آفریند

و با ادب

و معقولات و شرایع معقولات و اگر عطارد بدجال بود مولود بد زبان بود و
هدایان کو و حیرت زده و غلطی و بخود گمان نزدیکی و اهل بیت و حکمت برد و مضطرب
حال و تامل نمی باشد و رغبا و ملول و نامقبول و حیل سازد و درون دارد
و نویسنده و هیکلها و خانهها و نفاق کنند بود اما اگر مریخ مستولی بود بر طالع
او قوی حال باشد مولود لشکر کش بود و امیر و حاکم و صاحب کینه و حمایت
و دلیر و مردانه و سلاح دوست و منتقل و جبار و مایل بر افعالی درشت
و در خطرهای عظیم رود سالاری و مهر جوید و خشم آورد و تند و بخشناید
بر ضعیفا و زیر دستان و اگر مریخ ضعیف بود مولود شتام دهنده و پشیم
و سر کوی و پر محبت و عزیز بر و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و قتم دوست
و شمع و ترسند و عذاب دهنده و عزم خود و جامه ربانید و دیوانه شکل و
خیال ناک و اگر زهره یا او بود یا ناظر او مولود شادمان باشد و خوش عیش
و معاش و رغبته بهیوه حرام اما با عقل و با تیز و برانند حاجت و کرم طبع
و نیکو کار و شاهد باز و آنچه کند بپایند و اگر زهره بدجال بود مولود بسیار
آزیزه بازمان و کودکان و سینه کار بود و تیز شهوت و او را خوب و زشت
یکسان بود و دروغ زب بود و خاین و معسند و ملول و فاسد عقل باشد
و با پار و سا و دلیر بر مردم و منق و مجبور و هزل و اگر عطارد یا مریخ بود یا ناظر
بد و مولود در علم سلاح نیکو داند و لشکر دار باشد و پیر و جنگ و حیلت
ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و چیزها و بد فعل بود

و زود فهم و فریبند بود و بدکنند بادشمنان و نیکوکنند بادوستان
و جویند قصاص و انتقام باشند و حاجت بوفارسند و صاحب رای بود
و خدایت و مکر کنند باشند **و اگر** عطار بد حال بود مولود زود سیر باشد
و پشیمان شوند و داند حیل و فریب خلق و شتاب کار و پلید ستوار
با امدان و معروف بشراکتین و راه نرود و طراری و قمار و ساختن طلسمات
و تفریح و هم دانند سحر و خوانند عزیمت پری و دیوانه **و اگر** زهر مستولی بود
بطلع و قوی حال باشد مولود سم بود و پاکیزه و لهو و مست و بکار بردن
عطر ها و نیکو کار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خو بود و با لطافت و دشمن دار
بدن و دوستدار نیکو بها و بسیار خبر باشد و راست کار و راست قول و
بخشایند و خوب ضافت و نیکو سیرت و فریاد رس و دوست گیر و داننده
اصوات و الحان و شعر و معانی و یاد کرد خدای بود و مایل بشکل زنان و
لباسهای ایشان و خوش حرکات باشند و شیرین لهجه و دوستی و نرزد و طبع
نیکان بود و شفق بر مادران و خواهران و اقربا و بدکان و گرم عز نزد ارباب
و صلب بود در کار دین و مذہب و **و اگر** زهر ضعیف حال بود مولود مست
بود و میل بسوق و مغرور عشق و شاهد بازی و مناکات و دانند شہوت
بر نیل و بطرب کنند باشند و غزل گوی باشند و دانند سنا
موسیق و قیادت دوست دارد با عطر ساز بود و راغب بشکل و بشمار
زنان و مختار و خادمان و سخن گوی کند و خدمت مطربان و تزل و داری

مستولی و زهر مستولی

و بارینت

و ریاحین فروشی و مادر آزار بود و ناپسند و بر خویشان و اقربا بدکنان بود
و بر مردم و غذا هارید خورد و **و اگر** عطار با زهر بود یا ناظر بود بد
صناعت نیکو بود و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز و بد بهم گوی و حاضر جواب و
نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو الحس و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیل ساز
بوجای حس و عالم و حکیم و نیکوطن و خوش الفت و جویند نیکو سخن و دوستی
و بذات نیکو و میتر باشد و عاقل و معلم و صحبت با شرفا دارد و اهل فضل و نسبت
با نیکان کند و با امدان و غلامان در آید و غیور بود و **و اگر** عطار بد حال بود
مولود پلید باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دوربان و دور
و فریبند بد و غ و بد رای باشد و در اندیش در بحث و بد سیرت بود
و خد و تشیع و محاکمت و غیبت کردن و سلاوس باشند و بعاقبت و
در بند خوردن و آشتامیدن حال را نه عاقبت را و **و اگر** عطار مستولی بود بر
طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و عزیز و پیر و نقاش در علوم و صنایع
و مستوفی بود یا دیز و صاحب تجربه باشد و کافی و معاملات دان باشد و
فایده دهنده و خردمند و نیکوطن و خردمند و پوشتند اسرار و لغظ باشد
و سخن فروش و معلم و مدرس و دوست دارند خواهران و برادران و اقارب و شفقت
برند و **و اگر** بد حال بود همچنانکه و مرز و رو کا هن و دیارهای و خطا کند و گمانهای
بد برد و بخود غم شود و بعل خود کار کند و زود از راه نرود و در کار هاجد
بمدار و خیر و طراری بود و در ز راه دارد در معاملات ناراست و مردم را غلط

اندازد و وعده دهند بود و بیشتر خلاف کند و دشمن در برادران و خواهر
واقربا بود و کم شفقت و بیکانه دوست و کم ثبات و همگی دوست و نخواه
او نبود خاصه که در خانه زهر بود بد حال یا راجع **اگر** شمس مستولی بود بر
طالع و اقوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری کند و طلبند
خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و شجاع
و دلیری و با وقار بود توانگر نماید و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل کارهای
آن جهانی و منصف و تقویت کند ضعیفا و بر دستان و دست گیر و بخشاید
و تربیت کند فرزندان و عاقران باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان
و بزرگان و استادان و مریدان و کرم طبع و سخی و نیکوکار و حق گذار و با دانا
نکته های مردم و طلبند انصاف **و اگر** بد حال بود مولود خویش پند بود و
خود بایی و سخن بزرگان گوش ندارد و نفوق و بزرگی جوید و جاهل و جبر کا
بود و مال دوست و پیر و مراد و ماستقی بر آبا و اجداد و استادان و ظالم بود
و دنیا دوست و جاهل در کارهای دین و امور آخرت **و اگر** رخل بد حال یا شمس بود یا با
بد مولود سخت جبار بود و کز و کیاست عظیم دارد و سخت گوش باشد و ستانند
انصاف بجز و زور و کارهای درشت دوست دارد و سخت گوش باشد
و عمارت های عالی و حصنها سازد **و اگر** رخل بد حال بود ظالم بود و جمع کش و
سخنی های مردم و در زحمت از خصمان و صدان و قلیل خزانه و خرابی کند در
املاک و معجب بود و بخود مغرور **و اگر** شتری یا شمس بود یا ناظر بد مولود

و عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ساس در وقت و مملکت
دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکوکار و جوانمرد
بطبع و حلیم در وقت و بخشاید بود و مردم دار و توانگر و نهنگ ذخایر
و بایستد که وزیر پادشاه باشد **و اگر** شمس بد حال بود مولود ظلم کند در صورت
عدل و بخل در صورت کرم و خود را راست کار و مشفق نماید و نفاق کند
و در هنده و عده و کارهای او بروی و ریا بود و بجای خود کند **و اگر** شمس بد
یا ناظر بد مولود قاهر بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا
و خصمان و جمع آرد لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد
و امر و نهی او بموقع بود و کرم و بخل و بجای خود **و اگر** شمس بد حال بود خوشنمای
بسیار کند و لشکرها و یاران یا اولاد کند باشند و ترسند و
منهزم باشند و دزدی و خیانت کند و خدا نافرست و بد کار و جاهل
و اگر زهره یا شمس بود مولود یادین باشد و معتقد و عاقل و داد دهنده
و مجلس و باله و زینت و وعظ و دوست دارد و راغب بزرگان و راندن
شهرت و خوش خندان و خوش خورنده و نیکو نویسنده باشد و دوست
مردم و توانگر و کرم طبع و عاقل و مقبول دلهای و طبعها باشد و سازنده
صورتهای از چیزها و نمایندگیها و شناسنده در صنعت پیرایه طلبها
و آرایش جامه های بزر و نفوس بدیع کردن **و اگر** زهره بد حال بود دشمن
زنان بود و کم شهرت و تنهایی جوید و معیشت آواز و باش و رونو باشد

در خوردن و آشامیدن و پوشیدن چندان عالی نباشد که صورت
او چندان خوب باشد و اگر زهره محرق بود جور کشنده باشد ظالم
برزنان و زنان بیمار ناک بود باید ست او هلاک شود خاصه که راجع بود
و در موضع بد و اگر عطار دبا او بود مولود بزرگ و عاقل بود و رسیده بهما
و عقولات و علوم آبی و سیاسی و دهری و اسباب استغنا و صاحب رای
بود و مردم دار و نیکو بصیرت و بیشتر علوم و صناعت بداند خاصه نقاشی
و صورت کوی و تذهیب و جوهر شناسی و دانند رسوم و سنن و قواعد
حکمت و اما از این بابها و بصارت باشد و مقبول در دمای مردم و شیرین
و آسان و معیشت او پیوسته مرید باشد و اگر عطار بد حال بود مولود غدار
و مکار بود و ظالم و سخن مردم رود و احمق شود و اگر عطار محرق بود مولود
بیمار ناک بود و مستولی ظالم و اگر در ضمیمه بود قوی تر باشد مکر راجع بود
که در وی خیر نباشد و مولود رای گردان بود و باشد که بی تدبیر و عاقل
بود و اگر تر باشد بود یا نا طرب و مولود متحرک باشد و کاهل و ثبات کارها
انگیزد و آنچه او را باید بخود کرد بدگیری حواله کند و سفر دوست دارد و
حاکم کرد اما کم ثبات بود و زود سیر و باشد که ولایت دار گردد یا
هم صحبت پادشاه و بزرگان و در کارهای دینی و دنیاوی نیکو بدین باشد
و عقل عاقل و بخود ای و پسندیده افتد و اگر تر بد حال باشد خسیس هم
باشد و محبت عوام جوید و محالست بزرگان نخواهد و سفرهای بی

و ناستوده کند در خدمت اکابر و اما اگر تر مستولی بود بر طالع
و قمر قوی حال باشد مولود محکومت برسد و ولایت دار و خلافت
و نایب و رسول باشد و دانند مساحت و علم طب و سواری و
صنعتهای لطیف و دانند خواص اشیا و صاحب تجربه و بزرگ باشد
در معاملات و تحرک و شتاب کار و تیز رو و مقبل عوام باشد و شوق
بر برادران و خواهران و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش محالست
و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد و کاهل و بی ثبات و بچمول و
بفرهنگ و بی صنعت و کذاب و قال کو و صیاد و سبک و جاسوس و قواد
و آب کار و چاه کن و بی رحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و پسران
و دون همت و کم معیشت و اگر رخل او بود یا نا طرب و مولود مزاج بود و
بستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر رخل
بد حال بود کریم المنظر و تارلیک دل و کارهای خیسانه کند و کم خرد باشد
و طبیب و حکیم و راه نشین و اگر شتر باقر بود یا نا طرب و نایب
قاضی بود یا وزیر حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کار ساز
خلایق با مامت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و بزرگ باشد و
مشفق بر اقربا و دوستی نندد باشد با بزرگان و اهل خیرات و توانگران
و اگر شتر بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا
و تیز و پیکند باشد و سالوس و اگر مرغ با او بود یا نا طرب و مولود لشکری

یا پیش رو سپاه یا جاسوس لشکر یا یک سلاح ساز و سازنده نیزه و نیزه و انواع
جوشنها و سلاحها و سوار چلب بود و بد رفته کانون شود یا راه بانگ و زیرت
بود و حیل ساز و علم فزیب و اگر مرغ بد حال بود مولود چهار پان دارد و با در
دلیزمند و خیانت کند و شاکر و سافران و تبار بود و گویا بان یا طبع یا آهن
یا قصاب و مانند این **و اگر** زهره با او بود یا ناظر بد مولود این مظهر بان شود
یا سازنده سازهای طرب و دانه علم و سیقی و رقاص بود و عطاری کند یا
مشاطی و مقبول بود در کارهای باغ و بستن ساختن **و اگر** زهره بد حال
بود شاکر و مظهر بان شود و رسول و کارکنان یا جوله یا حلیج یا حصیر یا ف
باشد یا ریاحین فروش و آلت و زینت زنان فروشد **و اگر** عطارد با او
بود یا ناظر بد مولود پیر با عدل و قاضی بود و قبایله و خطها نویسد یا ناظر
دیوان یا ماهر بود بر صناعت و ران و بزرگتر عوام اناهل بازار و کافه گری
یا نقاش جامه و کتاب دیوانه شود و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت
بداند و باشد که طالب صنایع شود و اگر عطارد بد حال بود مولود رستخیز
یا جوله و کار زیاد ساز یا زه تاب یا حصیر یا یوریا یا از جنسها سازند یا
خراب یا درود کو باشد **و اگر** از مستویات هر کدام که در عروق راس بود
قوت و سعادت و زیاده کند و مدلول نیفزاید **و اگر** عقد دین بود
سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند **و اگر** این احکام
مستویات در اوقات و یا بل تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک قوت

و ضعف در وقت استخراج نیت احتیاط کند و غافل نباشد از آنچه باها
یا کردیم و شرایط بجای آید تا اغلب احکام راست **دود شمره سیم**
در احکام کلیات طالع باید دانستن که اگر در طالع و مستوی بروی
صاحب طالع و ارباب ثلثات و نیزین و او باد و سهم السعاده و صاحب
وی قوی حال بودند و محسوس از ایشان ساقط مولود بیشتر حال تن درت
و سلامت و قوی حال و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق **و اگر**
دلیل اندک باشد حکم بر صند افتد **و اگر** بعضی این دلائل قوی
و بعضی ضعیف باشند حکم بر صند آید و اگر صاحب طالع یا قریب یکی
ازین دو از سعدی از گردد و سعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر
عمر خوش گذراند از آن جهت که انصاف از کوی دلیل اوایل عمر است و
انصاف بد بگری دلیل او آخر عمر و مزاج که میان انصاف و اتصال دلیل اوله
عمر بود **و اگر** صاحب طالع یا قریب از جنسی منفرت شود و بخشی دیگر مقبول
گردد احوال مولود از اول عمر تا آخر ناخوش گذرد و اگر از سعدی منفرت شود
و بخشی متصل شود و آخر عمرش خوش گذشت و این حکم را در هر دو زاده خانه طالع
نگاه باید داشت و اعتبار کردن نظرها را در مودت و عدالت و قبول
در **دود شمره چهارم** بطلموس میگوید که سعادت بزرگتر مولود است
که کوی از ثبات در غنیمت اول تا دوم بر در طالع افتد تا در ربع عاشر یا دوازده
حادی عشر یا در ربع نهم یا در ربع سهم السعاده لیکن عاقبت آن بد بود و خا

که کوکب خمس بود اما از بودن کوکب ثابته درجات درجه طلوع او
 یحیی اهییم اگر عرض دارد و از بودن بدرجه عاشر درجه سردی
 یا جرم وی اجاب بود که اگر چنین نم کند که درجه تویم باید که باشند از خط
 بود **ثمة پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قرآن افتد یا او نادر و موافق
 جزو قرآن یا مثلثات او مولود بسعادت های بزرگ برسد از مزاج آن
 قرآن و آن دولت و آن مثلث و مولود از حاکمان مملکت گردد فخاصه
 مولود از قبیل ان قوم بود **ثمة ششم** اگر درجه طالع مولود موافق
 درجه شمس افتد بر روز از طالع ملقی یا دلتی یا موافق درجه قمر افتد
 از آن دولت و ملت یا درجه هم السعادة او مولود سعادت های قوی
 یا بد مناسبان دولت و ملت **ثمة هفتم** اگر طالع مولود موافق اتفاق
 افتد در سال و دلایل او را اندک قوی بود مولود سعادت های بزرگ
 یابد و عطایای قوی از مزاج آن قرآن و معاونت وی **اما** قوتها
 دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در آن قرآن
 و آن دولت پس از ده و از ده خانه مولود از آن خانه ظاهر شود بر
 طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قرآن باشد و حکم
 مولود ز نان همین باشد **اما** سعادت مناسب حال زبان باشد **اما**
 اگر این اتفاق در سال قرآن محسن باشد حکم بر ضد افتد خاصه که
 خود در سلطان و هر چند دلایل طالع مولود قوی جزو عطیت نیکو نیابد که

قرآن

مزاج قرآن نحسین مانع شود و بکشند قوت های دلایل او را پس یکی
 از ایشان اینست که مولود را طالع ضعیف افتاد بود و او نیکو حال
 و باد دولت باشد و بعضی از سخنان ندانند که آن از کجاست و بجه دلیل است
اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را بدین حال پشند چون در مال
 قرآن نحسین زاید بود هم ندانند که آن از کجاست و بجه دلیل است
ثمة هشتم اگر درجه طالع مولود موافق سعدی افتد از طالع قرآن
 یا برج قرآن یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجه عاشر موافق
 آن سعدی افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیت گیرد از دولت
 آن صاحب دولت و اگر جای سعد نحس باشد حکم بر عاشر افتد
ثمة نهم اگر طالع مولود اجتماع کوکب بود بدو له های عظیم
 برسد و سعادت های داخلی و خارجی و بکمال باشد و هر چند کوکب
 بیشتر بودند حال قوی تر باشند و صفات و هم او بر مزاج کوکب
 نحس بود با کوکب مقبول **اما** خانه کوکب در روی جمع آیند از
 از ده و از ده خانه طالع مولود در غبت نمایند بهمت طبیعت آن
 خانه و کوکب که قوی تر بود و مقبولی زینت کنند کان از نفس و یا
 او باشند **مثلا** اگر کوکبی در طالع جمع آمد و عطار در مقبول باشد
 و سعود مردمان در پیرو حکم و فضلا و انچه بطارد منسوب است
 پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر و کیا است

در هر

م

و علوم او و مثال این اما اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطار دقوی
 حال باشند مردمان باز مرکان و اهل ضاعات و نایبان و وکیلان
 بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند بجهت داروستند
 و مانند این و قیاس همین است بروج دیگر و بروج استی و بادی
 وای و خاک را نیکو اعتبار کنند اما در طالع قرآن مشتری و زحل
 اگر اتفاق افتد که افتاب و مریخ مقبول شوند مولود حرمها و بزرگ
 کند وجه عجب که دولت نبوت دارد خاصه که صاحب هم عطار دبود
 یا یکی از آن کواکب که در طالع آید یا طالع یکی از خانهها و علویین باشد
 انگاه دعوی او بجای خود بود یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول
 بود حرمها قائم گردد و سخت و اگر مشتری و زهره نیکو حال بودند حصول
 دولت او باسان ترین و جوده بود و پیشتر اقالیم بنقاد او شوند و اگر
 مریخ نامقبول بود دزدیها کند و خیانت و جایها بسیار خراب گردد
 و حرب و مقاتله افتد و الله اعلم **ثمره دهم** اگر افتاب و مریخ و زحل
 بود مولود حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در
 فلک خود و صورت مولود ماهیت بود اما اگر قمر شب در طالع بود
 اگر صاعد بود و در عرض شمالی و زایل شود صورت یا کینه و خوب
 بود و یا شد که حاکم گردد یا ملک دارد یا پادشاه شود و حکم آن شر کنند
 و حکم نبات راند در مریخی که افتاب یا قمر منسوب بود اما اگر افتاب

در مریخ

مولود

بر و زرد عاشر سهم السعادت افتد و بطالع یا صاحب او ناظر بود
 و مقبول باشند مولود حاکم گردد بحسب موضع و نظر و اگر طالع شی بود
 و قمر عاشر سهم السعادت باشد حکم همین بود و اگر چنان اتفاق افتد
 با سهم الغیب مولود حاکم گردد اما بسبب کرامات و سخنان غیبی و قوت
 دیگر است **ثمره یازدهم** اگر طالع مولودی را مریخ بر درجه طالع افتد
 یا نیز دیک بدو مولود در سر و روی زخم و نشانهها بود یا بر دند
 او و مولود شهر ر بود و خصومت کنند و غلبه جوید و صورت
 او بر کان ماند و هت دارد و در علم سلاح نیکو اند و اگر با شوق
 بو تر سنده بود و کم و قار و فتنه انگیز و در هر خانه که باشد از
 صورت طالع چون ضعیف بود تر سنده بود و فتنه کنند اما اگر زحل
 در طالع بود بر روی مولود خاها بود و علامتها و پوسته ترش روی بود
 و اند و همین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود اگر عرض کوچکی
 که در طالع بود شمالی بود و مولود فریه بود و اگر جنوبی بود کافر بود
ثمره دوازدهم اگر در طالع مولود سعدان بد حال و ساقط باشند
 و خسان نامقبول مولود احمق باشند و اگر کواکب در بروج بر روی
 قوی تر باشند و مولود خبیث باشند و جاهل **ثمره سیزدهم** چو در طالع
 دیکل نبوت قائم گردد اگر منفعلان قوی حال بودند و قریب نبوت
 قوی او در سن و نوبت کند و کسویت یا در پیری و قبولیت او از قوت
 و علویات صو

مولود دقوی نبوت
 در کودکی و جوانی کند
 و اگر افتاب نیکو حال
 و علویات صو

دلایل باشد و پاک لباس و خوی او از زهره و طاعات و خزان و عدل از شتر
و لشکر و نصرت او از مرغ و صنعت و حرکت و همت او از قرق و حکم اند
و سیاست او از آفتاب و بکبت و شدت و نظم او از زحل و قواعد
و تدبیر او از عطارد و سبب دولت او از علوین و حکم راس و ذنب
است که گفته شده است **اما** اگر قران در وقتی اتفاق افتد که نقل
دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از او وارد و لت آن مولود بکمال
رسد و بیشتر از آبادانی عالم صیت او گیرد و حکم او روان باشد بسبب
دلایل قران و مدبران دور یا فصل **ثمره چهارم** اگر مولود را شتری
در طالع بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار
و خوش صورت و **اگر** صاحب طالع بدیناظر بود حال قوی تر باشد
و قوی را پیشو اگر **اگر** شتری مقبول بود خلاص بود و رغبت کند و
اگر راجع بود کم اعتقاد باشد و طاعت خاصه که عطارد ساقط
بود و مردار شود **ثمره پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود ملبس
خورنده و یا کینه و خوب صورت و نرم اندام خاصه که در ج طالع
و راغب باشد بنان و مناکت و **اگر** مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند
و در دینی اسلام با اعتقاد باشند و دانند موسیقی خاصه که در خانه ای
خود باشد یا خانه ای شتری و **اگر** در خانه از زحل بود دانند موسیقی
بود و زننده ساز و در دلقوی تر باشد خاصه دلو خانه بیوم پانزدهم

کریم المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانه های بی رخ غالب
و بازی تر بود بهر روز و سراج و طرب و خوش صورت و حیوانات عطارد طلوع
کند و این معانی را در شمره اخلاق مشروح گفته ام و اگر صاحب طالع
بدو ناظر بود که قوی تر شود و مشهور گردد و در روش خود **ثمره**
ششم اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه
که مقبول بود و **اگر** راجع باشند رای گردان بود و بی ثبات و عده
خاصه که برج منقلب بود و **اگر** در خانه ای زحل بود مولود حکیم و عجم
شود خاصه که زحل باد بود و زمرق و راه نشین و **اگر** عطارد در
خانه ای شتری بود مولود عالم گردد **اما** کسان بدو رغبت نمایند
نمایند و عجز باشند و عاجز باشند و با خوش لب و **اگر** در خانه ای
مرغ بود مولود عنوان گردد و خایین و ظالم و **اگر** مخفی شود دکان
یادزد و رهن و **اگر** مرغ با او بود یا ناظر بود این لشکر شود و **اگر**
در خانه های زهره بود مولود هزل و ست دارد و دروغ گوید
و در شور قوی تر باشد و **اگر** زهره با او بود یا ناظر بود مولود مقبل باشد
و ظریف و خوش سخن بود و **اگر** عطارد راجع بود رای گردان باشد
و شیوه کار و **اگر** در خانه خود بود خاصه سنبله مولود زیرک
قدر بود و وزیر یا شاه و نیز عالم و فاضل و مصلح و زهره علم
افتد صاحب ای بود و رسته بخور چیزها و داننده علمای دقیق

بود شاعر

و باتدبیر ساکن باشند **اگر** در جزایر و خط و بلاغت و فصاحت بحال
 بود و نقاشی و علوم دقیق بنمود اند و در فلسفه و هندسه مصنف
 شود و **اگر** در سرطان بود دلیل قوت معاش او باشد و صاحب دای بود
 و سیاست کننده و **اگر** راجع باشند و ضعیف باشند و بد تدبیر و مردم
 از او ظالم **اما** اگر عطارد از طالع و ساقط مخفی باشند مولود دلیل
 کرد و خاصه که در خانه های مرغ بود یا شتری یا رخی و عیبی در اعضا
 او بدید بدیسی اگر بر محل مخفی بود یا در خانه شنبه لنگی و عیبی از
 دواب بود یا افتادن از جای و بیماری و **اگر** شتری بود سبب عیب و لنگی
 او از فاسادها بود و حرارت و طوبت و **اگر** مرغ بود سبب
 لنگی و عیبی و یا آهن یا آتش و **اگر** عطارد از طالع ساقط بود یا در
 برجی بیعی و برج لنگ بود مولود نیکو سخن نتواند گفتن و در زبان
 خلل بود و **اگر** در عقرب بود بدتر باشد در سخن گفتن آب از دهان
 او بدید **اما** اگر قمر از شعاع افتاب بیرون آید و عطارد
 بیوندد و عطارد بر محل مخفی بود مولود سخن نیکو گوید و **اگر**
 در برج های لنگ بود بدتر باشد و **اگر** قمر در طالع عقرب یا حوت
 و یا دلو بر محل مخفی بود و عطارد ساقط یا مخفی بر محل مولود
 در ساند سخن گفتن **اما** اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوب
 بد و ناظر نباشند مزاج مولود بر مزاج طبع طالع باشد **اما**

بشمارا

اگر کوبی دیگر بود حکم همین است لکن ضعیف تر باشد و هر کوب که در
 طالع بود اگر راجع باشند مولود رای کردن بود و تدبیر و صواب نبود
 و **اگر** مستولی بر طالع که ناظر نباشد بر طالع راجع بود یا صاحب طالع شود
 حکم همین است خاصه که مخفی بود **اما** بودن راس در طالع دلیل اجابت دعا
 او بود و طلب رزق و تقوی و طاعت و شناختن ذات باری تعالی و کمال
 فزونی و کفایت سخن غیب خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل محبت و سلام
 مولود **اما** حکم ذنب در طالع خلالت ایست و مولود بیمار زانک بود و زرد
 و با عیب بدی زبان و هدیای کوی و دروغ زن و بر اعضای او یا بر چشم او
 خلل باشد **شعبه هفتم** در احکام خانه دوم از طالع شش مرغ
مشروع اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و
 مستولی بر وی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هر دو شتری و کوب
 در روی بود و یا باب شکلات او پس **اگر** این دلایل بیشتر او قوی تر
 و از محسوس و بر بدیگر ناظر و بطالع و صاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ
 معیشت و بارفاهیت و راحت خاصه که دلایل او را و تدبیر او یا مال او یا
 از مال و معیشت بر خور داری باید و یاری کران مطیع او باشند و در معا
 او روز بروز بیفزایند و **اگر** احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس
اما سعادت این خانه و صاحب مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل
 بودن مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و بر خور داری بود و شتری

دلیل توانگری بود و پارسایی و مال حلال و ارباب ثلثات دلیل اوقات توانگری
و درویشی و اگر کوکی دریا بود حکم بر صیقل او باشد و بودن دلیل در اوقات
دلیل بسیار مال بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض بود **مشره دوم**
در حکم جزو بیات اگر صاحب دوم در طالع بود مال و معیشت مولود را بی رخ و
مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نامقبول بود درود
از دست رود خاصه که باج باشد و اگر در وبال بود یا جنوب مال از خیات
بدست آید و خواری و کباب و دروغ و اگر برج ثابت باشد عسکت باشد
و اگر دو جسدین بود معاملات کنند بود و کرم او کند خایه بود و خرج باندا
کند و اگر برج مغرب بود خرج با سرف کنند و تلف کنند باشد و اگر صاحب
طالع در دوم بود مولود بیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معیشت
بدست رخ حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود
مال و معاش او با سانی بدست آید و اگر نظر عدوت بود برج و مخفی و خیات
و اگر کوکی در طالع بود یا صاحب طالع بود هر کوکی که نموده دهد کرم مولودیان
قوم بود که بدان کوکی مشروب بود از وجه عام و از وجه خاص و اگر بکوکی
نگردد که در عاشر بود مولود جوانمزد بود و معروف در توانگری و در پانزدهم
این بود **مشره سیم** در بودن زحل درین خانه مولود عسکت و بد
بود و کسب از کارهای سخت باشد و دشوار و در آنچه نمید کرد و در حال
نیاید بوقتی که حاصل آید بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت

۱۶۱

۱۶۲

و دیگر کوکی زحل در کسب مال و آسانی آن در افزایش بود و در یاری کردن
همچنین و حکم آن مناسب کوکی باشد و اگر بنظر عدوت نکند حکم بر فقر و سختی
بود و رسیدن رزق و **مشره چهارم** بودن شتریه درین خانه
مولود کرم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و مال حلال حاصل کرد و کرم او
خود بود و در روت باشد و اگر شتریه با سهم السعاده بود حال قوی تر باشد
و اگر متولی پویی ناظر بود موثر تر باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول باشد
پس مال و از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورند و خوارند باشد و اگر
میان شتریه و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود توانگر شود
بی رخ و دشواری و اگر نظر عدوت بود توانگر شود بی رخ و خواری و در عا
مال او تلف شود و اگر بیشتر کوکی شتریه ناظر باشد مال و از هر نوع حاصل
آید و اگر عطار دیشتری ناظر باشد کسب و از بازار کانی بود یا دپری یا تیا
و وکالت و اگر میخ بد ناظر بود از امارت و عمل بود و احتساب و اگر
نظر عدوت بود و میخ و شتری بد حال بودند و نامقبول دزدی بود و خیانته
در صورت امانت **مشره پنجم** بودن میخ درین خانه مولود را کرم
بروی مردم بود و نادانسته کند آنچه کند و اگر حال او و صاحب طالع یا صاحب
آن خانه نظر مودت بود مال و آسان بدست آید و اگر نظر عدوت بود
کسب او بزمخت بود و اگر میخ بد حال بود مال حرام بدست آورد و زود
تلف کند و اگر نیکو حال بود از امارت بود یا از امر و لشکر یا از ترکان

نوع کسب

نوع کسب

و اگر عطار بد و ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال از دیوان بدست آید
یا سلاح فروشی یا ساختن آلات حربی یا محافظت همه چیزها و اگر زهره بد
ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم شبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود
از کار پادشاه حاصل آید و باشد که دزدان و سر دغا که نظر خص بود
و اگر غلویان بد و نگرند مال از بزرگان بدست آید و اگر سفلیان بودند
از فرودستان آید **ثمره ششم** اگر آفتاب درین خانه بود یا
ناظر بود بصاحب طالع مولود توانگر باشد و فقر جمع آید و کرم و علالت
و سخت کوش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال و از حکومت بود یا
کارهایی که بجز هر تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد
و پادشاه و بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر
مودت باشد مال بی زحمت حاصل آید و اگر نظر عدوت بود توانگر شود
اما بسختی و اگر رخل بد و ناظر بود مال از ضمان داری بود یا از روی قوی
و اگر هر دو بد حال بودند مال از زیارت ده بود یا دهقانی و اگر مشتری
بد و ناظر بود مال از امانت حاصل کند و خزانه داری و اگر عطار بد او بود
مال از مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری
و اگر زهره با او بود مال از پیرایه سازی بدست آید و عطر فروشی و
خاتونان و اگر قمر بد و ناظر بود مال از نیابت و رسول داری و رسالت
و فرستادن کسان و تجارت و از کاروان سالاری و مهنی عوام هم رساند

۳۱
بودن راس درین خانه دلیل توانگری و جلال خوردن بود **اما** قوت
رب مثله اول این خانه دلیل توانگری مولود بود در اوایل عمر و قوت رب
مثله دوم دلیل توانگری در اوسط عمر و قوت رب مثله سوم دلیل توانگری
بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد بمودت یا قوت از اول یا آخر عمر
باشد و اگر بر خلاف این بود بر عکس باشد **شعبه هشتم**
در احکام خانه سوم از طالع چهار ثمره **ثمره اول** در احکام خانه
و کلیات او دلیلهای او همین و صاحب او مستولی بروی و سهم لاف با
و صاحب او در مال و فقر و زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب شلالت
اگر این دلایل مسعود بودند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادر
و خواهران و اقربا و اگر بهر یک ناظر باشند نظر مودت دلیل سازگاری بود
میان ایشان و افزونگی محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و
اگر دلایل در او تاد بودند دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد **اما**
اگر دلایل بخیر بودند و میان ایشان نظرهای عدوت دلیل بر خشم و شقاق
ایشان بود و بودن خصوصتها در میان ایشان و اگر میان صاحب طالع
و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود
بر ایشان نهانگ باشد و اگر نظر عدوت بود حکم بر ضد این باشد
اما اگر نظر صاحب طالع بقریبان زهره بود بمودت محبت بود با برادران و خواهران
و در میان خیمات بود و نظر عدوت صداین باشد و اگر این دلایل را و نا

مولود

افتاده باشند بر چهار مذکر بودند دلائل هجدهمین و برادران دشمن
بلکه بیکر شوند و اگر بخت خواهان شوند **شماره دوم** در احکام خرویا
بودن یکی ازین دو شخص بر مرکز این خانه یا بنزد یک مرکز دلائل مشقت
خویشان خاصه که بد حال بودند و اگر خانه و بال هبوط او بود و سخت
مشقت زیاده تر باشند مناسبت آن شخص و حکم ذنب هجدهمین باشند
شماره سیم بودن مشتری درین خانه دلائل سعادت خویشان بود
و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و تندستی مولود و اگر صاحب طالع
بمشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قریب مشتری ناظر یا بصل احوال خویشان
بزرگتر و نیکوتر باشند **شماره چهارم** بودن عطار درین خانه دلائل رانی
و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند
و معلم باشد بر خویشان اما اگر درین خانه دلائل کثرت برادران و خوا
کند و صلاح حال او حکم ذنب برخلاف این باشند اما حکم ارباب مثلثات
چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان را
وقت نیکوتر باشند **شعبه پنجم** در احکام خانه چهارم پنج **شماره**
اول در احکام طلیات دلائل او هجدهمین خانه است و صاحب او و مستولی
او و سهم ابا و صاحب وی و سهم امهات و صاحب وی و افتاب
و زحل و زهره و قمر و کواکبی که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر
این دلائل مسعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدی که ناظر و از نحوس

در زهره

ایشان

یا که دلائل سعادت پدر مولود باشند مادر و سلامتی هر یک و توانگری
و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو بهم و
شفقت بودن و اگر دلائل در او نادر بود زیاده و کثرت ایشان باشد
خاصه قبول بود و دلائل سعادت بر حصول المالك و مقامهای عالی و ابد
و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلائل بطالع یا بصاحب طالع
ناظر بودند مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر و سعادت نمایند از ایشان
وضیاع و عقار و خیرات یابد اگر صاحب طالع بدین دلائل یا بدین خانه
ناظر بود بنظر مودت دلائل سعادت و الدین از قبل مولود و مولود نیکو
خواه ایشان باشند و اگر نظر عدالت بود یا گناه در خدمت ایشان بود
یا التفات نماید دلائل حرجی کنند از ایشان تربیت نیابد و اگر دلائل از
هذیر ساقط باشند جدا افتد میان مولود و ایشان و اگر مریخ بر مرکز
خانه افتد و بد حال بود دلائل مودت پدران باشند اگر مریخ مذکور بود و اگر نش
بود دلائل مودت مادران و حکم ذنب هجدهمین باشند و اگر زحل بود دلائل مشقت
ایشان بود و در پنج و بهمدی که ناظر بود دلائل کثرت و ذریع و نورات
نیکو باشند **شماره دوم** در احکام خرویات و بودن مشتری درین خانه دلائل
عزت و بود و ساختن مسجد و صومعه و دلائل توانگری مادران و پدران
و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت طالع مولود از روی ایشان
و یافتن تربیت و خیرات از مولود و نیکویی عواقب امور و اگر صاحب طالع

بدون ناظر باشد ابادانی بدو خوش کند و موافقت بود میان مولود و پدر
 و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد **اگر** مشتری مقبول باشد و افتاب بدو
 ناظر و زحل چنانچه دلیلی یافتن دین بود و طول عمر بدان و توانگری هر يك
مشره سیم بودن افتاب درین خانه دلیل رفعت یدان بود و نیکی حال
 مولود و ساختن عمارت های عالی و نافع از ممالك و سعادت عواقب و
اگر افتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام
 پادشاه و کامرانی و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر
 شود کار او قوی تر گردد **مشره چهارم** بودن زهره درین خانه دلیل فرج
 بود و مناکحت پدر خاصه که با افتاب بود و دلیل سعادت یافتن مولود
 از پدران و مادران و اگر زهره و زحل محترق شوند موت پدر و مادر بود
 خاصه که محترقش یا بزحل بد حال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود را
 حال نیکو گردد و اگر مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را افتاد
 و ممالك را و از آتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه نحس بود
 مولود بجای دیر ماند بنا کام و اگر خانه و بال یا هبوط او بود و نحس شود
 بسیار در ماند **مشره پنجم** بودن عطارد درین خانه ناظر مقبول و زحل
 بدو ناظر مولود خانه های نقش سازد و اگر قریب او بود جوی و حوض
 بیرون ارد خاصه که برج ابرو بود و دلیل دای و تدبیر پدر و مادران
 باشند و بیشتر اندیشه های مولود در عاقبت کارها باشند و هیچ اشکال و

در خانه

ساختن

نمای آتش را
 در آفتاب او بود
 سر از پایا تا بزرگان
 سارن شود

ساختن باغ و بیستان و مدرسه و کتاب خانه و اگر زحل بدو ناظر بود و حال باشد
 در مدد و سجد ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه
 و میان تیرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایهایی که
 آب رود و در پس ازین کوکب که هر کدام قوی باشند و را بجای نیکو
 برد و هر کدام که ضعیف باشند و را بجایهای ناستوده رساند مناسب
 کوکب و دیکل دیگر و نظرهای مودت و عداوت همچنین **مثلا** اگر نظر
 مشتری بود مودت آنچه مدد سه کفیم سرای و زراعت و خانه های عالی و با
 برین قیاس کند چون شولیات هر يك در حال قوه و ضعف غوده ایم
اما اگر این برج خالی بود مولود در عمارت و زراعت باشد و اگر برج
 ابرو بود حوض و کارین سازد و اگر بادی بود قصرها و با دخانه سازد
 و اگر آتش بود حمام و دکان طباطبی سازد و اگر صاحب رابع از رابع را
 بود مولود را از وطن اصلی دوری افتد و در شهری ساکن شود که
 بدان رجع منسوب بود خاصه که مقبول بود و اگر در خانه سیوم بود
 و نه مولود سفر کند کارش قوی تر بود و در آن منسوب خانه ساکن
 شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او یعنی **چهارم** اگر صاحب
 طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن گردد و اگر حرکت کند
 مناسب قبل از بدو کند و اگر مقبول بود درین خانه بدو خوشی باشد
اما بودن قمر عطارد درین خانه مولود را از سکن بیرون برد

بود ز او به و خافه
 و خانه های خراب آبادان
 و اگر زحل در خانه هشتم بود
 و یا بد حال بود و زحمتها
 سازد و در بزرگی عمارت
 پیش کند و جایها و حسن
 و اگر شنبه بدو نظر بود

بدانجا رسانند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم با انجا که صاحب
طالع بود یا بدانجا بود که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تدبیر و غیره طالع
بود یعنی مواضعی که منسوب بود بدین حکم از اقلیم و ناحیه و شهر
و ارباع عالم و از این دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد
خاصه در وقت تربیت آن کودک و اگر هر یکی بحکم نسبت از آنند مولود
سفرهای بسیار کند از دور و نزدیک **اما** در اوایل این کتاب گفته شد
که از درجه طالع تا درجه عاشر لیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر
تا سابع لیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع لیل ایام کهنولیت
و از درجه رابع تا طالع لیل ایام پیری پس هر کدام ربع از این چهار
ارباع که نمرینی در وی بود یا مستعود احوال مولود در آن سن قوی
تر بود از طبیعت آن کودک و موضع او **اما** اگر شرایط سفر قوی باشد
مولود در آن پیغمبر پیش کند بدان اقلیم و ناحیه و شهری که بدان کودک
منسوب بود و این اصل را معتقد اند که در وی بخیر بسیار
رفته است **اما** بودن راس بدین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلح
حالی پدر و مادر و دیدن سعادت که بدین خانه تعلق دارد و زین
بر خلاف این باشد **اما** نظر صاحب طالع بر ب مثلثه اول بود
دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و اگر نظر عدالت
بود حکم بر عکس بود و اگر نظر بر ب مثلثه ثانی بود این احوال در

اوسطی بود و اگر بر ب ثالث بود در او آخر عمر باعتبار نظر و قوت
شعبه دهم در احکام خانه پنجم از طالع هشت امانت **اول** در احکام
کلیات او دلایل او حیاتی است و صاحب و مستولی او و سهم او و
و صاحب وی و افتاب و رهن و قوت و ارباب مثلثات او و کوکی که در وی
بود پس اگر دلایل یا بیشتر از این قوی حال بودند و هم دیگر ناظر بنظر
موت دلیل بودن فرزندان بود و اگر در او تا بود دلیل بسیاری
بود و اقبال و جاد ایشان و اگر احوال در لیل ضد این باشد حکم بر عکس
بود و اگر این دلایل در ربع مذکور بود فرزندان پسر بود و مرد صفت
خاصه دلیل قوی مذکور بود و بر ضد این باشد دختران باشند
اما اگر سهم او و احوال در خطوط افتاب یا افتاب بهم ناظر بود فرزندان
پسر باشند و معتدل خاصه که در او تا بودند و اگر این حال باقی باشد
دختران باشند و باقی ساس کوکب دیگر همین است از مذکور و بیست
و سعد و خمس **اما** اگر خانه پنجم برج بسیار فرزندان بود و آن مثلثه
ای است فرزندان بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله
است فرزندان کم باشند **اما** مواضع فرزندان شمسی است و برج و زحل
و عطارد و زین پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان
فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم نهند بنظر عدالت یا درین
خانه افتد فرزندان کم زانند **اما** بر زحل دلیل موت و رنج فرزندان

بود و اگر بد حال بود و هیچ زایل اسقاط و قتل باشد **اگر** افتاب بد
 حال بود حکم او میان باشد **اگر** عطارد نحس باشد یکی از دو نحس
 فعل او بر طبع آن نحس باشد و ذنب دلیل بر یان رفتن فرزند باشد
 و اگر بد حال بود بنظر عدوت بهم الموندند که چنان باشد **اما** اگر صاحب
 طالع درین خانه بود حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلایل
 پدر و فرزند نظر مودت بود با هم یکی ساقط بودند دلایل نحس باشد
اما یوستن از جفت و اگر بصاحب ششم نکرد دلیل بودن فرزند بود از
 کنیز او یا خدمتکار **ثمة دوم** در احکام جزویات **اگر** یکی از زهره یا مریخ
 بصاحب پنجم نکرده حکم یا درین خانه باشد یا با صاحب طالع عازمت
 کند فرزند از معشوق بود خاصه که ازین دلایل یکی صاحب یازدهم
 بود یا صاحب یازدهم بدین دلایل ناظر باشد یا درین خانه بود و اگر
 دلایل فرزند یا طالع و عاشق بودند مولود را فرزند در خور دگر شود
 و اگر در میان عاشق و صاحب بودند در سن و قوف شود و اگر در میان
 صاحب و رابع بودند فرزند در کهنولیت شود **اگر** در میان رابع و
 طالع شود در پیری شود و رواست که پیر دختر را بدین رابع
 استدلال کنند از بروج و دلایل و کواکب **ثمة سیم** در طرب و
 عشق بازی **اگر** زهره درین خانه بود یا ناظر بود یا بصاحب اول
 مولود بسیار طرب باشد و با فرج و بازی و خزل و بازی نیت فرج

صاحب پنجم بصاحب پنجم
 یا بکوی که رو بود دلیل
 بودن فرزندان باشد

کننده

کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد با زهره بود میان ایشان و اگر مریخ
 بود عشق و فحور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و دلیرانه **ثمة چهارم** اگر
 علویان درین خانه بودند یا ناظر بود یا بصاحب این خانه طرب با بزرگان کند
 در سن پیری و اگر سفلیان بود طرب با زوایا بکند در جوانی **اگر**
 بعضی علویین و بعضی سفلیین از جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه زهره در
 میان بود یا ناظر درین دلایل **ثمة پنجم** اگر شریک درین خانه بود
 یا ناظر بود یا بصاحب اول و با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه
 از خاهازی زحل باشد با شیخ و درویشان عشرت کند و سماع و رقص
 دوست دارد و نظر باز باشد و سوگند خوردن **ثمة ششم** نظر صاحب
 یازدهم بصاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع
 نیکو یابد و اگر زهره درین میان بود و قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب
 این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسا
 بیکدیگر **ثمة هفتم** بودن مرد درین خانه دلیل بر هلاکت کند و اگر قمر عشرت
 نکرده توسط کارها کند میان مردم براسیتی و اگر عطارد در میان باشد
 دلالتی و خط نوشتن و معاملتها و اگر قمر و زهره درین خانه بد حال بود
 یا بدین خانه ناظر بودند و عمل نور از صاحب طالع بکوی دیگر کنند یا جمع نور
 کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود
ثمة هشتم حکم را بابت مثلثات این خانه ازین کواکب افتاده باشد در

مولود زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت او ظاهر تر باشد **اما** بودن راس
درین خانه دلیل کثرت اولاد کند و مولودات دیگر و حکم ذنب خلوف این بود و
بدین حال عاشق را اولاد و در رسالت خیانت رود **شعبه یازدهم**
در احکام بیت سادس پنجمه **مشرق اول** در احکام کلیات او دلایل
همین خانه است و صاحب و مستولی و بی و سهم مرض و بی و صاحب و بی و غیر
و آن کوکب که درین خانه بود و ارباب ثلثات او پس **اگر** این دلایل بیشتر از آن
سعد باشند و قوی حال و بهم نظر و محسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد
و پاک از غیرها و **اگر** محسوس و بد حال بود حکم بر ضد باشد **اگر** این دلایل بر محل
محسوس باشند بیماری از طبیعت راجع بود از آنکه بد و منسوب و **اگر** بر محل محسوس
بیماری از طبیعت راجع و منسوب است و باشد **اگر** دلایل موضع بر حال بودند
بیماری با عیب آن عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد **مثال** اگر دلایل
در محل بود یا در طالع آن اثر در سر و روی بود و اطراف او قیاس بروج دیگر همین است
و **اگر** دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت و گرمی و خشکی شود و آنچه از ماده
نسودا بود و در بروج بادی از گرمی و تری بود و ماده بلغمی و اعیان کند مزاج
دلایل مزاج بروج وقت مزاج در موافقت و مخالفت **اما** اگر صاحب طالع درین
بیت باشد مولود جزو سبب راجع خود شود خاصه که طالع نور یا عقرب بود
و اگر صاحب این بیت در طالع باشد مولود پیشتر تن درست باشد و در
پرهیز نگاه داشت خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر بودت بود دلیل

سلامتی مولود بود و **اگر** نظر عدوت بود مولود بیمار ناک یا از سبب نهر بسیار
خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود
و **اگر** نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته سلامت باشد **شعبه**
دویم در حکم جن و بیات بودن محسان درین بیت مولود بیمار بود و عیب آفتاب
از طبیعت آن محسوس و اگر سعدان بودند تن درست باشد پیوسته و عیب
و **اگر** سعد در نظر مودت محسوس افتد مولود را بیماری بود **اما** منفرد نباشد و
کم رنج بود و **اگر** نظر عدوت بود بیماری او هم منفرد بود و عیب آفتاب باشد **شعبه**
سیوم اگر آفتاب درین بیت بود یا کوکب محالی و در درجه طالع او مولود
نابینا شود و **اگر** در احتراق یکی از این دو محسوس باشد حکم همین بود **اما** اینجا
سبب درد چشم باشد و داروها پس **اگر** زحل محرق باشد فساد چشم او از
خشکی دماغ بود و غیره کشتن و فرو آمدن آب سیاه و کوفت یافتن
جری قوی **و اگر** مریخ محرق باشد فساد چشم او از آتش بود
و رسیدن زخم ناگاه و داروهای تیز **اما** اگر آفتاب درین بیت منکسف
شود بیم ناشدنی باشد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف
نباشد دگها و آبله در چشم بدیدد و اگر شمس با راس باشد دگهای بود کم زبان
و حکم تهر در هر دو عقده همان بود **اما** کمتر از آفتاب **اما** اگر قمران راجع بود
مولود را چشم آفروزد آرد و **اگر** دران وقت قمر ناقص المور بود نقصان
بدیدد چون سبیل و ناخن و جرب و عقرب و مانند این و محتاج شوند

بدست کاری و آهن بچشم بردن و اگر در عتقه زنب بود و مرغ با او ناملر
بد و زخم رسد بر چشم او باطل گردد و نظر آفتاب با نخوس بودت باشد
آب در چشم بدید آید یعنی احوال شود خاصه که در برج معوج الطلوع باشد
و آن اناول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نخوس بعد اوت بود
نقصان بصیر بود چنانکه ناچشم تنگ نکند چیزی نه بیند و اگر این دلیل
بد حال بود منادر باید تر شود در هر خاصه در چشم راست و اگر این احوال
قرار بود نقصان در چشم چپ پیش باشد **شماره چهارم** اگر صاحب طالع
درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا بدهد یا اسیر شود و اگر مقبول
بود سعادت آنها رسد و اگر بخی کشد پس اگر مرغی بخس شود اسیر گردد اگر غل
خس گردد در بندگی افتد و اگر این بیت بهی بود مولود کله بانی کند و اگر
این بیت از خانه های عطارد بود یا عطارد در درین میانها بوده باشد و خوش بود
بر مرغ مولود بطاری کند و اگر برج آتشی و صاحب طالع مقبول بودند
وی و عطارد و شتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانه های عطارد
و مرغ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب طالع را شری بود یا صاحب
عاشق بدین بوده باشد که دست کاری اجماع شود **اما** اگر درین وقت بزین
باهر یکی ناظر باشند از خانه های زهر یا عطارد یا زهر و عطارد با هم بودند
قد ناظر خاصه که زهر صاحب بیت بخم یا با زهر هم باشد یا عطارد یا قمر چنین بود
مولود کمال گردد و سرمه سازد و باشد که عطرها آمیزد یا مشاطه بود

دلایل ناظر

عشره در احوال

شماره پنجم در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم
بد و نمودن و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر
آن وقت از خانه های بخسان بود بندگان او کارکن و درخ کش باشند و اگر
سودان بودند بندگان با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید
دلیل بندگان سیاه زحل است و بنده نوک مرغ و بندگان سفید زهره و عطارد
اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بودند غلام و کنیزکات و جوان بودند
و خوب صورت و سفید پوست خاصه که شریع بودند **اگر** خانه ششم از خانه های
عطارد بود یا زهره کار قوی تر باشند و ازین و شری ایشان خیر حاصل آید
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی ناظر بودت و حکم
ستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان یا مشرعه در او نادر بودند یا دلایل
الا و نادر و بندگانش بسیار بودند و معروف کردند و در زایل و ساقط غیر این
و اگر دلایل بندگان در برج مذکور بودند و برج مذکور غلامان باشند خاصه که
ششم برج مذکور بود و اگر در ربع مونث و برج مونث بودند کنیزکان دارند
که ششم برج ذوج بدین باشد یا دلایل در برج ذوج بدین باشند **اما** اگر
مرغ و زحل دلیل بندگان بودند و یا نظر بعد اوت کنند یا دلایل بندگان
بعد اوت نکردند بندگان مولود دروغ و خیانت کننده باشند و اگر بود
نکردند بندگان او خرد سال بودند و خوش طبع و دلیل کثرت او نادر است و
نظرهای دلایل با هم خاصه بودت پس **اگر** این دلایل از خانه های مرغ بودند

و ناظر بر جل خاصه از مقابل دلیل بودن خادمان بود و **اگر** دلائل برج نگرند
 و برج بدجال بود حکم همین باشد و **اگر** دلیل در خانه عطار در و یا زهره
 یا قمر بودند و برج یا زحل ناظر بود حکم همین باشد و دلیل غلامان دست
 آموز خاصه که از دلائل صاحب هفتم بود و حکم جز متکبر همین است اما
 اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بودند بندگان کردن کشت افتد و با کبر
 و باشد که اصیل اسیر بر ترک بودند یا باشد که بر مالک خود حاکم شود و
 حکم ارباب ثلثات همین است که بقیتم بودن را سر برین خانه دلیل ترند
 است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشه ها و
 و زردی و عیبه ها و ریختن موی و چیزی از انواع صرع و کرمی و بر افتادن
 بند و خد متکبر **شعبه دوازدهم** در احکام ببت سابع هفتم
مشرع اول در احکام کلیات دلائل و همین خانه است و صاحب و مشو
 او سهم تریج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب ثلثات او و کوی که درین
 باشد اما در طالع نرنگ آفتاب و زحل دلیل باشند بجای زهره و قمر و سهم
 البروج از هره و صاحب سهم پس **اگر** این دلائل قوی حال باشند و بهنگام
 ناظر و میا این دلائل و دلائل طالع ناظر باشند بودت دلیل با یقین سعادت
 بود از سناحت و بر ضرر داری و بودن موافقت و خوش عیشی و **اگر** دلائل
 در او نادر باشند قوی تر بود و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح
 خاصه با کسان معروف و از قبیل اکار خاصه که دلائل در خطوط خود باشند

بود

یا روزه بنظر او زنان مولود رغبت کنند و **اگر** دلائل روزه بودند دلائل
 هفتم یا بدان دلائل پیوسته باشند مولود زنان خایل بود و بنظرهای سو
 موافقت در میان و بنظر عدوت و مخالفت بود و **اگر** دلائل نرنگ در طالع مرد
 افتد نرنگ مطیع و زیر دست او بودند و **اگر** دلائل مرد در هفتم افتد مرد
 و مطیع زنان باشد و در خصوصها حکم همین بود **مشرع دوم** در حکم
 جزو ثبات اگر زحل درین خانه باشد مولود نرنگ پر کند خاصه که در آخر
 برج افتاده باشد و مغرب بود وزن رشت صورت بود و اگر شتر بی بود
 مولود نرنگ میان سال خواهد و کم شرم یا ترک باشد اگر برج بود و محبوب
 و **اگر** در آخر برج بود یا مغرب بود نرنگ بر بود و **اگر** زهره درین خانه بود جوا
 خواهد خصله که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش
 حرکات و **اگر** عطارد بود نرنگ با فیهنک خواهد و کدبانو و برکت سخن و دانا
 و **اگر** آفتاب بود نرنگ سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلطه یا متعلق بر نرنگ
 یا اثر اصل معروف و مهیب صورت باشد و **اگر** قمر باشد نرنگ از غوام الناس
 کند و اما **اگر** دلائل آن در برجهای خوب صورت باشند نرنگ خوب صورت
 خواهد خاصه که دلائل زهره بود اما هر کوی که دلیل نرنگ باشد چون
 بد ناظر بود صالح و عقیقه بود و **اگر** برج ناظر بود پیشتر و بی متر باشد قیاس
 کوکب دیگر چنین باید داشت اما **اگر** دلیل نرنگ در خطوط خود بود نرنگ
 از اصل نرنگان باشد و در او نادر مرغان و در مایل او نادر مردم متوسط

الحال و در زایل از مردم کم نام و مجهول و ساقط **ثمره سیم** اگر دلیلهای
 در او نداد بود مولود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم و جسد زن بود
 و در زایل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشد **اما**
 اگر دایله در اوایل برج بودند زن اندک خواهد و اگر در اوایل برج بودند
 بسیار کند **اما** اگر درین بیت کوکب جمع آمده باشند زن بسیار
 خواهد و اگر صاحب بیست و نهم بیت یا کوکبی که درین بیت بود بسیار
 کوکب ناظر بودند زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد و السلام
ثمره چهارم اگر صاحب هفتم محرق بود زن مولود میبرد یا بهما زناک بود
 و اگر راجع بود خرابی کند و بیوفایی و اگر در مقام اول بود شوی را
 نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگر چه ناخواهان باشد
 خاصه که صاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عدوت بود دشمنی کرد شوهر را
 و اگر مضرت باشد جدایی کند حکم دلیل مرد همین باشد **ثمره**
پنجم اگر سعدین درین خانه بودند با وایل بروج و مشرق باشند و از نحس
 پاک زن او خورد سال افتد و بی عیب خاصه که آن زن هر بود و خوش بود
 باشد و اگر بجای سعد بخش باشد حکم بر ضد افتد خاصه که آن مرغ بود
اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکب مقبول منصرف شد
 و صاحب طالع متصل شود زن دشواری دیگر کرده باشد پس اگر آن
 کوکب سعد بوده باشد و این که بد و خواهد پیوست هم سعد باشد زن

از هر دو شود نیک یابد و اگر هر دو بخش باشند حکم بر عکس افتد و اگر یکی
 بخش بود و یکی سعد حکم بر حسب آن کند **ثمره هشتم** اگر میان صاحب
 طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم بود یا پنجم و برج درین میان افتاده بود
 خاصه که در طالع باشد مولود نیز ثروت بود و فراخ بزنان نماید و عشق بای
 نماید و باشد که زن مطرب خواهد و اگر این احوال نرزا باشد همان بود
 و اگر در برج هفتم و نهم بود و صاحب طالع در وی مولود یابد و آب جمع آید **اگر**
 بجای زهره و عطارد بود مولود زرع و زمین بخر کند و نیز بود که از آن طرف
 بزنان رفته باشد **ثمره نهم** اگر زهره درین خانه یا زحل بود یا زحل
 ناظر باشد حکم همان بود و اگر مرغ بود بد تر باشد و ظاهر تر و زن در علم
 دلیر باشد **ثمره دهم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا در دهم جنت او
 عیب تر بود باینکه یا باینکه زاده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که آن
 خانه زحل بود یا مرغ یا عطارد و بد حال باشد **ثمره یازدهم** اگر صاحب
 هفتم در نهم بود یا بد و پیوند جنت مولود غریب باشد و اگر صاحب
 نهم در نهم و صاحب هفتم ناظر بود یا کوکبی که در هفتم باشد مولود
 در عزت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او متحرک بود
 و کم ثبات **ثمره دهم** اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب
 سیوم ناظر بود و صاحب سیوم بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود زن
 از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند **ثمره یازدهم** اگر صاحب طالع

بصاحب هفتم بیونده و یا یوگی که در وی بود یا نو صاحب هفتم بصاحب
طالع دهد یا جمع کند مولود را بر کار زن دهند تا کارهای نکاح او سازند
شماره دوازدهم زن حکما بر مردان و زنان یکی باشند اما اگر احکام بر مردان
و گاهی طالع دهند سهم بیرون از زهره یا شمس و از طالع بیکنند و دلها را
خفت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشند **شماره سیزدهم** اگر تو در
طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند
و اگر استقبال و اجتماع بود در پیوی زن کند و در طالع زنان اگر آفتاب
با یکی زن بود در جوانی شوهر کند و الا در زن زن بود در پیوی
شوهر کند **شماره چهاردهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوگی که در وی باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود بسعدی متصل گردد مولود زن اول
بگذارد و دیگری نخواهد و هر دو بکند باشند و اگر بخش متصل شود
مولود مردان دوم بداند و اگر صاحب هفتم بخش بود و صاحب طالع که
از وی منصرف شود از بد خلاصی یابد و نیک در افتد و این اصطلاحات
و انصرافات نمودن و عداوت اثر کنند اما دلایل حالات پیوی جوانی
و این اعتبار کنند اما جمع نمود در هفتم بود دلیل بسیاری زن خواستن
بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در بروج بسیار نکاح
افتاده بودند **شماره پانزدهم** اگر دلایل جوانی مردان بیوندد و دلها
مردان فوق الارض باشند مولود در پیوی زن جوان کند خاصه که دلایل

توی تر و زحل افتاده باشند در اول بروج و دلیل زن زهره باشد و او
بهر در اول بروج و بهمد بکند ناظر بودند قیاس طالع زن همین باشد **شماره**
شماره شانزدهم در احکام مثلثات اگر رب مثلثه اول نیکو افتاده بود احوال مولود
زنان در اوایل عمر نیکو باشند و اگر رب ثانی نیکو باشد در میان عمر نیکو
باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد تا آخر عمر نیکو تر باشد و حکم نیکوست
را همین قیاس است **شماره هجدهم** اگر صاحب طالع و مستوی و مرخانه هفتم
با صاحب و مستوی طالع ناظر باشند مولود را حضومت کند
خاصه که سعدان بودند و اگر عداوت نکند خصوصیات بسیار افتد
خاصه سعدان دلیل خصمان باشند پس هر کدام از این دلیل که در خطوط
خود بودند طفل از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بودند یا در دم
طالع خصمان یا از آن باید از خصمان با مال خصمان بدست مولود افتد و اگر
بر عکس بودند بدست خصمان افتد مال و یاران او **شماره بیستم** هر طرف که
سعدان بودند یا ناظر باشند صلح از آن روی بود حکم زن یا شوهر
همین باشد اما بودن راس درین خانه دلیل بسیاری زن خواستن
بود و عفت ایشان و اگر ذنب بود دلیل قوت زنان بود و فتنه کردن و
دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد **شماره بیست و یکم** هر طرف مرغ و سعاد
و کوکب مستقیم بود خاصه در حرب **شماره بیست و دوم** در احکام پند تا سن
چهارده **شماره بیست و سوم** در احکام کلیات در لال او همین خانه است و صاحب

و مستولی از سهم الموت و مستولی او و قابل تدبیر هر یک و مرکز غارب و کوکب
 که درین بیت باشند اگر این دلائل یا بیشتر از آن بنحو حال باشند و بعد بگو
 ناظر باشند از نحس خالی ملک مولود طبیعی باشند یعنی تمام عطیت
 کلاه خود برسد و مولود بیو سته در این و راحت و فراغت بود و
 بی بخت زندگانی کند و اگر این دلائل نحس باشند موت از طبیعت آن
 نحس حادث شود پس اگر این نحس زحل بود موت از بیماریهای متفرع بود
 که بد و منسوبست اگر برج بود از بیماریهای خونی و قتل و آنچه عیج منسوبست
 و اگر از اقاب نحس شود موت از آن بیماریها بود که با اقاب منسوبست
 و از پادشاه اما علمها در آن عضو باشند که بروج و کوکب منسوب باشند
 چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب ملک کوکب نحس باشند خاصه که در
 موضع نحس باشند ملک مولود در صورت ناستوده باشند و اگر سعدان
 بودند در صورت ستوده بود **ثمره دهم** در احکام جزو سیارات احتیاطا
 هشتم بر مرکز هفتم یا مرکز غارب یا در وجه ششم دلائل موت باشند از
 ماده حرارت یا از آتش یا از گرمی یا با هموم و مانند این یا از غضب
 ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمره نهم** صاحب مفران برج یا آفتاب
 نانی و سعدان ساقط از نشان ازین دلائل موت از آهن باشند
 یا آتش خاصه که برج آتشی باشند **ثمره چهارم** اگر صاحب طالع در
 هشتم بصاحب هفتم نحس بود و سعدان ساقط باشند مولود

بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج **ثمره**
نهم برج بر رأس الغول رسد و تیسر درجه طالع یا حمل یا کلاه
 یا قلع رسیده باشند خاصه بر رأس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع
 بود و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت زحل بر مرکز غارب
 و با اقاب نحس خاصه با احتراق موت او از در باشند و اگر زحل در راجع
 بود بمقابل اقاب و بیت راجع خالی موت او ازین بر ماندن دیوار خانه
 بود و اگر برج بجای بود از آب در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از
 جنبه کوهن و کوفتن دم او باشند و اگر زحل در و بال باشند و با برج
 بنظر عداوت باشند از ضرب و قتل موت رسد و اگر برج آتشی بود موت
 او از آتش **ثمره** اگر آتی اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع
 بود یا در نانی یا تیسر اوتاد یا تیسر دلائل عیج در حد و سعدان رسیده
 بودند و طالع تحویل سال و برج انتها سعید بودند بسلامت بیرون
 اید از همه فسادها **ثمره ششم** اگر صاحب نانی نحس باشند عیج
 و عیج در طالع یا در نانی بد حال بود مولود در میان هلاک شود
 خاصه که برج نانی اسد یا جدی باشند **ثمره هفتم** اگر فرد در هفتم
 دهم باشند و زحل در چهارم و عطارد در هفتم نحس برج و صاحب
 طالع نحس باشند مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه و خصومت
 خاصه که زحل در و بال و هبوط باشند یا در خانه غریب **ثمره هشتم**

باشد

در عقرب بطل

اگر طالع محل باشد و برج در سرطان و قمر در طالع مولود خود را بدست
هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر برج در عقرب بود یا ذنب و زحل در
واقاب در میزان مولود را در حرب بکشند و اگر برج در میزان بود بدست
خصمان گرفتار شود و اگر برج در میزان بود تحت الشعاع بود یا در
عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد **شماره نهم** اگر طالع
میزان بود و زهره بر سر کوز غارب محترق شود و زحل در هشتم و برج بر
درجه طالع بود مولود خود را هلاک کند بسبب زبان و شهوت و خفان
و اگر زهره در عقرب بود یا طالع محل را برج در قمر باشد و سعدان
ساقط شوند و طالع میزان را برج در طالع و طالع محل را زحل در
طالع مولود بسبب زدی هلاک شود **شماره دهم** اگر خانه چهارم
جبهه صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل محبوس و صاحب
طالع محترق یا غنی شود مورت مولود در زندان و حبس بود و اگر آن
بیت و بال صاحب هشتم بود و او برج محبوس و صاحب طالع بزحل محبوس
و قمر صاحب طالع ناظر بعد اوست یا صاحب ثامن مورت مولود از سکه
باشند **شماره یازدهم** دلال مورت از وجه کلیات رسیدن تیراج طالع
است که خداه و او را رابعه مواضع محسوف در صورت طالع از اصلی
و فروع و بگوایک ثابت که قاطع اند و عمل تیرات غمزه شد **شماره**
دوازدهم اگر غنی در دوم بود و بد حال باشد و نحوس بخش دیگر

دعطار

دعطار دهم از نحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود خانه هشتم
و صاحب او بد حال مورت مولود را را باشد خاصه که طالع محل بود یا نذر
و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مصرت کند خاصه که آن
بود یا آفتاب خاصه بنظر بود **شماره سیزدهم** در مکر و هات و در سعد
رفته است که اگر سعدی بموضع خوف مستولی شود مکر و از آن کسان
که توقع آن نباشد رسد و اگر نحسی مستولی شود از کسان مکر و رسد
که توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کس که در این
خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه رساند از آن مریضی است خود **شماره**
اگر صاحب درین بیت بود نکبت و مکر و از دوستان رسد و آنچه
رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکب دیگر ناظر بدو از آن
کوکب و موضع او نیز اثر رسد بحسب نظر و سعادت و نحس و قبول و رد
اعتبار کنند **شماره چهاردهم** در میراث و مال بی رنج این خانه بیت المال
از واج است و صدق آن و شریکان و بیت المال آن موضع که ساف روی
بد آنجا دارد پس اگر صاحب یا استولی او در دوم طالع بود یا بدین بصر
دوم مولود از زنان و شریکان و خصمان بار روی بود و اگر صاحب ثامن در
رابع بود و صاحب ثانی پیوندد مولود میراث یابد از طرف پدر آن
مادران و اگر پنجم پیوندد صاحب ثانی دهد از فرزند میراث یابد و اگر
از هفتم صاحب ثانی دهد از فرزند میراث یابد و اگر از هفتم صاحب

هشتم

نکرد میراث از جهت کرد یا شریک یا خصم قیاس روح دیگر همین است پس
 نظرهای سعد بود باسانی رسد و اگر بخش بود بدستواری رسد **اما** اجناس
 میراث را از جوهر روح طلبید اگر بروج دلایل در برج آفتابی باشند میراث از انواع
 معادن بود و اگر آبی بود از نوع کاریز بود و جوهر و جوی و آب کرها **اما** اگر
 در بروج بهیمی بودند از نوع بهایم و آنچه منسوب است بروج و کواکب یا ذکرده ای و
 کواکب را با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن بهمان بیرون آرند **اما** دلیل
 معا بود و کثرت میراث و یعنی مال و میراث حلال و ذنب خلاف این بود **و**
شعبه چهاردهم در احکام بیت ناسع یا نژده شمره
تره اول در احکام کلیات او ده دلیل او همین خاندانست و صاحب و شوهر
 او و هم و صاحب و بیخ و عطار و فقر و شتری و ارباب ثلثات او و کوی که در
 بیت بود پس **اگر** این ده دلیل قوی و حال بودند و به دیگر ناظر دلیل کند بر سحر
 نیکی و نافع و بسیار خیر و راقب بود به علم و آموختن علوم و باکی مذهب و
 اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکی و راستی تغییر و بودن علم و عمل ستوده
و اگر صاحب این بیت درین بیت بود مولود سفر بسیار کند بر غایت و
 مراد دل **و اگر** سعدی مسعود بود و مقبول تنوع بسیار کرد از سفر **و اگر**
 در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بروی آسان بود و غایت غاید
 تحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب بر سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب
 شهرت عام یابد **و اگر** صاحب طالع درین بیت نباشد مولود سفر بسیار

کند بی رضا و بیخ و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنجید
و اگر نامقبول بود بدتر باشد **و اگر** مقبول بود سفر درست دارد و با حاصل
و اگر سعدی بوی ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد
 که او را تحصیل فرماید **اما** اگر بخش بود ناظر بود حکم بر خلاف افتد از نوع شغف
 و حاصل و حاصل نماید **اما** اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال
 بود سفرهای بسیار کند و در برود و نیک باشد خاصه که نظر نمودت باشد و
اگر این هر دو دلیل بودند در برجهای شرقی سفر او بجانب شرق باشد خاصه
 بروج شرقی باشند و حکم سه جهت دیگر همین بود **و اگر** هر یک در جهتی باشند
 از بروج و بروج سفر آریان آن دو جهت شود و ازین هر دو دلیل هر کدام
 مقبول بود سفر بدان طرف باشد **و اگر** هر دو بقوت برابر باشند هر دو طرف
 رفته شود و حکم رابع طالع همین باشد و سوسن قریب این دو دلیل موجب
 سفر بسیار باشد و در **عشره دهم** در احکام جزئیات اگر صاحب این
 بیت نخل بود یا او درین بیت باشد سفر مولود جهت چهارپای داری بود
 خاصه که بروج بهیمی باشد **و اگر** بروج آفتابی بود طلب علم دارد از علوم دقیق
 و بود و خرد و فروشد و در دین مطعون صلب باشد و کم عبادت باشد
 و خوابهای درست بیند و در دین بیایزد **عشره یازدهم** اگر شری و درین
 بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت بازرگانی بود و با
 نفیس خرد و فروشد و سود بسیار کرد **و اگر** نامقبول بود بیخ و شری و بیخ

و طعامها و اگر برج بهی بود حبت دواب سفر کند چون کوسفند و آنچه غذا را
شاید و اگر برج آتشی بود بیع برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد کند و
باورع بود و فقیه و تفسیر بداند و عابد و پاک باشد و سیف کعبه و مزارهای پاک
برود و خوابهای راست بیند و بزهیب ستوده باشد و با وفا بود و پاکیزه
شعره چهارم اگر برج صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود
سفر کند بود پراهمای بخوف و در امنظر این باشد و در میان لشکریان
و ترکان سفر کند و اگر مقبول بود امیر لشکر بود و سر بر قومی شود و سلاح
دارد و اگر در برج بهی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود و مقبول
در دزد بود و راه دارد و در علم سلاح و سواری بماند و اگر برج آتشی بود فغان
و آتش کار و سفر و بسبب گرفتاری بود و درین و مذهب سست باشد
و خوابهای آشفته بیند و اگر آفتاب درین برج بود یا صاحب باشد مولود
سفرها کند حبت ملوک یا صحبت ملوک و اکابر و بزرگانها باخیر کند
و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرخ نیکی بیند و بیاموزد
علم کلام و ارواح و معقولات و صفت کیمیا و خواص مواهر خاصه که برج
آتشی بود و اگر مقبول بود سفر در حدتکاری کند یا با مردم نزو نماید و
بخندد باشد و جاهل باشد و درین و مذهب ضعیف بود و خوابهای
نیک بیند و با دین نضادی در آید **شعره پنجم** اگر نه درین
بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در غرت

باشد و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و بزرگانی و انواع لباسها
باشد یا عطر یا کینزگان و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکی اعتقاد
باشد و اگر مقبول بود این صفتها در وی مکتب باشد و اگر برج آتشی
باشد بیاموزد موسیقی یا دیبا بافی یا عطاری و خوابهای نیک بیند
و اگر عطارد درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر
بسیار کند باخیر و نفع در بزرگان فواید بیند و در بیع و شری زبرد
و کار دان بود و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانه ای
زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بداند و رسیده بود
بغیر معانی و مصنف شود در علمی که داند و اعتقاد او روش حکما بود
و اگر در خانه ای مشرب بود بزرگ گردد و مشتی و عدل و نویسنده
حظها و کتاب فقه و تفسیر مانند این و اگر در خانه ای میخ بود سفرهای
او بخر باشد و هم راه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طوایف
و خیانت کنند و قمار بازی بود و اگر بد حال بود تسخیر کند دیو و پری
و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در
خانه ای رهن بود سفرهای او خوش بود و طربها کند و بیاموزد علم
اسلام و خاندن شعر با میزی شود و اگر میزان بود کار قوی تر باشد
و اگر در سنبله بود سفرهای نیکی کند و با وزرا و حکما و اکابر صحبت
و عالم گردد و در هر علم که بخواهد بکمال رساند و امامت قوی کند

و در معرفت اشیا و معقولات نهایت رسد و ناموس را برود و قوتها
 باطن او بکمال باشد و اگر در جزئیات از هم علوم آگاه باشد و قوت
 و تقاضی گردد و قضیه شکم بود و حاضر جواب و سفرهای نیکو
 کند و اگر در خانه قمر بود سفر کند و زود حرکت باشد و کمالات
 و بیاموزد علم جواهر و فروارید سقن و ساختن انواع و هرهای کلین
 سازد یا کار بر دیار که کوی کند و مانند این و اگر هیچ نخوس بود آیین
 سازد یا زنجیر و حایل و دست بند ها کند و اگر در خانه افتاب بود
 جوهر شناس شود یا صوفی یا درم زن و سکه سازد و مانند آن
 و همه احکام بحسب نظرهای متعدد و محس باشد **شماره هشتم**
 اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت بود سفر بسیار کند خاصه
 از وجه رسالت و بیاموزد علم ساحت و جاسوسی و در کار و
 مذهب که بنات و حکم او و بیوت مانند بود ببطارد اما باید
 دانستن که صاحب طالع هر کس که متصل بود درین بیت مولود زینت
 کند بعلی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مروت کار اسان تر
 بود و بنظر عدوت دشوار تر و اگر صاحب این بیت متصل بود
 کوکبی که درین بیت باشد بنظر مروت مولودان علم که بدان کوکب
 منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عدوت بود بیاموزد برج و
 ناخوشی معلوم نکند و یاد کار نکند **شماره نهم** اگر صاحب این بیت

باشد

در وی بود و بر ب مسئله اول ناظر بود مولود در اوایل عمر سفر ها کند
 و در تحصیل باشد و اگر بر ثانی نظر کند در او سطر سفر کند و علم
 بیاموزد و اگر بر ثالث نظر کند این اخلاص را و آخر ظاهر شود و
 بسیاری و اندکی علم را از قبول و رد قیل باشد و برج اقشی و نفع و ضرر
 نظر مروت و بنظر عدوت **شماره هشتم** اگر صاحب این بصاحب نظر
 دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب چهارم نظر
 دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت
 فرزندان بود و عشق و رسالت و اگر ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری
 بود و اگر هفتم جهت جفت و شرکت و خصمان و طلبد زدیة بود و اگر
 بهشتم جهت خونی بود یا میوات مال ذن و اینا و اگر بصاحب دهم نظر
 جهت عمل بود یا کار سلاطین یا سبب صناعی یا پیش برکان دود و
 اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرضی
شماره نهم اگر صاحب این بیت از صاحب طالع منصرف شود و صاحب
 سابع متصل شود اگر صاحب طالع سابع سعد بود و صاحب رابع
 غنی مولود را آنجا که رود بهتر از بیجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود
 صاحب سابع غنی باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو
 غنی بودند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بودند در سفر و حضر
 نیکی یفتند و اگر غنی سکونت بهتر بود اما صاحب این بیت بصاحب بیست
 ناظر باشد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه

دوستان یا طالع اساطیر
 و طلب سعادت بود و اگر
 صاحب و از دهم نظر دارد
 جسمت

گفته شد **مشره دهم** اگر صاحب این بیت در ماه بود مولود سفر نکند
حکم صاحب طالع همین باشند **اگر** بصاحب هم یا قوی تر بیع مرغ باشد
و مرغ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود مرغی که در روزهای
سلطان با خیانت و اگر بیع زحل بود از شدت گریه و درج روزگار
و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را
نفس کرده باشد مولود در غریب عشق کشد و در غربت میرد **مشره**
یازدهم اما اگر کوکب درین بیت جمع آمده باشند مولود را اسباب
سفر بسیار بود و بجایهای دور رود و هر جعتی و از هر طایفه چیزی
بداند و زبرک باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب اعتقاد
او بدان مایل بود و اگر کوکب بصاحب هم نظر کند و او درین بیت
باشد حکم همین باشند و مولود از هر مذهب چیزی بداند **اما** در
مذهب خود ثابت بود و الله اعلم **مشره دوازدهم** اگر صاحب هم در
هفتم بود یا ناظر بصاحب و یا کوکبی که در وی بود مولود به هم نری
قرار نگیرد خاصه که برج منقلب باشند و اگر صاحب طالع در هفتم بود
و صاحب هم بدو ناظر حکم همین بود **اما** سفر او از جهت زنا باشد
یا ابتزازان یا با ایشان که سفر کنند و بصاحب هریتی که ناظر بود
از آن قوم کسان با او بودند و سفر و باشند که در غربت ساکن شود
و اگر نظرهای هودت بود سفر بر و با خیر بود و نظر عدو و خلاف
این باشند **مشره سیزدهم** سفر مولود در آن جهت بیشتر بود که

برضا

بطالع

بطالع و شلالت او منسوب بود و یاد در آن جهت که صاحب هم بود یا
قابل تدبیر **اما** ازین دلایل آنکه قوی تر بود مولود از آن جهت سفر
بیشتر کند و ادبای طالع را نیز حکم همین است چنانکه اگر دلایل
سفر در درج ذایل باشند سفرهای و اگر در درج مایل بودند
سفر نشود و اگر بشود اندک باشند یا نزد یک باشند و درج ذایل
از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و درج دیگر مایل اند **اما**
حکم را درین خانه مثل شتری باشند و مولود با طاعت بود و در
پناز و دواها او زود با حاجت رسد و **اما** ذنب را حکم خلاف
این باشد **شعبه یازدهم** در احکام بیت عاشر هشت غم **مشره اول**
در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستوی
هر وی و سهم و عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو و بروز افتاب و
شب قمر و عطارد و مرغ شریک این دلایل و ارباب شلالت و کوکب
که درین بیت باشند پس این دلایل قوی حال بودند و به دیگر ناظر
مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و حاکم بودند و به دیگر
ناظر همتی بود بر سر هر قوی و کامران بود و شهو و شهو و آنچه
کنند بر مانند **اما** بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب
وی و زهم و قمر و سه هر مادر و صاحب او دلایل مادر اند پس
اگر این دلایل نیکو حال بودند و مسعود مادر مولود را حال نیکو

شود و دولت زیادت کند یا سبب مال او و اگر این دلایل یاد کامل
پند ناظر باشند بموردت میان ایشان موافقت زیادت بود و
سازگاری کنند با هم دیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عدل
بود در خصومت و تشویش باشند و اگر از هم دیگر ساقط شوند در
میان طلاق و فراق افتد و اگر این بیت در حال رابع رفته است
اما اگر دلایل بیت بخلاف آن باشد که در پیش رفته است حکم
بر ضد باشد **اما** اگر صاحب طالع بدین خانه نکرده بودت این
اسباب حاصل آید برج و سقمت و بر خورداری بود **اما** اگر بعضی
دلایل نیک حال بود اما امتزاج دهند پس هر کدام که قوی تر بود
سعادت از آنجا رسد و از منسوبیات آن کوکب و هر کدام که بد
حال بود زحمت از وی رسد **نموده دوم** در صنعت مولود و اگر
دلایل صنعت در محل افتاده بود مولود صنعتی کند که بر روی
و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بود صنعتی کند که
بگردن و موالی او تعلق دارد و قیاس برج دیگر همین است
و نفس صنعت از طبیعت کوکب دلیل بود بر موضع او پس اگر
دلیل در آن برج که بود مقبول باشد و مسعود بنظر سعد و
مولود صنعتهای شریف و از دست او نیکو بیرون آیند و قبول
یابد و اگر مقبول بود و نحو بنظرهای غس صنعتهای خفیه کند

و ان از دست او با قیمت بیرون آید و مرد بود پیش مردم **اما**
اگر آفتاب در لیل صنعت افتد و در محل بود کلاه دوز بود یا کاری کند
که تا مرگش شود و اینند دار بود و اگر عطار بود مولود عامه سازد
و طایفه ها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد یا سرخاب و سفید آب
کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزد از غدا و پوستین
و پر حوانات و اگر مشتری بود عامه های عالی سازد و زبردستارها
و فوطهای قیمتی و مرغ بود خود سازد از آهن و جرم و روی بند
و اشالی این و اگر زهرن مرغ ناظر بود مولود اینند داری کند
و شاطره شود و اگر زحل بود مولود مقلعه سازد و انجازه روی
سر و روی پاک کنند و اگر زهرن مشتری نکود دستارها سازد
از ابریشم ماحشبه و قصصها و قزنبه **اما** اگر عطار در محل نکود
مولود دستارهای ملون و فوطه و بعا و سفله سازد **اما**
اگر قمر مشتری نکود یا مرغ نکود سیاهی ها که سازد بد سازد و
و لایق عوام و مردم درون بود **اما** اگر آفتاب مشتری یا زهرن بود
مولود تاج و پیرایه و سر بند و حلقه سازد و عنبرینه و موصفات
کند و اگر آفتاب در محل و مرغ بود مولود آنچه سازد از مرغ سازد
و فوق کرده و قلب کار بود و عنبرینه های دروغین سازد **اما**
وجه دیگر آنست که دلایل صنعت اگر در برج اشلی باشند

مولود صنعتها که کند بادیان تعلق دارد چون ساختن انواع جامها و درخت
و نجین و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در برنج بهیچ باشند مولود
آنچه سازد بدو آب و چای بایان تعلق دارد چون زین و جام و قلادها و پلا
و جلیها و بالانها و نعل ستور و آنچه بدین مانند و باشد که شراب و خربزه بود
اما اگر بعضی دلایل در برنج آتش بود و بعضی در برنج بهیچ امتزاج دهد
و مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون
ساختن جامه دان و زنبور و مقرش و موزه و نمد و زرد شطرنج و آنچه بدین
ماند و **اما** هر کدام کوکب که بدلیلهای صنعت نکرد چیزی از طبیعت خود
در مولود ندرایت کند اگر سعد بود شکل و هیات آن مصنوع را خوب تر
گرداند و باقیمت نزد آن شخص بود بر خلاف این بود مثال آنست که زحل
دلیلست بر ساختن آلات حرب از شمشیر و پوست و اسفوان و اگر شتری
بدو ناطر بود در آن چیزها نذر و نقره بکار برد و طرایف سازد و اگر مرغ
بدو نکرد آنچه زنبور و قالی می بافند و نمد سازد و آنچه جامه دان می دخت
پا پوش بدوزد و آنچه شطرنج می ساخت از کاج و عاج و ساج بکار برد و
قیاس دیگرها همین است **اما** اگر دلایل صنعت مرغ و زحل باشند
و در خانه او عطار دمولود رود که و بنا و کوزه که و مانند آن باشد
و اگر عطار در خانه ای یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود
اما اگر مرغ و زحل در خانه ای دهره بودند مولود سازند سازها و موسیقی

بود یا خراطا ترازو که بود و امثال این و اگر زهره در یکی از خانه های ایشان
بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزهای مناسب
از آنچه گفته شد در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مرغ و زحل
در خانه ای مشتری بود مولود کتابها جلد کند و مکان سازد و کشتی و
منبری تراشد و اگر مشتری در یکی از این خانه های ایشان بود قیاس همین
اما اگر این هردو شخص در آن باشند مولود آیین سازد و هوسر کیمیا
دارد یا ریخته که یا مس که شود و در دوبرج آتشی بسبب همین باشد مگر
در قوس که دلیل ضراب و صرافیه باشد **اما** اگر مرغ و زحل در خانه قمر بودند
مولود آبکش بود بیشک و راویه یا آب دار و به امثال این **اما** اگر
عطارد صاحب نیم یا سیوم افتد و بصاحب طالع ناطر بود و صاحب شرف
عاشق در عاشر بود و اغظ کرد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه
طالع با و آن بود و اگر صاحب جادی عشر در شرف خود بود حکم همین باشد
با نایب و اغظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج و آواز بود
و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشق در عاشر حکم همین باشد و
او و اغظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود **اما** اگر مشتری
عطارد نکرد یا او در خانه ای مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث
و اگر بجای مشتری **اما** باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق متنازع
اما اگر قمر بر مرکب عاشر بود و در نقطه او ج کوکب بر زهره و عطارد نکرد

مولود بدار بازی کند یا بر سر رسیان خاصه که برج بادی باشد **شمسه**
سوم در حکم جزئیات اگر زحل درین بیت بود و صاحب طالع نکرده
بدو مولود دهقانی کند خاصه که آن برج خاکی یا آبی بود یا پیش از آن
کاری کند که بر جل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه بود و صاحب
طالع نکند مولود قایم شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود
و امام شود یا مدرس و کاری کند که مشتری منسوب باشد و اگر برج این
چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سارن انواع سلاح خاصه که برج
آتشی بود و علم سواری و سلاح نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود حاکم و والی
و ملوک شود یا از بزرگان پادشاه بود یا سرور قوی شود یا ضرابی و شمشیر
شناس کند و اگر زهره بود مولود عطاری کند یا دردی شویاری ساز
موسیقی باشد یا خدمت خاتونان و خادمان کند خاصه که برج بادی بود
یا خاکی و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا نایب دیوان یا شرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجامت کند یا دیرری یا دلائیله
و قهر باشد ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام الناس یا نایب
خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی و خاکی بود **اما** درین اقصا
حکم مناسب نظر قبول ورد و مودت و عداوت و سعادت و نحس
کواکب ذیل کند **اما** اگر کواکب پیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم
صفت بیرون آرند و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود

مطلوب

بگوئی

بگوئی که درین بیت باشد خاصه که نظر محسوس بود یا کواکب نامقبول بود
متفر بود از آن محل و صناعت و آن صفت خسیس باشد و مولود
آزادانیک نماید **مثال** آتشی که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود مولود نایب خاندانهای قدیم
گردد و مشایخ و سروری قوی کند و در کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر
نامقبول باشد و صاحب طالع بدو محسوس مولود مزدور کل کاران شود یا حال
و اگر در هبوط بود جاه کن شود یا کار ساز و یا کورکن بود و هر عمل این
بر برج تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی و محسوس گردد مولود راه نشین
گردد و فال گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب ششم بدو محسوس
مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب ششم بدو محسوس بود خادم گونا
شود و اگر برج بهیمی بود خام ساز یا انسان یاد و زندگ موزه بود و مانند
این **اما** اگر بجای زحل برج باشد و نامقبول بود و صاحب ششم از
محسوس و برج بهیمی بود مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلد شود
یا جراح و در برج آتشی بریان کر شود و در برج ماهی گری یا گشتی بانی کند
و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را
نیکو نگاه دارد که اگر کواکب قری حال بود و در نظر سعدان حکم بر نیک مدلول
او کنند و شریف بود آن چیز و اگر ضعیف بود و در نظر نحس حکم بر بد
مولود او کند و حسب آنچه **اما** اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر و قاضی

شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان یا وزیران بود یا خدمتکاری
سجده کند یا مدرسه یا خانقاه و پیدا کرده ایم ضعفها و قوتهای هر یک
مشره چهارم اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد
بودت بزرگان مولود را غریز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت
بود غریزش ندارند و اگر از هم بکرساقط بودند مولود پیش بزرگان راه
نیابد و کم نام بود مگر که دلایل دیگر قوی افتاده باشند **مشره پنجم**
چنانکه احکام صاحب طالع یا کوب گفته شد در عمر سیوم ازین شعبه
حکم قدر صورت طالع یا کوب در برج چون ناظر بود همان طریق بود
اما وجود هر عمل و صفت را شخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه
کسی دیگر فریاد را یا محبت کسی دیگر در آن افتد **مشره ششم**
اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها بید
و از نزدیکان او شود و حکم قره همین باشد اگر طالع شبی بود و قمر قریحان
اما اگر مستولی زحل باشد فرارش در بان پادشاه شود و اگر شری
مستولی باشد امین و معتمد پادشاه بود و اگر مرغ بود امیر لشکر یا
سرهنگ شود یا مطیع و اگر رهنم بود امیر مجلس شود یا جامدار و آنچه
مناسب زهره باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا ستونی شود
یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر کوبی بقدر قوت
و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوب مستولی باشند متزاج دهند

و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم دروند بود قوی تمام باشد و اگر
در مایل الوند بود در وسط باشد و حکم مستولیان همین باشند
مشره هفتم در حکم متزاج کوب درین خانه باشد احوال مولود که
بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوب بود و عمل و صفت مولود
معروف گردد و ملک یا سر در قوی شود و در علم سیاست و ولایت
نیکی باشد و این صفت در مولود بشهری ظاهر بود که بدان برج منسوب
بود و قیاسی باقی کوب همین است و این اصل را در شعبه اخلاق نیکی
یا دگرده ایم در همه حکما از ان غافل نباشند **اما** اگر در طالع کوب متزاج
نباشد و مستولی نبود و پیشتر کوب است ز طالع ساقط باشند و ضعیف
بوند مولود مجهول ماند و بی کار و کا هل و روزگار گذارد و بهیچ جای
زود و بطبع درجه طالع بود **مشره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود
بر مسئله اول این بیت بنظر بودت و هر دو مسعود باشند جاه و رفعت
مولود در اوایل عمر بدیداید خاصه که این کوب سفلی باشد و مولود
در معرفت و صنعت و عمل نیکی افتد مناسب کوب قوی تر و موضع او
پسین **اما** این حال باری مسئله ثانی بود این صفات میانه عمر بدیداید
خاصه که کوب علوی باشد و اگر هر سه ارباب ثلثات قوی افتاده باشد
احوال مولود در هر یک پیوندد از اول عمر تا آخر عمر بر یک تسبیق کند و از
طبع هر کوبی متاثر شود **اما** اگر هر سه ضعیف حال افتاده بوند حکم بر

خلاف این باشد **اما** اگر راس درین خانه بود پرستش خدای تعالی کند
بکمال و مولودش ناسند ذات و صفات او بود و مستجاب الدعوه بود و از
سبب کار او با کرم و دولت و جاه او در مرتبه بود و شریف نفس بود و حاکم
بر ملوک و سلاطین و اگر بتوبه در نیم افتاده بود حضرت باری تعالی راز
خواب بیند و راست قول باشد **اما** اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار
و بی قدر شود و صفتی و علمی نداند که نیکو باشد و هر چه کند از عیبی خالی نماند
و معروف بود بیعیب و خست **شعبه شانزدهم** در احکام
بیت حادی عشر پنج شرح **مشرقه اول** در احکام او دلیل او همین خانه
است و صاحب و ستولی بر وی و سهم دوستان و صاحب وی
مشترب و زهره و ارباب ثلثات وی و کوی که درین خانه باشد پس
اگر این دلائل قوی باشند و بمودت بهم ناظر با درین بیت باشند
دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن جمع از ایشان
و رسیدن بهرامیدی که دارد و **اگر** احوال دلائل بر خلاف این بود حکم بر
عکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلائل ناظر بود بمودت این همه
اسباب حاصل شود با سائزین و جمعی و **اگر** ناظر بمودت چیزی
آید بجهت و بیخ و زحمت و **اگر** این دلائل آنحسان دور بودند دلیل
پوستان بود بمطلوب و بر خورداری یافتن از آن و سعادت مایل و
مراد حاصل آید و **اگر** آنحسان ناظر بودند حکم بر خلاف افتد **اما**

اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امید های خود
و مطیع دوستان و در پی دوستان حاصل کردن بود و **اگر** صاحب این
بیت در طالع باشد دوستان نرمان بود و مولود بودند و امید های او
بی بخت برآید و امور بخت دوست دارد و از بیت المال یا شاه و
اکابر بآزوی بود و **اگر** میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود
عمودت مولود و دوستان از یکدیگر جدا گشتند و به یکدیگر خیر رسانند
و **اگر** نظر عدو بود حکم بر عکس باشد و **اگر** از هر یک ساقط افتاده باشد
مولود را دوستان کم باشد **اما** اگر صاحب طالع ازین بیت و از صاحب
او ساقط بود از طالع او سوافایی از دوستان بیند پس **اگر** این صفا
بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و **اگر** در هشتم بود
قصد مولود دارند و **اگر** در ششم بود مولود را رنج دارند و **اگر** در دوم
قصد مال مولود کنند **مشرقه دوم** در احکام جزویات **اگر** سواد
درین خانه باشند مولود را با دوستان و فابود و معتقدان و از ایشان
نیکو باینند پس **اگر** آن سود شری بود سعادت آواز و جلافت
رسند در راسه و آنچه خیرات باشد و شادمان باین دوستان
او از منسوبات شتری باشند و **اگر** زهر بود سعادت او از معاشرت
رسند و لهر و طریقت و عشق از کسانی که زهر منسوب بودند
اما اگر دخل درین خانه بود مکروه از استکان دوستان بیند

و گاهی و تقصیر ایشان و دوستان او از منسوبیات زحل باشند
 و اگر مریخ بود اندوه از اعتقادی برستان رسد و قصد هجرت
 و خیانت و دروغ و حیلت و دوستان او از منسوبیات مریخ بودند
 باشند که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بد
 حال یا نامقبول بود و اگر عطارد در مریخ بیت بود مسعود باشند
 مولود در خلق شهرها پندار دوستان و خوش بختی و معاملت نیکو و
 مکتوبات افتد در میان و اگر مولود مریخ یا زحل نسبت دارد و
 یا مریخ عطارد ناظر روح یا این بیت خط مریخ باشند مولود بتعویذ
 نوشتن دوستان انگیزد و ساحت حق حیلت و اگر عطارد مریخ
 بود مولود در حیلت غلو کند و مکر و پند و نفاق دوستان
 و تهمت کشد از منسوبیات عطارد و در مال بزرگان خیانت کند
 و اگر قمر در مریخ بیت بود مولود از بی ثباتی دوستان و تحریک و سفر
 ایشان و اگر افتاب در مریخ بیت بود مولود مراد دوستان اکابر و سران
 باشند و از سبب دوستان شهرت گیرد و پیش پادشاه معروف
 شود و در مریخ صورت قبول گوایدادین بدین اعتبار باید که مریخ
 هر یک را از سعد و نحس اما اگر اسرار مریخ بیت بود فعل شری کند
 و در دوستان یغراید و با سیدها برسد و ذنب فعل زحل کند و در
 دوستان نقصان کند و دشوار رساند بدیخه امید دارد

عن

بجملات

چندانکه بادوستان وفا کند و وفا پندار ایشان **شعره سیم** جنس
 دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبیات کوکی بود که درین خانه
 باشند و از صاحب وی قابل تدبیر و و اما جوانی و بیوی ایشان از
 تشریق و تعریب کواکب و بودن ایشان در اوایل و اواخر برج **اما** خودی و
 وزشتی و لطافت و خوش طبعی و مباشرت و محاورت و زینت و پاک
 و اشال این را از زهره و عطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کواکب در مریخ
 بیت نبود در صاحب بیت و قابل تدبیر و نگرند و اگر قابل تدبیر
 نباشد حکم از صاحب بیت کنند پس اگر صاحب بیت در او تاد بود
 دوستانش بسیار باشند و در مایل لوت بد بر توسط بودند و در زحل
 لوت بد جبری نباشد اما وجهی دیگر است که صاحب هر بیتی بد نیست
 نظر کند با صاحب او باشند بودت دوستان مولود از منسوبیات
 ان کواکب **مثلا** اگر دایم بیت سیوم بدین بیت ناظر باشند با صاحب
 او و خویشان او را دوستدار باشند قیاس دیگر سیوم همین
 است بنظر بودت و عدوت اما قوی که مثلثات این بیت
 منسوب باشند مولود را دوست دارند و این بیت هم است
 و سیوم و حکم مثلثات طالع همین است و ان هم است و بجم
 اگر سیولی بر سهم دوستان سعد باشند سعادت بیند
 و اگر بخسان باشند شقاوت پند و سعادت و خوشی

ناظر

وضا اطمینان سعد بود یا آن محس و بودن سهم در او تا دلیل بسیاری
 دوستان باشد و توقع سهم باشد و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود
 و دوستان مولود از منسوبان کواکب مستولی بودند بر موضع سهم و سعادت
 و محسبت ایشان از موت و ضعف نهم و صاحب او بود **مشره چهارم**
 اگر صاحب طالع رب مثلثه اول این بیت نافر بود بموت مولود در اول
 عمر دوستان بسیار شوند و رب ثانی نظر دارد بموت مولود در اول
 در میان عمر بسیار باشند و اگر رب ثالث در آخر عمرش دوستان بسیار
اما زود منقطع گردند و اگر در بر جبهه ثابت باشند در دوستی وفادار
 باشند و در بر جبهه زو جسدین کار بر توسط بود و کم اعتماد باشند و دل
اما اگر قریب از دلایل افتد دوستان بسیار باشند از عوام خلق و صحر
 حال بودند خاصه که قمر در برج سنبل بود **اما** اگر زحل یکی از دلایل دوستان
 افتد دوستانش بر رخ کش باشند و در دوستی پایدار بودند خاصه که در
 برج ثابت باشند قیاس کواکب دیگر همین است **شعبه هفتم**
 در احکام بیت ثانی عشره وارده **مشره اول** در احکام کلیات او دلایل
 او همین خاناست و صاحب و مستولی بروی و سهم دشمنانش و صاب
 در زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوی که در وی بود پس اگر این دلایل
 سعود باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت حال دشمن و فراغت مولود
 از ایشان و سلامتی و اگر حال بر خلاف آن باشد حکم بر عکس بود و اگر

دلایل او با بودن یا مایل الوند دلیل کثرت ایشان باشد و احترام ایشان
 و شهرت و اگر در زایل و متوسط بودند حکم بر ضد افتد **اما** اگر این دلایل
 بصاحب طالع نافر بودند یا طالع مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب
 طالع بدین دلایل باشند مولود دشمنان کثیر باشند و اگر صاحب طالع در
 بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار شود و بدست
 آن بود که بیت و یا با بهبوط او باشد و یا غریب بود در وی و اگر صاحب
 این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود افتند خاصه که طالع و یا
 یا بهبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت محسوس شود بدین
 از دشمنان و اگر سعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب
 طالع محسوس شود مولود دشمنان ضرر رساند و اگر محسوس درین بیت باشد
 مولود بسیار دشمن بود یا بدی اندیشد و خود را از بدی خود در رخ و سفته
 افکند و از ایشان آیین نتواند بود و اگر سعود بود دشمنان کسایتی باشند
 که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند
 و باشد که از ایشان ضرری برسد و توقع نفع باشد و اختیار ایشان
مشره دوم در احکام جزوایات بودن صاحب یا زدهم درین بیت دلیل
 دشمن باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوست
 کردن دشمنان بود یا مولود بیچاره کواکب مقبول سعود باشد و غایت
 بود و اگر نامقبول و خسر باشد با کراه و نفاق **مشره سیم** نظر دوستان

صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس
اگر صاحب یا نذر دهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود
 پس **اگر** صاحب دوازدهم بد و پیوند محبت از طرف دوستان مولود
 باشد و **اگر** صاحب یازدهم بصاحب دوازدهم پیوند دوستی از طرف
 دشمنان باشد و **اگر** بنظر عدوت بود حکم برعکس باشد و این حکم با صفا
 هر بنی همچوین واجب کند چنانکه اگر اتفاق افتد با صاحب یجم دوستی
 دشمنی با فرزندان مولود کند بحسب نظر سعد و غش **ثمره چهارم**
 هر کوب که درین بیت باشد بنکرت تا او صاحب کدام خانه است اطلاع
 آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوب و
 بیت او باشند **مثلا** صاحب سیوم درین خانه بود خویشیان دشمنان
 شوند و **اگر** آن کوب نرخل بود پیران باشند و آنان که نرخل نسبت دارند
 قیاس بروج و کواب دیگر همین باشد **ثمره پنجم** اگر بر موضع نهم عدل
 مستولی همان یون از دشمنان مضرت رسد و **اگر** سعدان بودند مضرت
 نرسد و **اگر** این دلایل را و ناد یا مایل لا و ناد بودند دشمنان بسیار بودند
 قوی حال باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود و وراقت **ثمره**
ششم میان صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از نرخل آن خانه
 انکیز چنانکه اگر در خانه دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب
 یا دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمره هفتم** اگر صفا

این خانه و مستولی این خانه تحت الشعاع بودند دشمنان مولود را نکبت
 از پادشاه رسد و **اگر** مغوس بودند نجس شقی و رنج مند باشند و مشقت
 ایشان از طبیعت آن کوب غش باشد و **اگر** در و بال یا هبوط بودند بخت
 باشند و در ماند و **اگر** در شرف یا خانه خود بودند قوی حال و بادولت
 باشند **ثمره هشتم** بدلائل مختلف دوستی و دشمنی را بین از طالع
 شخص بگیرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو مولود بیک برج بود آن
 هر دو با هم بگرد و دوست دارند و **اگر** یکی دوازدهم دیگری افتد دشمنان
 دیگری باشند و **اگر** در طالع دو مولود را صاحب یک افتد با هم بگرد و
 باشند و **اگر** خداوندان دو طالع مولود با هم بگرد و نظر عدوت نکردند
 میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل شجره چهارم رفته است
ثمره نهم در جنس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع
 در دوازدهم باشد مولود محبوبس ماند و در دست دشمنان افتد و **اگر**
 صاحب طالع بصاحب ثامن محوس شود در برج دوازدهم سبب حسن او
 مال بود و قرض و **اگر** بصاحب دهم محوس شود سبب کار پادشاه بود
 و صفت علمای کار قیاس بروج دیگر همین است **ثمره دهم** اگر صاحب ثانی
 در دوازدهم محوس بود مال و معاش بسبب قرض دارد و دشمنان ستمگر
 شود و **اگر** سعود باشد مال زیادت کرد در قرض دادن و معاش مولود
 از اجما حاصل شود پس **اگر** مرغ بد و ناظر بود یا دلیل در خانه مرغ افتد مال او

برج حرام زیادت کرد و اگر این حال بیشتر یافتند از وجه رخصت شرفت
زیادت کردند و اگر این کوکب محسوس شده باشند و یا محسوس بود و سعدی بدو
ناظر مال حرام در صورت طلال کرد و اگر آن محسوس رجل باشند و او در بیت
ثانی حظ دارد یا صاحب بیت ثانی نکرد مولود از بیت دوا ببدست
آرد برج و محسوس خاصه که نظر عدوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر
و اگر رجل مقبول بود درین بیت فایده بیشتر دهد و برج کمتر باشد و اگر
سعدی بدو ناظر بود که رقیق تر باشد خاصه که درین بیت فرج دارد
شعره دهم در حکم چهار پایان رجل درین خانه دلیل بودن دوا ببارش
باشد و از وحوش آنچه درینند آید و شتر به دلیل حیوانات شریف باشد
چون کوسفند و آنچه در مشروبات بود و بودن مرغ دلیل نر باشد و اقلام
دلیل اسبان و در غره دلیل کاوش خلیک و عطار دلیل اسر و طيور چنانکه
گفته ایم و قوی تر نگاه باشد که این برج بهمی افتد پس ازین کوکب هر کدام
که درین بیت بود یا صاحب باشد و یا صاحب ثانی متصل بود و جمال
و معاش مولود از حیوانات حاصل آید که بدو نسبت دارد و اگر نظر مودت
بود خیر و نفع بیشتر بود و حصول و آسان تر و بی برج و با بر خور داری و اگر
نظر عدوت بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وندی بود
خیر بسیار بود خاصه که مسعود و مقبول باشند و اگر این دلایل صاحب طالع
ناظر باشد که در بهتر بود اما باقی ماند تا آنکه بدین دلایل اگر در برج

ثابت بود مال خود را نگاه دارد و اگر در برج منقلب بود خرج کند و تلف دهد
و اگر در برج دو جسدین باشند که بر توسط بود و مولود که خدا باشد
و خرج دانسته کند و جهت دیگر است که او تاد دلیل باقی ماندن مال بود
و یا بل لا و تاد دلیل توسط مال و یا بل نا بودن مال و ساقط دلیل فقری
و معنی اما ماندن و یا ماندن بکوکب سعد و محسوس دارد و راجع
و مستقیم **شعره یازدهم** حکم ارباب ثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین
سه ارباب که قوی تر باشند اثر او با تمام تربیت ظاهر شود در سعادت اما اگر
برابری بود و دویم مستولی بود برین بیت و مسعود باشند حوال مولود آن
این بیت بر یک نسق بود در سعادت و شقاوت و الله اعلم و احکم بالغیب
شعره پنجم
در اعمال تیسرات و احکام مدبر و قاسم هر چیزی و احکام اصحاب رخصت
الافغان بر مولود و چگونه عمل فریاد است و اصحاب وار و نمودن سالها
از طالع خود و ذکر حالهای گذشته در پنج شعبه **شعبه اول**
در کیفیت تیسرات شش عمر **شعبه دوم** در اعمال تیسرات چهار عمر
شعبه سوم در اعمال تیسرات عظم نه عمر **شعبه چهارم** در احکام
مدبرات و قاسم شش عمره **شعبه پنجم** در احکام زمانها و صاحب در
و فریاد است چهار عمره **شعبه اول** در کیفیت تیسرات
شش عمره **شعره اول** در اقسام تیسرات اعمال تیسرات دشوار تر از همه عملهاست

رسیدن

در علم نجوم و حرکت او تصویریت نه حقیقه و محسوس نیست موهومست و اگر
 حقیقت طلب دارند گویند اندر دلیل اولست بانی تا آن قوت از استخراج هر دو
 دلیل بفعل آید مثل موجودی که از پوستی دوری و غرض وجود باید و اما تشریحات
 پنج نوعست **اول** تیسیر اعظم که هر یکسال شمس یک درجه مطلع رود و هر ماه پنج
 دقیقه و هر شش روز یک دقیقه پس تا در طالع و هیلاج و کدخداه و دلائل اصل
 را بدین تیسیر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم گردانند پس بدین تیسیر طالع
 و غیر آن **دوم** تیسیر ابراست که هر یکسال شمس یک درجه رود و هر ماه دو درجه و
 هشت دقیقه و هر پنج روز دقیقه بتقریب پس برج آنها عبارت از این تشریحات
 است و او را تیسیر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی کنند **سیم** تیسیر وسط
 است که هر یکسال شمس سیزده برج رود یک برج آنها و دوازده برج طالع و هر
 یکماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تیسیر شهریک
 نیز خوانند و حکم هر ماه از وی کنند و این تیسیر را جد و لها ساختند و ما نیز
 در پنج عمده آورده ایم **طالع** تیسیر اصغر است که از درجه برج آنها را نهند همراه
 سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعات
 تحویل سال درجه برج آنها را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز از تیسیر
 سنوی برافزایند بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از تیسیر شهری
 را افزایند ماه را تا تمام سال این هر دو تیسیر هم بر آن درجه و دقیقه طالع
 باشد در برجی که بعد از برج آنها بود **مثال** طالع میزان است بسیزده درجه

و بر

و بیست دقیقه و سال سیزدهم آنها بطالع رسیده بود پس برین درجه و دقیقه
 طالع حصه یکماه و دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج
 دقیقه از تیسیر سنوی هم بر وی زیاده کردیم حصه ماه و روز از تیسیر شهری همراه
 یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل چون سیزده پنج روز و شش ساعده
 بگذشت این دو تیسیر بقریب رسید همان سیزده درجه و بیست دقیقه پس
 تیسیر سنوی یک برج رفته باشد و تیسیر شهری یک برج آنها و دوازده
 طالع برین بود و بر کل دلائل اصلی و فرعی گذشته بر تیسیر پوی همین باشد
اما بسبب سرعت وی اهل وزکا را و را که در علم دارند و بر آن چندان
 ندارند **پنجم** که او را هر روز چاه و نه دقیقه و هشت ثانیه را نهند مثل
 وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تیسیر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود
 و بر همه دلائل اصلی و فرعی گذشته بود حکم تیسیر پوی همین باشد **اما** تیسیر غریبه
 وی و وقت تحویل سال دیگر همان جزو یا درجه رسیده بود و طریق عمل همانست
 که کنیم در آن دو تیسیر و حصه ماه و روز او را از جدول حرکت شهر و ایام آفتاب
 بگیرند **ششم** در معرفت درجات خمس و قاطع و کواکب قاطع اجزا قطع
 کنند عمر و کواکب بر دو قسم است اصلی و فرعی اصلی آنست که در ولادت اتفاق
 افتاده باشد چون موضع خنجر در صورت طالع و شعاع تربعات و مقابله
 هر دو مواضع آفتاب شعاع دو تربیع و مقابله او ماه و عقده ذنب و
 موضع عطارد و اگر خمس بود شعاع دو تربیع و مقابله او مرکز و تربیع

و اگر کواکب در هر شهر

که در حد خمس افتاده بود از حد و نقصان و مواضع سهم الت
 و درجه هشتم و موضع صاحب هشتم اگر خمس باشد و مرکز سابع
 و مواضع ذات که از ناب و در جات و در جات غروب و در جات
 کوکب ثابتة آنچه قاطع اند و سحابیان اما فرعی است که بعد از ولادت
 واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای احتمالات و
 استقبالات و طالعها هر یک و جزو مقادیرها کوکب انحصار
 و جزو مجاسد کوکب باذن و جزوهای احتراقات کوکب و جزو
 کسوف و خسوف و درجه طالع هر یک و موضع مدبر کسوفات و درجه
 مجاسد یونین باذن و دو تریج یونین و مقابله هر دو در وقت
 تحویل سال بولود و همچنین مواضع شعاعات هر دو و خمس اما
 یک سهم هست قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج او است
 که بر و بیکرند بعد از تریج بر محل و از طالع پیفکنند و شب بر خلاف
 این **شرع سیم** در معرفت ایدلای موت و از دوازده استر اول
 رسیدن تیسر هیلج است بدان دلیلهای قاطع نافی رسیدن که خدا است
 بدان دلایل ثالث و رابع رسیدن تیسر درجه طالع و رابع است طالع خاص
 رسیدن درجه سابع و عاشق است ساد من رسیدن تیسر برج انتهاست
 سابع تیسر صاحب برج انتهاست تا من تیسر درجه هشتم است حادی
 تیسر صاحب است تا من تیسر تیسر مستوی است بر طالع اصل پس اگر تیسر

هشتم

تیسر در طالع
 تیسر صاحب
 تیسر صاحب

یکی از این دلایل خاصه هیلج یا که خداه بموضع رسیدن از آنچه نمودیم خود
 قطع می شود باشد خاصه که در اصل یا که خداه ایشان ضعیف بود
 طالع تحویل است تا سابع تیسر صاحب است تا شش تیسر درجه یا عطیست که خدا
 ثلث رسیدن باشد یا نصف و ثلثان اما اگر سعد ناظر باشند
 در وقت رسیدن تیسر عیدین مواضع یا برج انتها جایگاه سعد
 رسیده باشند از دوازده برج طالع خاصه که در و تریج بود یا موضع
 از دو تریج تیسر طالع باشد بموضع خاصه از او تا دو و خمس ساقط
 بوند از هر سه طالع یا طالع اصلی و روز از مواضع هر دو و بنوعی از
 انواع یا تیسر دلایل اصلی یا تیسر تیسر در حد و سعد باشند اما
 فردار و شرک ان سعد بوند پس دفع ان فساد کنند و مانع ان گردند
 و اثر ان بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل عرقی افتاده باشند
 اما چون دلیل دافع و مانع باشد در آن وقت عارضه باشند گذرنده
 مناسب دلیل منفرد و تیسر از اعظم او سبط دفع ان مضرت مناسب
 دلیل منفرد و تیسر از طبع است اما اگر تیسر دلایل اصل بموضع سعد
 رسند و برج انتها و سال خداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب
 او همچنین و بیکر باشند از خمس دلیل خوشی عیش باشد و محنت و سلا
 نفس و بر ترقی بودن قوت های نفسانی و سعادت احوال از خارجی
 و داخلی **شرع چهارم** در معرفت قاسم و مدبر قول بطلیموس است که تیسر

یا ناظر بود
 تیسر در طالع
 تیسر صاحب

در آن

کوکب بود پس ضرب کنند بر چهار و مضروب را بر مطلع خط استوار یاد
 کنند و قوس را بگیرند بمطالع خط استوار تسدیس اینجین حاصل شد
 و نظری و ثقلیت ایسر باشند درجه مقابل نظر درجه کوکب باشند و اثبات
 را این عمل حاجت بنویسند و عرض ندارد **در شنبه دوم** در اعمال تیسرات چهار
 نمره **شمار اول** در مقدمه این عمل و اصطلاحات او هر کوکب که دلیل او را
 تیسر خواهند کرد اگر در درجه طالع بود و او عرض باشند عمل بر درجه
 غرب او خواهند کرد و اگر در درجه هم او مثل درجه عاشر بود بدینجه هم او
 عمل باید کرد اما اگر دلیل میان او نماند باشند بر درجه عمل باید کرد که میان
 درجه هم و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم را
 چنانکه جهال کنند اما معتبر در تیسر موضع مقدم بودن موضع تالی و
 مقدم آنرا که میخواهیم که از افق اول طالع شود و تالی آنرا کویند که بعد

سوزان	میرج	سوزان
میرج	سوزان	میرج
سوزان	میرج	سوزان
میرج	سوزان	میرج
سوزان	میرج	سوزان
میرج	سوزان	میرج
سوزان	میرج	سوزان
میرج	سوزان	میرج

از وی طالع کرد چنانکه
 در صورت طالع آفتاب است
 بدرجه غارب چنانکه قول بطلمیوس
 است اما ولادت مصنف نجارا
 اما صورت طالع مصنف و ولود
 روز چنبد بیت و سوم ربع
 شمس هجری شد در نجارا چنانکه قول بطلمیوس است اما در حقیقه درجه غارب

سوزان
 طلوع او اگر در
 و او عرض
 و اگر عرض
 عمل بر درجه

تیسر کرده میشود موضع آفتاب جهت آنکه درجه مقدم است در طلوع بر
 درجه آفتاب که محل پیش از طلوع شود اما چون دلیل را تیسر کنند اگر بر
 کنند دلیل مرکز را و تدعی بود دلیل را اول تا بدان مرکز برانند دیدیم
 در اعمال بعضی از معدودان این عمل که بر این دقیقه تر سیده بودند **شمار دوم**
در تیسر دلیل که مابین و تد سابع و عاشر باشند بدرجه سابع
 تیسر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب
 زیادت کنند و مطلع او بگیرند سید و در حقیقت ان مطلع طالع
 باشند و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
 و مطلع او بگیرند و آنرا تالی گویند و آن مطلع نظیر او بود پس مقدم را
 از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سیالی بود و هر دقیقه شش و ربع
 و سبب شش برج آنرا افزون که مطلع هر درجه از برج یا مغارب
 او بر است چنانکه هر درجه که فلک البروج براید نظیر او و روز از بعد
 النهار و همین مثال طالع میل آنست **در غارب حمل**
 آفتاب در شود چندین **در شش** برج بر مرکز غارب افزودیم
 سندان **در مطالع** او بیلد قصول را این مطالع طالع بود
 که او را مقدم خوانند و باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت
 کردیم شد چندین **در مطالع** او بیلد **در این** و این را تالی
 خوانند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند این **در پس** درجات

غارب
 تیسر کرده میشود
 در طلوع بر
 درجه آفتاب
 که محل پیش
 از طلوع شود
 اما چون دلیل
 را تیسر کنند
 اگر بر
 کنند دلیل
 مرکز را و تدعی
 بود دلیل را
 اول تا بدان
 مرکز برانند
 دیدیم
 در اعمال بعضی
 از معدودان
 این عمل که
 بر این دقیقه
 تر سیده
 بودند
 شمار دوم
 در تیسر
 دلیل که
 مابین و تد
 سابع و عاشر
 باشند بدرجه
 سابع
 تیسر کنند
 بقول بطلمیوس
 وجه عمل آنست
 که شش برج
 بر مرکز غارب
 زیادت کنند
 و مطلع او
 بگیرند سید
 و در حقیقت
 ان مطلع طالع
 باشند و او را
 مقدم خوانند
 باز شش برج
 دیگر بر موضع
 دلیل افزایند
 و مطلع او
 بگیرند و آنرا
 تالی گویند و
 آن مطلع نظیر
 او بود پس
 مقدم را
 از تالی کم
 کنند آنچه
 ماند هر درجه
 سیالی بود و
 هر دقیقه شش
 و ربع و سبب
 شش برج آنرا
 افزون که
 مطلع هر درجه
 از برج یا
 مغارب او بر
 است چنانکه
 هر درجه که
 فلک البروج
 براید نظیر
 او و روز از
 بعد النهار و
 همین مثال
 طالع میل
 آنست
 در غارب
 حمل
 آفتاب
 در شود
 چندین
 در شش
 برج
 بر مرکز
 غارب
 افزودیم
 سندان
 در مطالع
 او بیلد
 قصول را
 این مطالع
 طالع بود
 که او را
 مقدم
 خوانند و
 باز شش
 برج بر
 موضع
 آفتاب
 زیادت
 کردیم
 شد
 چندین
 در مطالع
 او بیلد
 در این و
 این را
 تالی
 خوانند
 پس
 مقدم
 را از
 تالی
 کم
 کردیم
 ماند
 این
 در پس
 درجات

اورا سی و سه سال حساب کردم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش
 ضرب کردم و بر سی قسمت کردم شد خارج این **سکد** و این ده باوند
 و بیست و چهار روز بقرب یعنی این مدتی را نیز مرکز غارب بموضع
 خواهد که قبل بطلمیوس چنانست **اما** خواست او در حقیقت چنین است
 جهت آنکه این بر عکس عالم بگردد **ثانی** در زیادت و نقصان کوکب
 عطیت اگر کسی بعد از آن بگذرد ناظر باشد چیزی از عطیت از
 نقصان کند و آن بقدر اجزاء ساعات از غنص باشد فوق الارض یا
 تحت الارض و بقدر بعد از طلوع یا غارب وجهی است که مطالع
 طالع ببلدان طالع کوکب محسوس ببلد کند که فوق الارض باشد
 و مابین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج
 قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمام نقصان
 اصلی محسوس کم کنند آنچه ماند حصه نقصان از غنص باشد از عطیت غیر
 از اوضاع کنند باقی عطیت معدل مانند **مثال** درین صورت طالع
 موضع زحل این **ط** اجزاء ساعات او این **ط** اگر زحل بر
 درجه طالع بودی مقدار مقدار از اجزاء ساعات خود کم کردی
 چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد از طلوع جوی
 کم شود از حصه نقصان او چنانکه گرفته ایم مطالع طالع چندین **تقصو**
 مطالع موضع زحل **شکد** تفاضل این **فکر** بر اجزاء ساعات

کوکب

درجه طالع

ند

درجه طالع که هست این **سکد** قیمت کردم شد خارج این **ند** و این ساعات
 بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بقدر نقصان اصلی
 زحل که هست این **ط** کم کردم در طریق عمل آنست که ساعات بعد از طلوع
 زحل باشد آنرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل ماند چنانکه ما ساعات بعد
 هست چندین **ند** در نقصان اصلی زحل که هست این **ط** ضرب کردم
 مضروب این **۴۹۳۱۶۶** این را بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت
 کردم شد خارج این **ط** و این حصه نقصان زحل است بعد بعد از
 طلوع این را از عطیت محسوس کم کردم باقی عطیه معدل ماند این **ل** و این
 سال باشد و هفت ماه و هجده روز بقرب و در زیادت سمدان طریق عمل
 همین است اگر چه ذکر ریفته است این عمل در شعبه هیلج و کدخدای اصلاح
 دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب است و اگر دلیل آنست الارض باشد
 بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند **مشره چهارم**
 در عمل تیسر و وسط چون خواهد که بیانی معلوم بدانند که تیسر وسط بجای
 رسیده است طالع بهند و بعد سالهای نام بر و طالع افزایش اگر از
 دور نه زیادت شود و در آن وی طرح کنند آنچه ماند موضع تیسر بود پس بدو
 سال ناقصه و اگر با سالها ماه و روز بر تیسر بود حصه حرکت از جد و بر گیرند
 و آن موضع تیسر جمع کنند آنچه شود موضع تیسر بود **مثال** طالع این **و و و**
 بر طالع چهارده سال گردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده

فرض

کنند و در دوازده
 که نقصان تیسر
 خارج بود حصه نقصان
 از اوضاع اصلی زحل کم کنند
 باقی ماند

سال که دریم که گذشت **فصل** و نام را چهارده برج بر طالع نهادت کردیم
 و در هر سال بدانیم **۲** و این موضع تیسر بود در سال ناقص
 حصه و ماه این **۴** حصه روز این **۲** مبلغ این **۵** این را بر موضع
 تیسر نهادت کردیم شد چیدین **۲** **بط** و این موضع تیسر باشد در زمان معلوم
اما اگر زمان مجهول باشد و سیر الیه معلوم پس بر عمل عکس اول بود چون
 خواهد تا بداند که چیدین مدت این تیسر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع
 سیر الیه و اگر نتواند دور بیاورد آنچه ماند هر برجی سالی و هر دو درجه و یک
 و هشت دقیقه ماهی چنانکه نموده ایم و هر پنج دقیقه یک روز آنچه جمع شود مدت
 زمان تیسر بود از درجه طالع بموضع معلوم **مثال** طالع این **۵۵** موضع سیر الیه
 این **۱۷** وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور بیاوردیم ماند این **۷۲**
 از وی حصه سال و ماه بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیت
 و هفت درجه و هشت دقیقه باز ده ماه معلوم شد که این مدت را تیسر درجه
 طالع بموضع آفتاب خواهد رسید **شعبه سیم**
 در تیسر اعظم نه **مشره اول** در تیسر مرکز عاشر و پنج چون خواهند که بداند
 تیسر وندی کند ازین دو ووند بموضع سهم یا کوکی که او را عرض نباشد و در
 همین ربع بود بگردند طالع درجه عاشر خط استوا و آن مقدم باشد و بگردند
 طالع آن دلیل خط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی که کند آنچه ماند
 هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تیسر مقدم

بتالی **اما** اگر تیسر یکی ازین دو مرکز کنند بگوئی که او را عرض نباشد اول
 عرض او بدانند و درجه قمر و استخراج کنند و مطالع درجه قمر بگردند خط استوا
 و این تالی باشد مطالع و در عاشر یا ربع که مقدم است از تالی که کند یا یکی
 درجات تیسر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز **مثال** فرض کردیم مرکز
 عاشر این **۷** مطالع او خط استوا این **۴۵** که مقدم است موضع سهم
 السعاده این **۲۵** مطالع او خط استوا این **۴۵** که تالی است پس مقدم
 از تالی که کردیم باقی ماند این **۲۵** و این مدت رسیدن و در عاشر است
 بسهم السعاده و طریق عمل همین است **مشره دوم** در تیسر درجه طالع چون
 خواهد که تیسر وندی کند ازین دو ووند بموضع یا کوکی که عرض ندارد طالع
 طالع بگردند ببلد و آن مقدم باشد و بگردند مطالع آن دلیل ببلد و آن تالی
 و اگر کوکی را نداند که او را عرض نباشد عرض بدانند و درجه طالع و استخراج
 کنند و مطالع درجه او بگردند آن تالی باشد پس مقدم از تالی که کند آنچه
 بماند هر درجه سالی بود چنانکه گفتیم **اما** اگر تیسر درجه غارب کنند بگردند
 مطالع نظیر او ببلد و مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که
 تیسر بد و بگردند ببلد این تالی بود و اگر سیر الیه را عرض بود درجه
 غروب ببلد بگردند تالی باشد پس مقدم از تالی که کند باقی درجات
 تیسر ماند **مشره سیم** در استخراج ساعات بود دلیل پیش از آنکه تقدیر
 کنیم مقدم گفته میشود و آن چنانست که معلوم است بحقیق که هر برجی

و غارب

او را که در مطالع

اذا رابع معدل النهار شش ساعات معوج الطلوع شود وطلوعات اربع
 فلک المروج پیش از آن باشد معلوم بلدان پس چون اجزاء دلیل را
 که مقدم گفتیم تیسر خواهند کرد اگر مثل اجزای وندی بود یعنی بر جاق وند باشد
 تیسرا و چنان کنند که تیسرا و ناد **اما** اگر مقدم از وندی دور افتاده بود اینجا
 واجب کند معرفت ساعات بعد از آن وند جهت آنکه گفته ایم که اگر مقدم
 بروند عاشر رابع بود اجزای ساعات او پانزده درجه باشد راست و
 چون فرض کردیم که در گذشته است لازم نیست که اجزاء ساعات او تفا
 کرده بود پس ساعات معوج آن را دلیل معلوم میباشد و دلیل تا وند بود
 وی هم معلوم بود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وند
 و نسبت او بشش و معرفت اجزاء ساعات او بحسب موضع تا بدین دو نسبت
 مطالع دلیل را و را مقدم خوانده ایم معدل شود در هر ربع باشد و مطالع تا
 که سیر الیه است هم معدل کرد بدین ساعات بعد مقدم از وند تا شش
 می آید برین علم و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را نسبت ساعات بعد از وند
 معلوم کنند معلوم دوری از وند و تفاوت اجزاء ساعات او جزا واجب
 مطالع تالی از آن وند را بدین از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بشش
 و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم
اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم
 کشتی و نسبت اجزاء ساعات او و مطالع تالی را بدان نسبت با معدل

تالی و آن بدان
 مقدم که در جدول
 است

کردندی **اما** دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار و دلیل
 بدوازده قسمت کنند اجزاء ساعات و حاصل آید چون آنرا از می کنند
 اجزاء ساعات نظیر او ماند چون مقدمات معلوم شد و خواهند که
 ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وند افتاده باشند بود یا
 از وند چنانکه اگر دلیل از وند عاشر در گذشته بود مطالع او بیکرند بخط
 استوا من و لاجل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی کم کنند آنچه عاید
 بعد و بود از وند عاشر و چون این بعد را از نو فهم کم کنند باقی بعد ماند
 از دلیل تا وند مطالع پس این بعد وند عاشر را بر اجزاء وند ساعات
 موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد معوج بود از وند
 عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات بعد
 از دلیل تا وند مطالع **اما** اگر دلیل ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع و
 رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وند رابع
 آنرا بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد
 دلیل بود از وند رابع **اما** اگر دلیل ما بین طالع و رابع افتاده بود مطالع
 طالع بیکرند از مطالع دلیل بیکرند باقی بعد دلیل بود تا وند طالع آنرا
 بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود
 از دلیل تا وند طالع **اما** اگر دلیل ما بین سابع و عاشر افتاده بود مطالع
 نظیر وند سابع بیکرند یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر کم کنند باقی بعد

دلیل و اجزاء ساعات
 و آنرا بر اجزاء ساعات
 خارج قسمت ساعات
 بعد دلیل ماند
 مو

در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر
در تفسیر این تفسیر

ربع بود و اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع تفسیر او بزرگ
بلد و بخط استوای و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وقت کنند بعد از آن و در سابع ضرب کنند و بر شش بلد معدل شود تا مطالع نظر تا
ویکم کنند و الا بیرون در جابت تفسیر اند **ششم** در تفسیر او تا دار بعد علی که پیش
افتد این مطالع تفسیر ازین یاد کردیم تفسیر جزو معلوم جزو مجهول وجه علی است که اگر تفسیر
و تدطالع کنند با دلیل را که بر حقیقت و تد باشد بعد هر یک سال
یک درجه بر مطالع طالع زیادت کنند تا مطالع دلیل که بر درجه طالع
بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او بیکر مطالع بلد وضع تفسیر
درجه طالع یا موضع تفسیر این دلیل حاصل آید پس صاحبان درجه
قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و وضع
تفسیر این تفسیر موضع تفسیر درجه غارب بود و صاحب جدا و قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها
گذشته باشند و خواهند که در وقتی معین بدانند که تفسیر درجه و تد
بکجا رسیده است **مثلا** خواهند که تا موضع تفسیر درجه طالع بدانند
سایه های نام گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر سایه های ماه
و در وجود حصه هر یک بدانجا افزایند تا مطالع معدل باشد قوس
او بیکر مطالع بلد موضع تفسیر معلوم شود و تفسیر او موضع تفسیر
و تد غارب باشد **اما** همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول
مطالع خط استوائ اول الجدی و موضع و تد عاشر حاصل آید و تفسیر

تفسیر

دو صفحه

او موضع و تد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر
او تا افتاده باشد همین است **ششم** در تفسیر دلیل که مابین الوقت
افتاده بود بخیر و مجهول بدین عمل شبیه می آید و او چنانست که ما هر دلیل را
تفسیر که میان دو وقت بخیر و معلوم کنیم واجب مطالع او را معدل کردن
بساغات بعد از آن و تد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجت هست
باینست چون تفسیر او بخیر و معلوم نمائند نمی شود اما از روی قیاس نیست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعدا و ست و ذکر رفته است که معدل
مطالع مقدم مناسب ساعات بعدا و ست و تد مناسب اجزا ساعات
او بحسب موضع و این هر دو علت اینجا موجود است پس واجب کند
مطالع او را معدل کردن بساغات بعدا و ست و تد که بر قیاسیه مجهول
است کو باشد چون مطالع دلیل معدل کنند تفسیر او بحسب ربع او مرتد
چنانکه هر یک را نموده ایم و الله اعلم بالصواب **شعبه چهارم** در احکام
مدبرات شش نموده **اول** در احکام مدبرات در پیش گفته ایم که مدبر
ان کوکب باشد که تفسیر بخیر یا بشعاع رسد و حکم ان بیج از مدبر کنند
تا تفسیر در شعاع او بود یا بحرم او پس اگر مدبر سعد بود در اصل
مسعود بوده و او را در مطالع خطی باشد یا در موضع شعاع خود
دلیل کند بر سعادت حال قوت های روحانی مولود و صحت بدن
و دور بودن از مکر و هات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر

اروند نه تفسیر عالم
که بخیر و سر عالم شیع او

در بیت المال خطی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معاونت
هر کس و یارمندی او در کارها و اگر در بیت السلطان خطی دارد
دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل
نیک و پیش رفتن صناعت و رواج کارها و قوت جاه و رفعت
باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود آنچه
بدین بیت تعلق دارد و اگر در بیت سایر خطی دارد دلیل شکست بود
و سعادت از روی زنان و ضدان و خصمان و شر و موضع که مولود
قصد انجام دارد و اگر در بیت رابع خطی دارد دلیل تنگی احوال املاک
و ارتفاعات و آبادی جایها و خوش عیشی در مسکن و قرارگاه خود
و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارهای هر دو از ده برج
هین است اما اگر مدبر بخس باشد یا درین وقت نخس بود حکم بر عکس
افتد هر بیتی را و فساد که افتد از طبیعت آن نخس باشد و بدتر سدان
مضرت او و اگر نخس یا نخس بوده باشد راصل یا محترق یا نخس
بکسوف و مانند این اما اگر مدبر نخس باشد یا نخس صاحب
دوازدهم یا در دوازدهم بود دلیل بریشانی باشد و غلبه دشمنان
و در ماندن و حبس و قید و فساد و اب و اندوه از قرض و اگر مدبر
نخس یا نخس صاحب هشتم بود یا در هشتم بود دلیل بیماری بود و گرفتاری
اندام و دشواری حرکت و نقصان شهرت خاصه که ایام کھولیت یا

پیری و مکر و رسد از بنده و خدمتکار و مردم فر و مایه مثال است که اگر
مدبر زهم بود نخس شده باشد در اصل یا در وقت پس مضرت
از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب
و مانند این و زهم بمرح نخس بود مضرت از فسق و فحش باشد و
لواط و طلب حرام و شهوت راندن پلید و خیانت با زنان و خواهان
و ضرب و قتل و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و خصوصتها و مکر و از بزرگان
و لشکریان و مردم اسپاهی و دروغ گویی و بخانه و مانند این و اگر زهم
بر محل نخس بود مضرت از شهوت پرستان و تنگی معاش و تنگی و تنگ
و فتنه شدن بکارهای ناستوده و بند و زندان و دست تنگی و غم
از ماده برودت و مکر و از شاخ و بندگان و خدمتکاران و زنان و
بیوان و مانند این اما اگر مدبر شتری بود و نخس بمرح در اصل یا در وقت
پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین بود و کوشش خاصه کوشش شکار
و طلب مال حرام بر حصت شرع و سالوس و مراعت دروغ و نفاق و دروغ
و سوگند خوردن و مکر و رسد از حاکمان و قاضیان و بر بخوری بود از
سبب حرارت و رسیدن جنینها بر اعضا و اگر بر محل نخس مضرت از زخمها
که در باشد شرعی و کارهای قدیم بارش و اهل محراب و بنوکان و چندان
و مکر و رسد از شاخ و درویشان و زاهدان و باریابی علم و مردم شایسته
و اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما

از خبر و خبر بدتر تا وقتی بود که تیس در شعاع او باشد یا جرم او بود چنانکه
یا در کیم **اما** اگر مدبر عطار بود یا هر کوی که باشد فعل او کند از
سعادت و نحوست یا در پست هر کدام کوی که باشد **اما** اگر ندات
خود مسعود بود دلیل قوت رای باشد و شناختن معاملات دستاری
بیم و نری و کتابت کردن و موختن علم و صحبت داشتن با ارباب قایل
فصل و خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه و اگر
نخوس بود دلیل کند که کج وضعیف و تدبیر و مکر و ساختن و دروغ
گفتن بسیار و مانند این و هدیای و لجاج و مکر و رسد از جور و بجا
مردم فرومایه و عاجز شدن بسبب همت و افتوی و اتفاق کردن ایشان
و بی حاجت گفتن **اما** وجه دیگر است که مدبر در هر بیت که باشد
چون خمس شود در وقت فساد مضرت بموضع او رسد از طبیعت
ان خمس و بمسوبات او و بصاحب طالع و ان نسبت خمس و طالع
مثال طالع ثور و زهره در بار دهم مجسم و مدبر بودن در وی و رحل
در پنجم سنبله و زهره در مقابل او مولود را از دوستان که دل بسته
بجال ایشان خاصه که زنان شریفه باشند و اهل انب مکر و رسد
یا چنین کسان از مضرت از بنیر کان مولود یا از سفر مولود یا از بن مولود
و ان قوم مردم حکم جویند یا از خاندان قدیم و شایخ و دهاقین باشد
یا از فرزندان مولود مضرت رسد یا فرزندان مولود بسبب فساد شود

و نیز

طبع

رسد

باعث

یا عشق یا سودهای فاسد **اما** اگر مدبر سجدی مسعود شود حکم بر سعادت
باشد از طبیعت آن سعد و موضع و بیت و آن سعادت مناسب آن بود
باشد یا طالع چنانکه **اما** آن سعد شری بود و صاحب بیت المال باشد
سعادت مالی دهد و اگر در خانه پنجم بود مال از وجه هدیه دهد یا از کز فرزند
یا از طرب و این طریق برج دقیق است و در عبارت چندان مفهوم یافتند
تا ملکیکو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرها قبول ورد و مودت
و عداوت را اعتبار کرد **مثله دوم** در احکام تیس اعظم اول مقدمه گفته میشود
که در غم باید کرده ایم تیس اعظم بیت را نیک هیلام و کد خلاست و او را داریم
و آنچه استدلال کنند بقا و فضا بموالید و سعادت و شقاوت او را پس
چون تیس دلایل بموضع محوف رسد آنچه نمودیم قطع عمر باشد از طبیعت
آن قاطع و موضع و نسبت سیر و سیر الیه یا طالع و تحویل و برج آنها و حکم کلیات
اعمار برین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و شقاوت محوست و
قوتها و نفسانی ظاهری و باطنی است **اما** اگر تیس را تا دبالتیر ترین یا تیس
نتایج ممل یا تیس دلیل دیگر که بر درجه و تدی بود افتاده باشد مابین المولد
باشد بموضع خمس رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان جواسط ظاهر و باطن
و قوتهای نفسانی بحسب دلیل و موضع تیس و مزاج سیر الیه **اما** اگر تیس در کمال
نمودیم بموضع سعدی رسد استدلال کند سعادت حال آن قوتها و سعادت
داخل و خارجی **اما** اگر تیس بعضی از ان دلایل بخوس رسد حکم بر غلبه و قوت

۲۱

دلیل کند میان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس با خبری از آنکه
هر یک یاد کردیم بحسب قاسم مفرد ما از آن قیاس کنند **اما** اگر قاسم شش درجه
از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود بود دلیل طول عمر بود و
خوش عیشی و سعادت های تمام مولود از خارجی و داخلی و **اگر** قاسم خمس باشد
خاصه مخوس بود حکم و رضا افتد **اما** اگر در موضع تیسر درجه طالع را قاسم
شتری بود دلیل کند بر پائی مولود و راستی و امانت کناری و مشغول
بطاعات و خیرات و رغبت کردن با مورا آخریه و طلب کار و توانگری و
تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و تعلق و رزق بود
احسن و مجاست بالیه و وزرا و قضاة و مردم ستوده و معروف و مشهور
و یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای بکود و عالمان و
اعتدال مزاج مایل حرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و همه احوال **اما**
سالم باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام
اگر قاسم زهر بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب و شیرین
و رانیدن شهوت و صحبت خوابان و اصحاب طرب و هزل و مردم اواب و برزنا
و کودکان و صحبت مناسبت با صوات و الحان و زرایر و بویهای خوش
و پوشیدن لباسهای سفید و زبانه و لطیف و نازک و ساختن زینت و
اعتدال مزاج مایل بر طوبیت و تندریقی و **اگر** قاسم زحل باشد دلیل کند
بر کرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات بسبب کسل

عمر و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگدستی و غم و کم همتی و طمع داشتن و بر امید
زیستن و کسر وجود و ظلم از مردم فرومایه و دون و جفا و پریشانی خاطر و
افتادن بر سر و وهم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهن و
برقیعت و خوردن غذاهای بد و کندن و کس و نا کواریدن و سوز و محو
جستن با مردم جاهل و غرضایع کردن و مایل شدن مزاج برودت و
بدیگدن امر اضمر مننه و مدح و **اگر** قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندری
و تیزی و شتاب زدی و غمنازی و مرگشتی و دلیری و شجاعی و تناف کاری
و طفر جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن در آثار خلق و نا بخشودن بر
زیر دستان و ضعیفان و تلف کردن مال و منال و اختلاط جستن
با ارباب سلاح و ترکان و زندان و عیالان و بی باکان و حرب و خصومت
و کار بستن انواع سلاح و مقصد شدن در امور آخریه و پیش رفتن مجبور
و فروختن حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای حرب و میل
مزاج بصغرا و سوسوت و رنجوری دمی مناسب سال عمر و **اگر** قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و هوای خاطر و فصاحت و بلاغت
و عقل و تیز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مرد
عالم و حکیم کند بعلوم دقیقه و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات
و دلیل لغو شها بود از مسترفیان و یائبان و وکیلان و متصرفان و دلیل
خوش نرانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بسفر و دبری و معیله

وساختن نقایس و نقاشی و لعبها و لباسهای ملون پوشیدن و غلام دارد
و مزاج او مایل بود به مزاج برج عطارد و درجات قسمت **ششم سیوم**
در احکام تیسر و تد رابع **اگر** قاسم شری بود دلیل کند بر زیادتی اسباب
و املاک و مرل و آبادان کردن خانهها و عمارت مساجد و صوامع و زیارت
خانهها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور و ساکن شدن در مقامات
عالی و جایهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیکی ارتفاعات
و اطعمه دفع اخ دست و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و توقع
کار و مرص مولود و اختلاط و باعلا و قضاء و یافتن سعادت از بزرگان
و معارف و مشاهیر و **اگر** قاسم رهم باشد دلیل کند بر کرم و احسان
و پیروان و رهن نام نیک و میل کند به صحبت اهل طرب و خاتونان و خانها
و لذات و رغبت نماید بطعامها و شرابهای خوش و لطیف و شهرت یابد
در شهرها و ناحیت بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان
و مرداب و حوض خانه و آبها روان و خانههای باز و هفت و دلیل سعادت احوال
پدران و مادران باشد و نیکی دخل از ارتفاعات و انواع میوهها و گلستانها
و شیرینیا و آنچه بنقل شاید و **اگر** دخل قاسم باشد دلیل کند بر سفر
و انتقال از مسکن مالوف از شهر بشهر و از وطن بوطن و متشکی شدن
از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد و بیماری
و موت و میل کند بر راعت و مرمت جایهای و جوهرها و عمارت کوزخانه

وزاویهها و رباط و کاروانسرای و نیکی آبادان ارتفاعات خاصه از حیوانات
و شدت بیند از کار دقت و خلاف بندگان و در بستان و آبادان
و طلب عزت دارد و عاجز و دلتنگ باشد و ترش رویی و نفوذ سعی کند
و پکاری و در مقامها ساکن شود که را می بود در اینجا و عاقبت اندیشی
باشد تا حدی که کار خود از آن بزیان برسد و **اگر** مرغ باشد قاسم
دلیل کند بر خرابی خانه و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع
و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان و ترکان و کربخین و خوف
از بنده و زندان و ضرب و قتل و مایل شود بشرف و عوانی و راه در
و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و از مادران و پدران
و مستولی شدن بیماریهای خونی برین جماعت و قصد ایشان
و دلیل سوختن جایها باشد و بی داری کردن و بی عاقبت شدن در
کارها خاصه در کارهای آن جهانی و **اگر** قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر نقاشی باغها و خانهها را با شکوفه و در هم پیوسته و کوشکها
و مستغلات و خان و رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شری املاک
و معاری کردن و بزرگ شدن بر سر اصحاب حرف و صنایع و بازاران
و اشغال از وطن بجمارت و بیای و و کیلی و نیابت و آنچه با اهل
دیوان و مستقران و عمال و اهل فضل و دیران و رغبت او بعلوم است
و بنایی و دلیل فوق تد پیرهای پدران و مادران بود **ششم چهارم**

در احکام اقبل خصمان پس و تدسابع **اگر** برود غارب قاسم شتری
باشد دلیل کند بر این و فراغت اذ قبل خصمان و ضدان و مصالح
جستن آن قوم و دلیل تن درستی مولود بود و صحت نفس و خوی
عیش و نیکو پای و تدبیر و مصب بودن در و ده و سخنان و صلاح
حال اهل بیت باشد و باین منفعت از شر کار اهل و عیال و خیر
کردن این طایفه بدو و بلا دستی جستن و تسلطی کردن ایشان
و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن مال و توانگری
خاصه مال بدیخ بود خود و بسیاری ساختن معاملات و داد
و ستد و بیع شرعی و نیکو بودن فرزندان خاصه بزرگان و مبارکی
عقل و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشد و کم شده و
دزدیده **اگر** زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از اهل
زنان و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت
و نام نیک و معرفت از گذرایان و افزونی صحبت با اهل بیت و دوستی
کردن با اهل طرب و عشق و راندن شهرت و یافتن نشاط و
لذت و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب
صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح از روی زنان و برادر
ایشان رفتن و تسلط ایشان و شادمانی کردن و افتادن سفر
باخیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکویی شرکت و شادمانی

و زیادت شدن از دوستان و فرزندان خاصه دختران و ^{ی صایب} آنها
و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن
لذات از نزد کافی و **اگر** قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت و کدورت
میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن در رخاها
و مال و قصد خصمان و رسیدن ضرر و خوف از دعویهای کین
و ناسازگاری و بدخوی اهل بیت و انباز نمودن خیانت ایشان
و افتادن بغیرت و شفقت و رنج و تنگدستی ایشان و بیماری باقی
اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل توانگری از
مال زنان و باشد که ماموزان و خصمان شود از خوف و مولود
رایج باشد از بیماری و سوداها بد و ضعف و قوت شهوانی و نشاط
باشد و بدی شکایت و شرکت و خوف از موت بود و اهل خصمان ^{بیت با}
قصد کنند و حیل و کید سازد و بدی پند از قول خویش و
بد باشد سفر و معاملات **اگر** قاسم مریخ باشد دلیل خیانت از زنان
بود و افتادن خصومت و خصم نو بدید نشاید درین وقت
امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن خواستن و انباز کردن
و دستی با ترکان یا لشکریان داشتن و دلیل ساختن اهل بیت
باشد با غیری و افتادن خصومت باشد و خشم رفتن او و خیر
دزدیدن یا مردم دادن و قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد

که بر دست مولود خطای رود یا خوف رود و اندیشه های خطاکند و تدبیرهای
ناصواب و افتاد و خصومت کنند شود و زنان بروی غضب رانند و
او بیکدی و خشم و براندن شهوت و لواطم مشهور شود و خود را در فتنه اندازد
و از بدداری و بی اعتقادی خاصه در دین و مذهب **اما** اگر قاسم عطار در
باشد دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معاملات کردن و افتادن بقر
تجارت و امروختن علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر
بودن معیت و مودت کردن و مصنع و دلیل قوت فراست باشد و شناختن
مزاج مردم قابل شود بخلایمان و مردان و **اگر** نکاح زنی بزرگ و فاضل بد
ارد و عاقل و کدبانو و زبان او و مولود بسیار شهم شود و در حق
او بدگویند و مردم با او دوزبانی کنند خاصه زن و بنازش و بروی
نفاق علیه کنند و او را بسبب مال خصوصتها افتد و بطراری برند و شو
و او را نشتن تعویذ و مکر و چیل در قید دارند **شماره پنجم** در احکام و
تسیر و تدعاش **اگر** بر موضع تسیر و تدعاش قاسم شری باشد دلیل کند
بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیک و نافع و دلیل تواضع بود
و راست کاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک
و میل با مورا خوت و کارهای دینی و طلب محبت ملوک و وزیران
اصحاب نواب و اعمه و قضاة و دلیل راندن حکم بود و افتاد و جاه و رفعت
و منزلت و پیش رفتن باز بزرگانها با سود و نمودن کرم و سفت و توانگر

شدن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد
و علم و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پشیمانی داشتن اسرار
و ناموس کردن و دلیل سعادت مادر و پدیده بود و پادشاهی و مسلمانی
او و چنگ مولود بمال و مال و جاه و منزلت و **اگر** قاسم زهره باشد دلیل
کند بر عل بزاری خاصه و جامه فروشی و عطاری و اموی مطربان و
زینت سازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه و جلیها و ملاست خاتون
و خادمیان و جوانان و معاملات با این طبقه و افتاد و جاه و تربیت و
و خری از گذر اصحاب طرب و پیش رفتن اسود و زدن نریم و او را
و شهر شدن بعاشرتی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان
و مردم خوب صورت و لطیف طبع و تازه رو و دلیل دیدن سعادتها
بود و لذتها و خوشی و عیش و نشاط و تلافی با مادران و خواهران
و دوستان و خواهر شدن و عشرت کردن و عمو و رسیدن تا عمو
در لذات این جهانی باشد و **اگر** قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن
امور و خوف از سلطان و مقربان سلطان بسبب کارهای کس و کد
و دعویهای کهن و در برینه و افتادن از چشم بزرگان و شغل و عمل و منزلت
و دریم و هر اس ماندن و اندیشه های محال و مغرول شدن شغلای
در برینه و پیش آمدن کارهای بزرگ و سخت و خوف ناک و رساندن
شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و خرس کردن بکارهای دشوار

و صحت

و حرمت

ویم افتادن از بلندیا خوف از جابه های تار یک و حوهای هولناک
و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادی زمینهای خراب و
توانگر شدن و شهرت یافتن بنسب و خوف و موت مادر یا پادری صعب
و اگر قاسم بویج باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان
و امر او لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی چنان حرب
و مکر و خدایت و خصومت و کارهای خوف و بیم باشد از رخم و جرات
و مایل شدن بضر و قتل و در نجاییدن خلافت و خیانت کردن و
بدکاری و ظلم و خلاف دعائی و هر بدی که بکنند و در باز کردن و سبب
هلاک او شود و در افتادن اسب پیور و دلیل کند بر ساختن انواع
سلامت و کار بستن آن و دلیل کند بر ساختن دزدی و یار شدن
با دزدان و در ندان و مادر او در خوف باشد از بیماری و قتل **و اگر** قاسم
عطار باشد دلیل کند بر محبت سلطان و اکابر از کز دیاری و فضل
و شعر و فصاحت و بلاغت و تکم یافتن شغل و عمل چون نیابت و کالت
یا مچیطی یا کار دیوان یا صناعت یا سبب کنایت یا ندی یا خواندن
کتاب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیه و دلیل توانگری و تصرف بکار
و باشد که باز رکافی و بیاع و بیع و شری قاسم نفیس و رغبت
باختلاط را باب عقل و تمیز و اهل هنر **اما** حکم پیرین است که
اگر افتاد در اصل یا وقت تدبیر یا قاسم که سعد باشد ناظر شود

بدو

بود

طلب کند ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت و عقل
عزیزی و پیش رفتن کارهای آرت و نیکی رای و برساند بحکومت و سر قوت
قوی و اثر او مانند اثر شتری باشد **اما** مدبر قاسم که بخش باشد ناظر بود از
خوشت او کم کند و مانع شقاوت او شود **اما** اگر او بحال قرار بود بودت همین
اثرها کند **اما** مکر از آفتاب و زیادت کند قوت عقل و کفایت و کارهای بین جهان
پیش رود و بر سر که باید بر غلام الناس و اقربا **اما** اگر مدبر یا قاسم بخش باشد
از خوشت او بقدر قوت و قبولیت **اما** اگر نظر مدبرین بعد از موت بود عزت
رسد و فساد خارج باشد چنانکه یاد کرده ایم در غره دوم از شعبه اول **و اگر**
هرق باشد خوف موت بود **اما** حکم استیلا و کلب یا بودن کوکب ایشان
در او تا خاصه بر غیر و نه همین باشد و یارها گفته ایم که احکام مناسب شخصی
باشد و شرف و خست او و مناسب سال عمار و قبول و رد مدبر و قاسم و احوال
مشره ششم در مزج قاسم یا دلا یا اصل بوقت احکام بنکرند بقاسم که
تا در اصل قوی بوده است بقوتای ذاق و عرض باضعیف بوده است
و اگر قوی بوده است بعد رفعت در رسانیدن سعادت زیادت کند از آنچه
گفتم و از شقاوت بکاهد **و اگر** ضعیف بوده است از سعادت کم کند و
در شقاوت بیفزاید **اما** در سعادت و شقاوت قاسم را باید باطلع در اصل
نسبت دهد بدان طریق که بنکرند تا قاسم را و بر مزج قاسم را باطلع چه نسبت
از طلوع و برج تسبیح همین و قاسم در موضع تسبیح غیر حد جمع کند دیگر دارد

و با این برج اول جایگاه مداومت مانند شهادت و قوت و قبول و رد هر یک
لذکر موضع خود در اصل درجه وقت و همچنین که تیرات را اعتبار است
مبتز کوکب و حالات هر یک را اعتبار است که هر یک دوری تمام کند
در دوازده خانه طالع پس واجب باشد سر کوکب هفتکانه و نظر هر یک
باقاسم امتزاج دادن و هیچ طرقت ضایع نکذاشتن و بر روی رسیدن بعد از
قوت و احکام بر دلیلهای قوی بر نهان چه اثر آن ظاهر تر بود **اما** تیره این
شعبه است که کل دلاصل را از کوکب و مرکز سیوت و سهامات تیر اعظم
را بر هر سال که طالع تحویل کند و برج آنها بدانند تا معلوم شود که تیر
کدام دلیل موضع سعد یا خسر رسیده است و حکم سعادت و نحوست
محل اول از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و برج را با طالع چنانکه نمودیم
اما رسیدن طالع سنوی و شهری و تیسیر طالع تحویل استعد و نحوست
و شعاعات هر یک از اعیله و فرعی حکم آن سال و شهر و ایام از او کنند
و نیک تا ناک کنند که این تیرات دلاصل اعیله موافق اند یا مخالف
قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مفسد های آن نیست
پس اگر تیر اعظم از حد سعد بحد سعد نقل کند اگر قطع نکند غرض
او سالها بر دارد **اما** اگر تیری سنوی از حد سعد بحد خسر نقل کند
مناد او ماهها باشد و اگر تیر شهری یا تیر طالع تحویل از حد سعد
بحد خسر نقل کند زحمت روزها بود **اما** اگر این تیرات از حد و

نشان بحد و سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه
از پنج براحت پیوندد و از بیماری بصحت و مانند این و کیفیت مضرت
و منفعت مناسب طبیعت شیر و موضع او و قاسم بود و مناسب نوع
قاسم و خانه های او با طالع اصل **شعبه پنجم** در احکام زمانها و
صاحب دور و فرادات سه شمره **شمره اول** در احکام زمانها حکما و یونا
احکام نجوم بر مز و شارات گفته اند و اهل بابل از آن ریز خبر دارند و اهل
فارس و هند شرح آن اخبار کردند و از آن جمله یکی زمانهای مولود است و این
عمل را مناسب کرده اند و فرادار منفرد خوانند و اصل این عمل بر عطیت
کبری آفتاب نهاده اند مختلف چنانکه قسم چهار وقت و کادمت نامند
چهار سال شمسی و بعد از آن قسم عطار است ده سال و قسم زهره است هشت
سال و قسم آفتاب است نوزده سال و قسم برج است یازده سال و قسم شهر
دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت
طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او و کمال و بادولت و
سعادت بود مناسب کوکب با طالع **اما** در چهار سال تربیت و قرن مولود
روز افزا بود و هر لحظه از حال بحال کرد چون قمر و غذاهای او هر تر باشد و میل
او بچیزهای آبی بود چون انواع میوه ها و نباتات و لبنیات و مانند این و بعد
از چهار سال عطار دستویلی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم و روی
روی بر تیره بند و آغاز کند دانستن چیزها و دریافت معانی و تعلیم

در روی متاثر باشد و بدید آید قوت اخلاق و خاصیت های اعمال و دانستن
 ادب و علم و نیک و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام
 بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
 بردن بجهت و طلب لذت و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریبیدن
 و آنچه تصرفات حیوانات و بی عاقبتی کردن و بعد از بیست و دو سال آفتاب
 مستولیست تا تمام چهل و یک سال و مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید
 قدری بر چیزها و از هر زحل و لعاب روی بوقا آرد و سروری طلب دارد و بعد از
 چهل و یک سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند بدید
 قوت بخل و حرص و سخت کوشیدن و در شتی کردن و ضعف قوای بدن
 و جواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوات و لذات
 بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی
 شود و طلب نام نیک دارد و جهد روزگارهای دینی و خود را مستعدا
 پسندیده گرداند و خیرات و طاعات پیش رود و بعد از شصت و هشت سال
 تا تمام عمر زحل مستولی شود بدید آید کسلان و دشواری حرکات در وی
 و شهوات و لذات نمائند و طبع و مزاج سرد شود و اندکی سنگی خواب بود و
 از مردم ملول شود و تنهایی جوید و ازین جهان روی بدان جهان آرد و
 اشتها کم نماید و سخت کوش و معلول شود و چاره طلب
نفسه دوم در قمیعت فریاد است عمل فریاد است قدیست و او منسوبست

با افراس و آغاز این فریاد است در طالع روزی آفتاب است و در طالع شبی
 و اصل این عمل بر هفتاد سال شمس نماده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد
 بر هفت کو یک مخالف چنانکه **آفتاب** راده سال است و **ماه** رانه سال و **زحل** را
 یازده سال و **شری** را دوازده سال و **مریخ** را هفت سال و **زهره** را هشت سال
 و **عطارد** را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال
 مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کو یک قسمت کنند و
 هر کو یک سال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت برسد پس نصیب خود را
 بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از این مدت شریک آفتاب بهره
 و تربیت کند تا نصیب زهره تمام شود بعد از این مدت شریک آفتاب بهره
 و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز بگذرد بعد از این مدت شریک
 قمر شود و بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شریک مریخ فریاد است آفتاب
 تمام شود بعد از ده سال نوبت فریاد است زهره رسد از اول سال سیزدهم
 کسور نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر
 دو تربیت کنند بعد از آن شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ
 و فریاد است زهره شریک آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فریاد است عطارد
 رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد
 سال اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فریاد
 قمر باشد و چون نه را بر کو یک هفت قسمت کنند نصیب هر یک سال

و سه ماه و دوازده روز و یک ساعت پس این قمرتها تربیت کند بعد از آن مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود و باز مریخ و باز آفتاب و باز زهره و بر شرکت عطارد تمام شود فردایت قمر بعد از نه سال نوبت فردایت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت مشتری و باز مریخ با شریکان تا هشتاد سال بر عطارد تمام شود

کوکب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
شمس	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
زهره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
عطارد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
زحل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
مشتری	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
مریخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

و ما جد ولی نهاده ایم و مدت فردایت هر کوکب که قسمت کرده و نصیب هر یک در روی نهاده ما وقت عمل محتاج نشوند بقسمت کردن و آن حد و ول ایست پس ازین کوکب هر کدام قوی حال

بوده باشند در اصل چون نوبت فردایت باورسد با شرکت سعادت دهد از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما اگر صاحب فردایت قوی بود و شریک او هم قوی افتد بقرکت دادن در سعادت دادن بیفزاید طبیعت خود و اگر ضعیف بود چندی زیادت نکند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک او تحت فلک صاحب طالع بود و سال سیوم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع

و سال پانزدهم چنانکه عمر باشد دور میکنند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود صاحب دور از ساعت معوج و سال دوم کوکب شود که صاحب ساعت دوم باشد از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور احوال مولود نیکو باشد مناسبه آن کوکب چنانکه یاد کردیم **شهر سوم** در ختم کتاب پیشوای اصحاب احکام بطلمیوس این علم را صنعت خوانده است جهت احکام هر طالعی علم حد باید ساخت که هر طالع و اوضاع و دلائل و بدیهه نماید پس واجبند که در صورت طالع نیکو تا ممل کنند و تفکری بجای آرند و بخاطر تفرق و زهره صافی احکام سازند باصول و قوانین این صنعت تا حق او گذارد و شراعی که در دیباچه مذکور است از مرام عقاید و امانت بکار دارند اما آنچه فقیر درین کتاب بالوده است که آن انا قایل است بدان رحمم الله بدور سیده است بلکه چندان محصول بخاربت خود چون پیوسته طالعهای ملوک و اکابر در نظر داشته و از هر یک فایده برده است پس جهد بدان نمود تا بر هر مبدی آسانتر و بفهم نزدیکتر باشد بکشف افتد و در عبارت او سهل رود از حق تعالی توفیق و ثواب

وَاللّٰهُ وَبِعِیۡهِ التَّوَفِیۡقُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ نِعْمَ الْمَوْلٰی
وَنِعْمَ النَّصِیْرُ تَمَّتْ هَذِهِ الْمَنَاسِقُ
بِالْمَعْرِفَةِ وَالشَّجَرَةِ فِيْ اَحْكَامِ النُّجُومِ
تَمَّ بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم

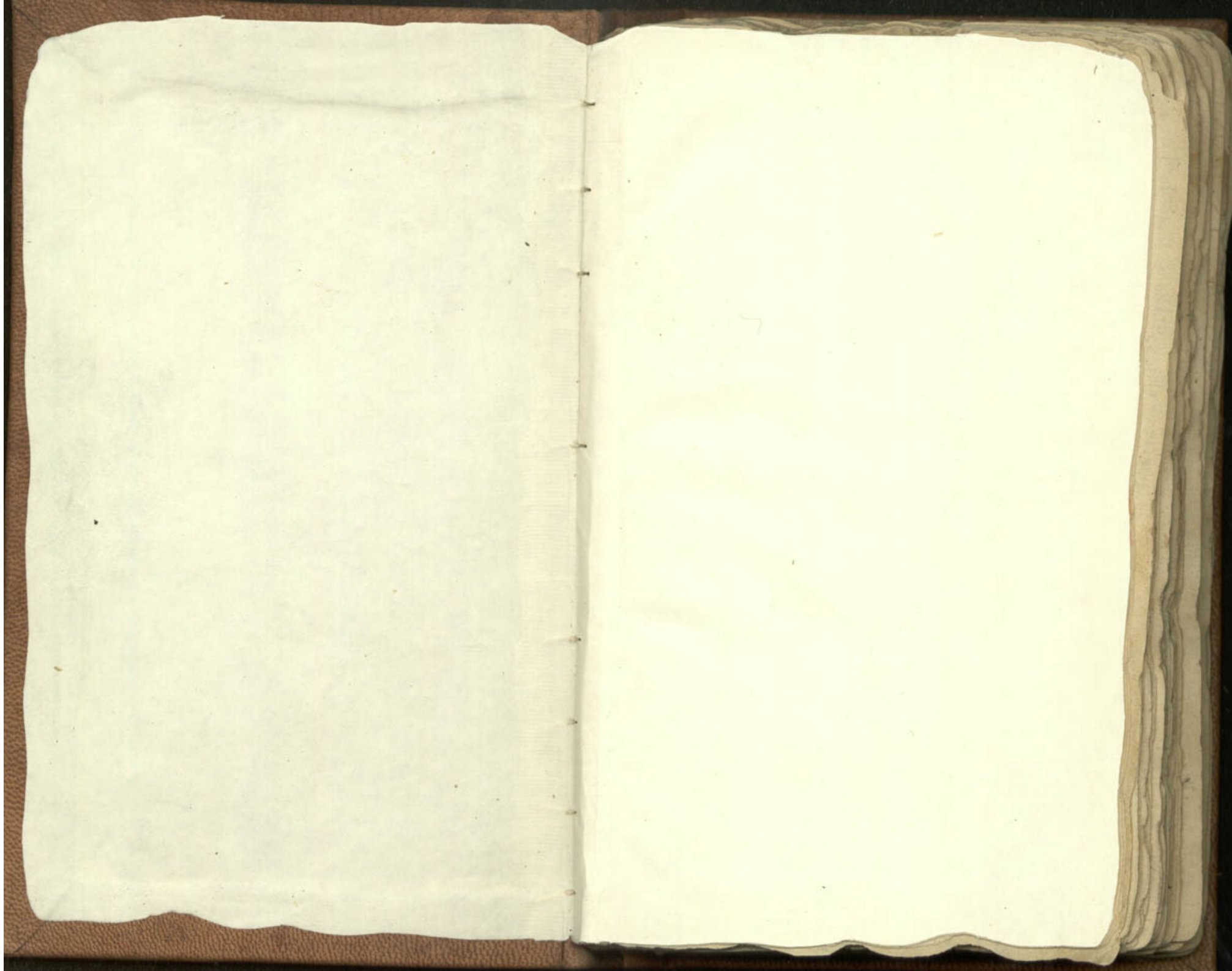
خودش آفرید کارید که افلاک دایره و نجوم سوا بر بیافرید و سکر و سپاس و اجل و جود را
که آفرینش ذره از ذره صنایع او و کون و مکان از انبیا طبع او و رسل و معجزات و
جاد و بر بام ابرار منعم داشته اقتضای قضا و اشتیاقی که من چون قاضی دایمین
در مسند صد ششم مستحقان را دست او بر می خون ریزد با صغیر نیز در میدان هم جلاد و سیاه
او شمس انور با تاج و افسر بر تخت چهارم نور بخش عنایت او زهره زهر چون مطرب و نواز
در خلوتخانه سیم همی حمایت او عطار و افق چون دیر کانی بر طاق درگاه دوم
کایت اوراق او قمر منی چون برید مقتضی در منازل فلک اول بیکایا راه او
سمه زده و محسوسه و فیهاد که اسد احسن الفالین و صد هزاران کف کیمیا نشاء
صلوات بعدد کوکب ثوابت و سیمای بر مدقه سوز و روضه مطهر سید انبیا محمد مصطفی
و اولاد و اشیا و اتباع او باد و سلم تسلیما کنیز این مختصر است در معرفت
احکام انصاف کوکب با یکدیگر و کتب ایشان از بر جی بی جی و شرف و مبوط ایشان
و جمادات و خسوفات و کسوفات و آنچه در روزی بتوهم واقع میشود و فواید دیگر که بعضی
مستقلات بطالع مولود و محرم نامه دوا و روزه و نوبت و کسب اصطلاح بر فواید که از کتب
متداول مختار مثل محل و اربع مقالات کوشش و تفهیم ابی ریکان و روضه المنجین
و کنایه التعلیم و النجار و آثار العبد المذنب لراجی الی الله و الملک الفار محمد بن محمد الطلیق
با جنتی را انتخاب کرده و بید و ل نهاده تا طالبان این فن را بهیولت مطبوع حاصل شود
و قرانات و اضرات در مثلثات و دیگر نظرات چنانچه عادت قلمی آما موال که
مستند ما لید رفعت و جمع آورنده این مختصر را دعا یاد گستر

یا ناظر انیسل بانه رحمتی علی المصنف و المستغفر له
و اطلب لنفسک من خیر تربیه بک بن عبد ذک غفرانا کاتب

پیش از شروع و در اول مقدمه معلوم باید کرد در تشریف قرانات و غنچه از احکام آن
بر آنکه بقول اکثر اصحاب احکام قرانات را اثری غفیرت و موثرترین قرانات قران شریف
و رسل و قران ای دو کوکب بر چهار نوع بود اعظم اکبر اوسط اصغر
و بعضی اعظم و اکبر را یکی گیرند اما قران اعظم آن بود که این دو کوکب قران کنند
در محل مثلثات وی دوازده بار و در روزه و مثلثات وی سیزده بار و در روز
و مثلثات وی دوازده بار و در سطران و مثلثات وی سیزده بار و در روزه
چون بر قران کنند صد و پنجاه قران در مدت دو روز و مشقه و مشاء سال اما
اکبر آن بود که در چهار مثلثه قران کنند در مدت هفت و شصت سال اما
قران اوسط آن بود که در یک مثلثه قران کنند و دوازده نوبت یا سیزده نوبت
در مدت دو روزه و میل سال نوبت بیا اما قران اصغر آن بود که چون قران کنند
این دو کوکب در مثلثه ما آن وقت که دیگر قران کنند مدت هفت سال بود و نیز
یا کمتر نوبت بیا و در تعیین این قرانات است اختلافی هست و تفصیلی دارد افقا
آن نیکند احکام قرانات چهار گانه تا بر قران اعظم آن بود که طوفانی واقع
شود که احوال عالم جلای از حال خود برگردد و متغیر شود و مثلثات و دوازده بار دیگر کون شود
و کوکب سید سید شود و در میان بیابان گردد و بیابانها دریا شود و عجایب و
نادر در عالم پیدا آید و آب و آینه و یوان گردد و در اینها آبادان شود و صورت
مردم از حالتی بجای دیگر و عجیب زبان مردم و خط و صفت و رسم و آیین و خلق
و خورشید متغیر گردد و از حال خود برگردد و در چهار بار و خورشید و طیر و مردم متغیر شود
مناسب صورت طالع قران کوکب مسقط و پادشاهان جبار پیدا شوند و در دنیا
بزرگ کنند و کارهای قوی از دست ایشان بر آید و اثر این قران در عالم جایگاه قران اعظم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين





١
١١
٢١
٣١
٤١
٥١
٦١
٧١
٨١
٩١
١٠١
١١١
١٢١
١٣١
١٤١
١٥١
١٦١
١٧١
١٨١
١٩١
٢٠١
٢١١
٢٢١
٢٣١
٢٤١
٢٥١
٢٦١
٢٧١
٢٨١
٢٩١
٣٠١
٣١١
٣٢١
٣٣١
٣٤١
٣٥١
٣٦١
٣٧١
٣٨١
٣٩١
٤٠١
٤١١
٤٢١
٤٣١
٤٤١
٤٥١
٤٦١
٤٧١
٤٨١
٤٩١
٥٠١
٥١١
٥٢١
٥٣١
٥٤١
٥٥١
٥٦١
٥٧١
٥٨١
٥٩١
٦٠١
٦١١
٦٢١
٦٣١
٦٤١
٦٥١
٦٦١
٦٧١
٦٨١
٦٩١
٧٠١
٧١١
٧٢١
٧٣١
٧٤١
٧٥١
٧٦١
٧٧١
٧٨١
٧٩١
٨٠١
٨١١
٨٢١
٨٣١
٨٤١
٨٥١
٨٦١
٨٧١
٨٨١
٨٩١
٩٠١
٩١١
٩٢١
٩٣١
٩٤١
٩٥١
٩٦١
٩٧١
٩٨١
٩٩١
١٠٠١

